فهرست شده
۴۰۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب .....
مؤلف .....
مترجم .....
شمارهٔ قفسه ۴۰۹۳
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۶۲۹۱۶
بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب .....

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه ۴۰۹۳

شمارهٔ ثبت کتاب

۶۲۹۱۶

بازدید شد
۱۳۸۲

٤٠٩٣
٦٢٩١٦

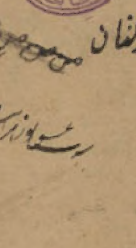

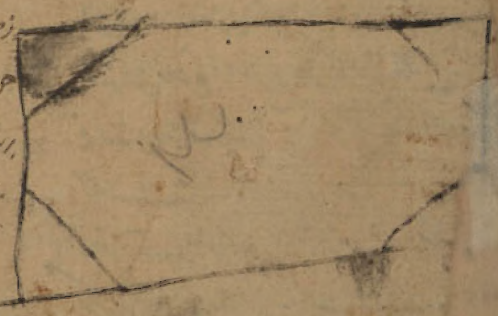

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله الطیبین الطاهرین اما بعد بدانکه ادمی مرکبست
از چند محسوس و روحی غیر محسوس که حکما آنرا نفس ناطقه
میگویند و بدن مرکبست از آب و خاک و هوا و آتش و
این چهار در هر عضوی از اعضاء مفرده و مرکبه ممتزجست
بامتزاجی خاص که در هیچ عضو دیگر ممتزج بآن امتزاج
نیست و بدن و هریک از اعضا گاه صحیح است و گاه مریض
صحت آنست که هر عضوی بمزاجی و صورتی باشد
که فعل مقصود از و بکمال صادر توانند شد و مرض آنست
که مزاج آن یا صورت آن از حال طبیعی و صحیح بگردد و در فعل
خلل و نقصی پدید آید و طب علمیست که کاشف و میزان مزاج
و صور اعضاء بدن و صحت و مرض و اسباب آن و علامات

آن و اعمال ضروری در نگاه داشتن صحت و ازاله
مرض است و در نیز مختصر خلاصهٔ این علم در نوزده فصل
مذکور خواهد شد فصل اول در حکایت قوتها و محل
هر قوتی از بدن و مزاج و اقسام آن و اجناس مرض و
اسباب و علامات و اخلاط و قانون تشخیص مرض و
دستور علاج مرض بوجه عام غیر مخصوص بجزوی
از اجزای بدن بدان ایدک الله تعالی که بدن نفس ناطقه را
مثل صندوق آلتهاست و نفس را چهار جمله از
قوت باشد نباتی و حیوانی و نفسانی و نفسانی و جملهٔ
قوت ادراک و تحریک و بدن با تمام اجزا خادم دماغ
و دماغ خادم دلست و نفس ناطقه را بهر قوتی جزئی از
بدنست که آلهٔ نفس است در آثار آن قوت و چون
قوت و آثار قوت مختلفست آلات قوتها مختلفه الامر حتما
و اما شماره قوتها نفس اول قوت حیوانیست و اثر او
در بدن زندگیست و او را از قوت نفسانی معاونتست
که بآن معاونت تحریک شرائین میکند و تحریک اعضاء
تنفس تقبض و بسط از برای ادخال نسیم مروح در قلب

در بیان قوتها

قوت حیوانی

واخراج دخان مظلم از قلب و این قوت قائم بحصهٔ از روح
قوت نفسانی که در قلب است دوم قوت حرکت و این قوت دو نوعست
اول باعث بر حرکت و این قوت اگر باعث بر حرکت
بمشتهاه که بآن میرسد بشهوانی و مرغوبی او را قوت شهوانی
میگویند و اگر باعث بر حرکت که بآن حرکه دفع
غیر ملائمی از خود میکند او را قوت غضبی میگویند
بتوسط و اشبه بواقع آنست که این قوت نیز قائم بروح
قلبی است دوم قوت فاعله حرکه و محل این قوت حصهٔ
از روح دماغیست که در موخر دماغ و در نخاعست و
طریق حدوث این حرکه در بدن آنست که اول نفس مجرد
باکی از حواس بالذات خود بی توسط حسی از حواس
ادراک ملائمی یا ملائمی کرد پس تلذذ نفس بآن مدرک
یا تالم بآن یا محرک شهوت یا محرک غضب میشود پس شهوت
یا غضب باعث نفس میشود بر آنکه بقوت فاعله حرکه
بآلهٔ حرکه عضوی که بحرکه آن عضو بملائم مشتهی تواند رسید یا از غیر
ملائم مکروه تواند دور شد تحریک آن عضو کند تا اینکه
بآن مرغوب برسد یا از آن مکروه دور شود و از قوهٔ

نفسانی قوت مدرکه است و آن دو قوتست که نفس
ببعضی از آن احساس ببعضی چیز ها میکند و ببعضی دیگر
عمل در اینها احساسات میکند و پنج از این ده آلات ادراک
بدن انسانی انور خارج اند بر نزیا ظاهر بر نز میکند و پنج دیگر بآن یا
ادراک امری در خود یا عملی در مدرک میکند اما پنج اول عمل
باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است اما باصره
محل او رطوبت جلیدیه است و محل سامعه عصبی
که بر صماخ کشیده و محل شامه دو جزء از مقدم مغز است
که بصورت دو سرپستان از مغز ظاهر شده و محل
ذائقه عصبی پهن است که در میان گوشت زبانست
و محل لامسه جلد و اکثر گوشت بدنست و اما پنج باطنی دو
مدرک و دو حافظه و یک متصرف است اما
مدرک یکی حسی مشترک است و آن قوتیست در مقدم مغز
که ادراک محسوسات بحواس ظاهر بهر پنج میکند و وجه پنج گانه
اینکه قوت در خواب بر تو ظاهر میشود تو در خواب می بینی
در حالتی که چشم بسته با انکه روشنی که شرط رؤیت
نیست و در خواب میشنوی آنچه غیر تو که حاضر است

نمی‌شنوی پس شنودن تو باین گوش ظاهر نیست و در خواب

کاه غذا میخوری و کاه رایحه عطر بشام تو میرسد و

در دلز حال طعمی و نه عطری حاضر است دوم از مدرک

باطنی قوت واهمه است و آن قوتیست که هر گاه

صورت آدمی دیدی یا حدیث او شنیدی بعضی از

ضمایر خفیهٔ او مثل محبت او با تو یا عداوت در میابد

واگرچه او بزبان منکر آنست و این ادراک معلوم

جمیع بنی آدمست و از حیوانات آثار وجود این قوت

در ایشان ظاهر میشود اگر گوسفندی در خانهٔ بزرگ

شود و هرگز نه بیند که این زن گوسفندی دزید نوبت

اول که زن می بیند میگریزد و اما آن دو قوت که

حفظ مدرکات میکند اول خیالیست و محل او خلف مقدم

مشترکست و فعل خیال حفظ مدرکات حواس ظاهرست

و حفظ مدرک حس مشترک تر دوم حافظست و محل

حافظه خلف محل واهمه است و فعل او حفظ مدرکات

واهمه است و آما متصرفه و آن قوتیست که در وسط

مغز سر است و فعل او آنست که نفس با و ترکیب

در بیان قسم دیگر از حالات خواب

مدرکات

مدرکات میکند تا از ان ترکیب ادراکی دیگر صید

میکند و آما قوت نباتی سه قوتست غاذیه و نامیه و مولده

و فعل غاذیه آنست که ماکول و مشروب را بپزد

و تغییر کند تا صدی که جزء بدن شود و بدل ما یتحلل شود

و فعل نامیه آنست که غذا را قسمت کند بر بدن

بر نسبتی که مقتضای طبع مدبر باشد و فعل مولده آنست

که از ماده غذائیه بعد از کمال انهضام و مشابهت کامله

با اعضا جزئی از و باز میستاند و با و عیه منی میفرستد

تا بفعل انثیین منی میشود و ماده شخصی دیگر میگردد

و خدمت غاذیه میکند چهار قوت دیگر اول جاذبه

ماده غذائیه ۲ ماسکه این ماده مجذوبه را مدتی تا

ناضمه فعل خود تمام کند ۳ ناضمه و فعل او طبخ

و تعدیل قوامست تا او را استعداد به لیه تمام

شود ۴ دافعه و فعل او اخراج فضولست و تنقیه

بدن از ان فضول و چون افعال این قوی تحریکات

حرارت خادم کل است و ناضمه و دافعه رطوبت

خادم ایشانست و جاذبه و ماسکه را خادم یبوست

قوت نباتی

و خدمت این چهار قوت میکند کیفیات فعلیه به

وبرودت ازو جهی خادم دافعه است ازان جهت که
معدل حرارتست تا تحلیل مفرط نکند فضول را که
خشک شود و برد افعه خاصی شود این قوی را
غیر مولده در جزوی معین از بدن حلول نیست بلکه هیچ
جزء بدن ازین چهار قوت خالی نیست و محل مولده
اخلاط است اینز بعد حکایت خلق بدن و مرض
سه جنس است اول سوء المزاج و سوء المزاج
آنست که بدن یا جزوی از بدن از مزاج خود متغیر
شود و مزاج کیفیت عنصریست متوسط میان کیفیات
بسیطهٔ متضادهٔ عنصریه و چون هر یک از بسائط
عناصر را دو کیفیتست یکی فاعله و یکی منفعله ممتزج
از عناصر که مزاج قائمست بآن هم دو کیفیتست فاعله
و آن حرارتیست متوسط میان گرمی نار و سردی آب
و منفعله و آن کیفیتیست متوسط میان رطوبة هوا
و یبوست خاک و مزاج معتدل حقیقی موجود
نیست و انچه موجودست معتدل طبی است و سوء
المزاج آنست که مزاج از توسط که لایق بآن مرکبست

ارپیان امراض

عنصر آب و خاک و هوا و آتش

بگردد و گرم تر یا سرد تر یا خشک تر یا تر تر شود
یا گرم تر و خشک تر هر دو یا احر و ارطب هر دو یا
سرد تر و خشک تر یا ارطب و ابرد هر دو جنس دوم
امراض مرض ترکیبست و اینز جنس چهار قسمت مرض
صورت و شکل اسپچون سر کرد و مرض مجاز همچنین
سده غروق و مرض اوعیه همچون معده کوچک
و مرض نهایات و سطوح اعضا همچون ملاست و
انچه از جنس اوست قسم دوم از امراض ترکیبی مرض
مقدار است همچون پیمان بزرگ قسم سوم مرض
عدد هست مثل شش انگشت قسم چهارم مرض وضعت
مثل چسپیدن دو انگشت بهم جنس سوم امراض
مرض تفرق اتصالست مثل شکستن پا و اسباب بغیرات
بدن اینز شش چیزاست هوا محیط بدن و ماکول و مشروب
و حرکت و سکون و خواب و بیداری و نگهداشتن رطوبات
در بدن و بیرون کردن آنچ و اعراض نفسی اینز شش چیز
اگر چنان بود که باید صحة حاصل محفوظ می ماند و الا زائل میشود
و علامات دالة بر احوال بدن منحصر در چهار جملهاست

معده

هر دو

واعراض

اعراض محسوسه یکی از حواس اند ظاهر اعضاء محسوسه از
فضول مثل بول و کمال و نقصان افعال و ملائمة و عدم
ملائمة هرچه وارد شود بر بدن از ماکول و غیر و اگرچه ترکیب
بدن عند ملاحظة التحلیل منتهی میشود ببسائط اربعه ارکان
قریبه مادهٔ بدن که منی است اخلاط اربعه است و نمو
بدن نیز در ایام نمو هم با اخلاط اربعه است و بعد از نمو
بقاء بدن تا آخر عمر هم باخلاط اربعه است امتزاج

حافظ بقاء صحت و کاه بروجهی

این چهار با هم کاه بروجیست که مغیر بدن و
معدم و فساد است پس شناختن امتزاجات کز در بدن
از جمله ضروریات طب بعد پس خلط جسمی رطب سیالت
که مستحیل میشود غذا او لا بآن و بتوسط آن مستحیل میشود
بجوهر بدن و بسائط کز چهار نوعست اول خون و او از
تعریف مستغنیست دوم صفرا و آن خونیست که بجنان
رقیق القوام شده مشابه کفی زرد رنگست که بر روی
خون ایستاده سوم سودا و آن خونیست سیاه رنگ
غلیظ القوام که همچون اردی درد خون نشسته چهارم
بلغم و آن خونیست نیم پخته برنگ بیاری که با خون مخلوط

از دیگر رنگها

و هر یک ازین چهار دو قسمت طبیعی و غیر طبیعی
طبیعی آنست که رنگ او سرخ خالص باشد و قوام او معتدل
نه رقیق و نه غلیظ بدش و طعم او شیرین و عفونت از
بوی او ظاهر محسوس نشود و غیر طبیعی خونیست که او صاف او
مخالف طبیعی باشد و دم طبیعی کرم و تر است

او مناسب کیفیت

و غیر طبیعی کیفیت آن خلطست که با مزاج با آن غیر
طبیعی شده اکر با مزاج صفرا غیر طبیعی شده طبیعت
او مائل بکرمی و خشکی است و اکر سودا او را طبیعی
ساخته طبیعت او مائل بسردی و خشکی است و اکر بلغم
او را طبیعی ساخته طبیعت او مائل بسردی و تریست

نوع دوم

نوع دوم اخلاط صفرا است و او نیز دو قسمت
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که مذکور شد و غیر طبیعی
هم دو قسمت یک قسم آنست که بلغمی رقیق یا بلغمی غلیظ او را غیر
طبیعی ساخته و کرمی و خشکی و لطافة او را ناقص کرده
و اول را مره میکویند و دوم را صفرای محی و قسم دوم
آنست که محترق شده یا احتراقی وسط و رنگ او رنگ
کراثست و نام او مره کراثیست یا احتراقی شدید یافته و

اورا زنگارے گویند و طبیعت این دو قسم گرمه و خشکه
از صفراء طبیعیست و زنگاری از جمله سمومست **نوع**
سوم اخلاط سوداست و او دو قسمست طبیعی و
غیر طبیعی و طبیعی آنست که مذکور شد و او سرد و
خشک و قوام او غلیظ و رنگ او تیره و غیر طبیعی
خلطیست رمادی طبع که از سوختن خلطی دیگر حاصل شود
و او نیز سرد و خشک است الا آنکه طبیعت آن خلط که
سوخته باطبیعت این رماد ممزوجست **نوع چهارم**
اخلاط بلغم است و او هم دو قسمست طبیعی و غیر
طبیعی طبیعی آنست که مذکور شد و غیر طبیعی یا رقیق
مائی القوامست یا غلیظ مخاطی و خصی القوامست
یا تفه یعنی پنبه و یا ترش مانند آنچه مذکور شد بسائط اخلاط
و ترکیب بسیار در امزجه ممکنست و کیفیت استدلال از اعراض
بدن آنست که نظر کند در رنگ بدن در چینی که هوا و
تغیرات نفس تغیر رنگ نکرده بشرهٔ حمرهٔ خالصه از الوان
دگر از خونست و زردی از صفرا و سیاهی از سودا و
سفیدی از بلغم و ترکیب این الوان از امتزاج این اخلاط

واستدلال از فصول همین وجهست و استدلال از
افعال از صحت عضویت و رداءت و تمامی افعال
از مرض است پس اگر رداءت و عدم انتظامست
و هر وقت از زمان بر وجهیت متغیر فعل گرمیت
و اگر رداءت فعل نقصانست متغیر سردیت و استدلال
از ملائم و نا ملائم آنست که هرگاه بدن صحیحست غالبا
از متناولات نه اثری نیک بروظاهر میشود و نه اثری بد
اما در مرض اگر از گرم متناولی شد و بسرد منتفع مرض گرمیت
و اگر از سرد متناولی شود و بگرم منتفع گردد مرض سردیست
و اما استدلال از نبض آنست که نبضی آنست که میل این هر که ببرغه
و ظهور اگر میت و میل به رنگ نفس و خفایا از سردیت یا از
ضعف و پریشانی عظیم در نبض علامت بداست و طریق
تشخیص مرض آنست که اول مفهوم مرض مطلق در خاطر
آورد و بعد از ان پیند که از مخصصات با او چیست تا معلوم
شود که کدام جنس از اجناس ثلثه است بعد از ان دیگر
مخصصات می پیند تا نوع آن جنس بداند دیگر مخصصات
بطلبد تا شخص مرض معلوم شود مثلا شخصی را میل غذا

مغیر ا
مغیر ا

النبض تغیر ان کرا

بحرکه نبض آنست که نبض دان در وقت
نبض قوی عظیم مستویست و نبض
دال بر ضعف نبض صغر ضعیف
متواتر است و هرگاه مزاج گرم
شود نبض عظیم شود و چون گرمی
پیش شود با عظم سریع شود و چیز
پیش از ان بشر با عظم و سرعت
متواتر شده و چون مزاج سرد شود
نبض او لا متفاوت شود پس بطی گر

کم شود معلوم شود که در اعضای تو پر غذا مرضی ست
پس بیند که با این حال تشنگی مفرط دارد و بول و براز او
زرد و منتن است بداند که مرض حرارت و اگر بیند
که با این حرارت تلخی و خشکی دهن هست بداند که این کرزی
از صفرا ست درین مرتبه نوع مرض دانسته دیگر
بیند که صاحب مرض جوان و کثیر التعبث شهر
مرض معلوم شود علاج بسته چند تمام میشود تدبیر و شرب
دواو عمل دست آما تدبیر آنست که تعرف در اسباب
ست بوجهی کنند که مورث مطلوب او باشد و اما
دواشرایط آن در آخر کتاب مذکور خواهد شد و آما
عمل دست درین مختصر مجال ذکر آن نیست فصل دوم
در سر مرکبت از جلد و گوشت میان جلد و
استخوان و پرده بر روی استخوان و کدوی سر و دو پرده
از شیب استخوان که اول را ام غلیظ و دوم را ام
رقیق میگویند و مغز سر و دران او رده حامل خون و
شرایین حامل روح بسیار است و مزاج سر سرد و خشک
و فعل مغز سر تولید روح نفسانی از روح حیوانیت و

سوء المزاجات واورام و تفرق اتصال همه عارض
میشود و علامت غلبه ام در سر سرخی چشم و روی
و ثقل سر و غلبه خواب پریشان با تململ و علامت غلبه صفرا در سر بیخوابی و التهاب
صفرا در سر بیخوابی و خشکی بینی و سوزش چشم و
عجز از اتمام افکار و تخیلات که آنرا اهل عرف بی پروائی
میگویند و علامت استیلای بلغم در سر خواب ثقیل
طویلست و گرانی سر و سیلان رطوبات بلغمیه از بینی
و علامت غلبه سودا در سر بیخوابیست و تیره
شدن جمیع رنگهای روی و کثرت حزن و اعمال فکر و
در علاج امراض دماغی اولا تنقیه دماغست از ماده
مرض اگر ماده خونست اول فصد یا حجامت بعد
ازان اسهال صفرا و دیر هر دو تبدیر سر باشربه و
اطلیه و تسعیطات مبرده است و طریق تنقیه سر از
بلغم اول انضاج است و گر شرب نبوب مسهل بلغم
و طریق تنقیه سر از سودا آنست در اول چهل روز تبرات
ماکول و مشروب و غیر آن همه بروجهی بعد در مقتضی تلطیف
و تلطیف بعد در خضر و اغلاط بعد ازان هر روز اده به

منضج سودا به بعد از ان سبوب و مطبوخات افتیمون
و مسهلات قویه سودا استعمال کند بعد از ان چهل روز
دیگر ترطیب و تلطیف اخلاط چون اربعین اول
مشغول شوند بعد از ان اربعین دوم بانضاج و
اسهال همچون اول اقدام نماید در علاج امراض
سودا حمام مرطب و تبطیخ و تدهین اطراف یا
باومان ضعیف الحرارت قوی الرطوبة ضروری دانند
و بدانکه سودا بر دو قسمت اول سودای رسوبی دوم سودای
احتراقی اما سودای رسوبی غلیظ و در خونست
و خون بدان مختلف القوام است و اسباب آن
اخلاط در آخر رساله مذکور خواهد شد انشاء الله و چون قوام
خونهای اشخاص متفاوتست قوام در دو آن خونها نیز
مختلف خواهد بود و اما سودای احتراقی رمادیتیست
که بماند از سوختن خلط مفرد مثل خون یا خلط مرکب
مثل خون و صفرا یا بلغم و چون قوام اخلاط نیز
مختلفست رمادیه اخلاط نیز مختلف خواهد بود پس بایه
که معالج در تصرف در اقسام سودا آن خلط که باد

احتراق شده مرعی دارد و اما امراض سنجاریه سر +
اکثر اقسام صداعست و دوار و سدر و کابوس و
اختلاج و علامت کثرة بخار در سر آواز کوش
و قلة ثقل و انتقال درد از جانبی بجانبیست و در علاج
امراض بخاری ضروریست که اول آن خلط که بخار
ازان برمیخیزد از علامات آن بشناسند و ثانیا
تحلیل آنخلط کنند در اغذیه و ادویه ناظر بآن خلط باشند
در اغذیه و اشربه حوایس بخار داخل کنند تا مان صعود
بخار شود رابعا مقویات بر سر طلا کنند تا سر قبول
بخار نکند و اما امراض مزاجی سر بعضی اقسام
صداعست و بعضی سهر و سبات و بعضی نسیان
و بعضی این امراض همه که آن تشنج و تمدد و گراز
و رعشه و خدر و جنونست و علامت امراض مزاجی
آنست که یکی از کیفیات اربعه که آنحراف و بروده
و رطوبت و یبوستست یا دو کیفیت از یکدیگر
کیفیت یا بنفس خود ظاهر باشد یا بعلامات ظاهر شود
مثال آنچه بنفس خود ظاهر شود آنکه کسی سر خود گرم یابد

یا سر خود سر دیده و مثال انکه بعلامات ظاهر باشد انکه
کسی را خواب کم و سبک باشد و ازان بماند که سر او
گرم یا خشک یا هر دو هم گرم و هم خشک است و یا انکه
یک کیفیت ظاهر باشد آثار آن خلط که کیفیت بان قائمست
نباشد مثل انکه غلبه خواب که از سردی و تریت در
کسی باشد و گرانی سر و آمدن رطوبات از بینی که غلبه بلغم است
با آن نباشد و طریق علاجی امراض مزاجی آنست که کیفیت
و شرته و طلا و نطول و شموم و سعوط و نشوق تبدیل آن
کیفیت بکنند لیکن تقلیل هیچ خلط نکنند همین بود
امراض دماغی و علاجات آن و آما ادویه که با وصاف
درین علاج مذکور شده و انچه در سایر امراض مذکور خواهد
شد و در فصل ۱ ازین رساله مذکور خواهد شد اولا
بعد ازان بر قانون ضروری در ادویه مفرده اول طریق
شناختن طبایع بقیاس و تجربه دوم قانون ترکیب
ادویه سوم قانون شناختن طبایع ادویه مرکبه و انا
امراض دماغ و غیر آن و قسمت بعضی ظاهر و خفی
از تعریفت و بعضی غیر ظاهر و محتاج تعریفت

بنابرین بعد از اتمام این رساله ترجمه صفه ابو مسلم طبیب
خواهیم کرد با این رساله مجلد شود امید که فارسی خوانان
این رساله در اکثر عوارض بدن و اصلاح آن وافی بیابند
والله حسبی ونعم الوکیل **فصل سوم** در چشم و انکه
چشم مرکبست از هفت طبقه و سه رطوبت و جواهر
طبقات اغشیه است و جواهر رطوبات شبیه
اجزاء تخم مرغ است و مقصود از چشم دیدنست او
این قوت در رطوبت جلیدیست و این رطوبت
شبیه تر کریست در شکل و نورانیت و باصفا و آبگینه
این رطوبت رطوبت زجاجیست و آن جسم شبیه
بآبگینه که رانده است در قوام و رنگ و او غذای
رطوبت جلیدیست که از پس او معد و مهیات
و از پیش رطوبت جلیدی رطوبت بیضیست و آن
جسمیست شبیه بسفیده تخم مرغ در قوام و صفا و آن
فضله رطوبت جلیدیست و فائده او نگاه داشتن رطوبة
جلیدیست از انوار قویه بیرون مثل نور آفتاب تا انوار
قویه آشنا تفرق نور باصره نکنند و یک طبقه از طبقات

سبعه که آنرا عنکبوتیه گویند از میان جلیدی و پیشت
تار طوبتین مخلوط نشوند و اما طبقات اول طبقه صلبه است
و این طبقه از ام غلیظ دماغ آمده و بر اندرون استخوان
کاسه چشم کشیده دوم طبقه مشیمیه است و این طبقه از ام
رقیق آمده و بر اندرون صلبیه کشیده و درین طبقه
اطراف اورده بسیار است و غذای طبقات از اطراف
این اورده می آید طبقه سوم شبکیه است و او عصب
نورست که چون بیرون کاسه چشم بیرون آورد و پهن
شده و بر اندرون مشیمیه کشیده و رطوبت زجاجی
و جلیدی در اندرون او نهاده و این سه طبقه بر نصفی
از جانب خلف کاسه چشم کشیده و از کنارهای این سه طبقه
سه طبقه دیگر رسته اول عنکبوتی از کنار شبکیه رسته
دوم عنبیه از کنار مشیمیه رسته و در وسط او سوراخیست
شبیه سوراخ انگور که پوب او بگشاد و او را این
جهة عنبیه گویند و این سوراخ طریق دخول صور اشیا
در چشم و خروج انوارست از چشم سوم قرنیه از
کنار صلبیه رسته و او شبیه شاخی تراشیده است و او را

صلبیه

انعم

از پنجه قرنیه میگویند و این شش طبقه حافظ جلیدیه اند
سه از پیش و سه از پس او طبقه ہفتم ملتحمه است و او
غشائی شحمانیست که از آخر جفن آمده و جفن کناره
سماقست و سماق پرده ایست که بر استخوان کاسه
سر از پیرون کشیده و بر استخوان که در بینست اول
این پرده بر آن کشیده و بر این پرده گوشت کشیده
و مزاج چشم گرم و ترست ازین جهة اکثر امراض او
اورام و موادیه طبقات و قروح و بثورست و اورام
و امراض بلغمیه و صفراویه در آن نیز می باشد و
امراض مزاجیه مثل خشکی و تری عارض او میشود و
و شواذ اکثر امراض او از دماغ میریزد و از امراض تر کیبیه
سده عصب بود که آنرا نزول میگویند و صفر و کبر
عارض میشود و ازین امراض ناپنائی و عمی و اوجاع
لازم می آید و بخارات امراض بخاریه او از بدن
صعود میکند لیکن در شناختن اسباب امراض چشم
احتیاج باستدلالی بسیارست از جهة ظهور مواد در او
بیش و طریق علاج او تنقیه مواد امراض اوست

امراض بخاریه مثل خیالات
نادره در ان میباشد

آبه

بفصد و اسهال از تمام بدن تا صعود نکند و از دماغ
تا نزول نکند و موانع نزله اعمال کردن تا راه نزول
بیند و حوابس انجره تا مانع صعود شود و بعد از جمیع
این اعمال تحلیل مواد از نفس چشم یا بتحلیل ضروریات
و شیافات یا باعمال دست و حدید لیکن نشاید که پیش
از تنقیه بدن و دماغ بتحلیل و دست کاری کنند و اکثر
فساد ناو کوریها از کی و دستکاری پیش از تنقیه حادث
شده و الله الموفق فصل چهارم در کوشش کوش سوراخیست
در استخوان جبهی که دو دیوارست از راست و
چپ دیوارهای کدوی سر و عصبی از دماغ آمده و
چون باین سوراخ رسیده پهن شده و چون پوست
طبل برین سوراخ کشیده و قوت شنوائی در پوست
و مزاج کوش سر دو خشکست و این غشار اما ورام
از دم و غیر دم و اوجاع شدیده و قصور شنوائی
از مزاجهای ساده و مزاجهای با ماده عارض میشود
و مواد امراض او از رنگ آن مواد و گرمی
و سردی بسهولت برس ظاهر میشود و مواد امراض او

بعضی نزلات دماغی است و بعضی انجره صاعده
از تحت و طریق علاج او تنقیه تمام بدن بفصد و
اسهالست و در مواد جشم و کوش بتنقیه بقی نشاید
کرد و بعد از تنقیه و حبس نزلات و منع انجره و بعد
از فراغ از این اعمال تقطیر روغنها مناسبت در کوش
از برای تحلیل مواد از عصبه و تعدیل مزاج آن
و حفظ کوش از هوای سرد و گرم در علاج او ضروریست
فصل پنجم چون ضروریست که از پیش سر
منفذی باشد بظاهر از برای دو منفعت یکی
ریختن فضول دماغ از دو دوم رسیدن روای
هوا بدماغ و سیلان فضول دماغی برود و بسبب اسکراه
آن در نظر پیشینگان انعام فرمود فاطر حکیم کریم تعالی
شانه و عم احسانه خلق بسیاری برین طریق مرکب
از استخوان و غضروف و غشائی و مزاج او نیز
اجزا سرد و خشکست و مرض خاص باو کسر عظم او
و بعد از غضروف او و او رام غشائی اوست
و مواد ی که سد مخرج کند و مواد امراض او حبس

ظاهر است وچون او مجری فضول دماغست
مواد امراض او از دماغ باو خواهد ریخت وعلاج
آن تنقیه دماغست بفصد واسهال ونهادن مرهم
وضمادات بر رو وریختن آبهای ادویه مفتقه بر رو ولما
رعاف بحقیقه نه مرض اوست بلکه سبب رعاف
کاهی قوتیست از کبد یا از دماغ که دفع زیادات خون
میکند وکاه مرضی در ایشان که علاج او در دفع رعاف
ضروریست وکاه در دفع رعاف فصد ضروریست
از برای تقلیل دم والماله آن وادویه حبس دم در بینی
نهادن تا اثر آن ادویه اولا بدماغ رسد و
بتوسط روح نفسانی بکبد وهمچنین زکام مرض او نیست
بلکه مرض دماغست اما در زکام کرم وعلامات آن
سرخی روی وچشمست وزردی وکرمی هوا نیچه از
بینی میریزد وفصد باید کرد وتلیین شکم ودفع صفرا او
بوئیدن میوهای سرد خوشبوی مثل به وسیب ودر زکام
سرد وعلامت آن غلبه بلغم است در دماغ و
علاج آن تنقیه دماغست از بلغم وبوئیدن عطرهای

فصل ششم در دهن وانچه بدست

کرم متقوی دماغ مثل عمود در مضیقه است با عضای غذا و مدخل
دهن مدخل ماکول ومشروب است با عضای غذا و مدخل
هوا است بدل ومخرج فضول اعضای غذاست بطریق
قی ومخرج فضول صدراست بسرفه واجزای آن لبست
ودندان وزبان وامراض زبان ورمست دران
ودر تحت آن که آنرا ضفدع گویند ومنفعت
زبان در ادراک طعومست وامداد متکلم بلاقات با اجزاء
دهان وامداد فرو بردن لقمه وفعل اول او ادراک
وفعل دوم وسوم حرکة وکاه حس ذوق از و باطل
میشود وکاه مسترخی میشود واز ان دو حرکة می ماند و
گوشت او بغایت رخوت وابخره دل با عضا
غذا بسرعت قبول میکند ازین جهة متلون میشود و
بالوان فضول این اعضا واصح دلایلست بر احوال
این اعضا وامراض انذان در دست وجنبیدن متامل
وتزید بطریق وزم وورم اصول آنرا که آنرا سیلوند
وامراض قشائی بر سطح دهن کشیده او را مروشور
وقروحیست که آنرا قلاع میلوند وامراض لب شقاقت

واورام وزوایدی که آزا شقاق میکویند ومواد امراض
این اعضا در اغلب دم فاسداست وغیر دم میتواند
بود واین مواد کاهی از سر نزول میکنند وکاهی بطریق عروق
از تحت صاعد میشود ومواد این امراض ظاهرات
برحواس وعلاج این امراض فصداست وتنقیه دماغ
وتمام بدن وتحلیل مواد وهن بمضمضه وذرورات
که در دهن ریزند فصل هشتم در حلق وانچه در وست
در داخل کردن دو مجریست یکی از قدام ویکی از خلف
مجری قدام قصبه شت وسر این مجری را حنجره
میکویند وحنجره مرکب از سه غضروفست واین
مثل دو مصراع است وعضلاتی دارند که آزا از هم دور
میکردانند وکاه بهم نزدیک میسازند مثل دو که مصیر
آن کاه بهم می آورند ودرمی بندند وکاه از هم دور
میکنند ودر میکشایند وغضروف سوم کاه بر روی
هم می افتد وکاه از روی هم دور میشود مثل مرفق بر
سر زند باتهاکه کاه فرومی اندازند وراه میکیرند وکاه
برمیدارند وراه میکشایند وفایدهٔ غضروفهای حنجره

آنست که کاهی که غذا یا آب خورند سه قصبه بکیرند تا از
ماکول ومشروب چیزی بقصبه نریزد وکاهی که سخن
کویند سه قصبه برنیزد وراه کشاده تا هوا که مادهٔ صوت
وکلامست بسهولت حرکت تواند کرد واما مجری دوم
که از خلف قصبه شریست وراه ماکول ومشروبست و
از اول خلق کوشتی صنوبری شکل آویخته که آزا لهات
وملاز ذه کویند وفایدهٔ آن منع هوای پرونت که بیکدفعه
پیش از مشابهت کیفیت با کیفیت هوائی که در دهنست
باندرون نرود ودر آخر زبان حوجسم غدیست از جانب
زبان ومتصل بزبان که ایشانرا لوزتین میکویند امراض
این اعضا اورام وبثور وقروحست ومواد آن هم از
سر نزول میکند وهم از تحت صعود وعلاج این امراض
فصداست والبته را استرخا وزیادتی نزول عارض
میشود وعلاج آن نیز فصد وتنقیه دماغست فصل
هشتم در سینه وشش وسینه عبارت از جوف
اعلی است ومحیط آن استخوانهای قصر وپهلو ها وچند
از عضلات پشت است وغشائی بکمایت لطیف آنرا فاصل

میان جوف اعلا و جوف اسفت و در جوف صدر
شش و دل نهاده و مزاج صدر گرمست و دیوارهٔ
صدر از اندرون مغشی باغشیه و عضلاتست و حجاب
عضله ایست حاجز بین الجوفین عضلت و این عضله و سایر
عضلات صدر بعضی قبض و جمع صدر میکنند و شش
بتبعیت بطبیعت ایشان منقبض میشود و هوا بهویه محترقه در قلب و
منقبض میشود ادخنه قلب که بشش آمده بسبب این انقباض از آن
پیرون میرود و بعضی این عضلات توسیع صدر و
بتبعیت هم بسط آن میکنند و شش منبسط میشود و هوای جدید از
دهن یا بدرون می آید و فائدهٔ خروج ادخنه و دخول هوای
جدید حفظ کمیت و کیفیت روح حیوانیست فسبحان
من فاطر حکیم و له الحمد و هو القدیر العلیم و امراض
این اغشیه و عضلات این اغشیه و عضلات اورام
و قروحست و گاهی حمود عارض این اغشیه و عضلات میشود
از برودت هوا و اما شش گاه ورم میکند و گاه
پر میشود از بلاغم و نزلات و گاه حرارت ساده و
رطوبت ساده عارض او میشود و اورام اغشیه

وعضلات صدریه را گاهی همه ذات الجنب میخوانند
و گاهی اورام اغشیه و عضلات را از جانبین میز و یا ذات
الجنب میخوانند و اورام اغشیه و عضلات
موضوعه بر باطن قفص ذات الصدر میگویند و اورام
جانب هم اغشیه و عضلات موضوعه بر باطن خلف از صدر را
دوم شش یا ذات الریه ذات العرض میگویند و مواد این اورام هم از سر
نزول میکنند و هم از تحت صعود و علامت اینز
اورام در دور محل ورمست و دشواری تنفس و تکلم و تادی
بکیفیت مادهٔ ورم و سعال بی نفث در اول و با نفث
مادهٔ ورم بعد از نضج و علامت مواد اورام بعد از نضج
از نفث باید جست و قبل از نضج از کیفیات الم
سودا احترا هم علامت ورم الم تمددی و علامت صفرا و علامت الم
مقارن حرقت مثل الم غضو ممسوس نار و علامت بلغم
قلة الم با احساس ثقل و خدر و علاج این اورام از
هر مادهٔ سودای احتراقی حادث شود فصدات و علاج
دوم شش منزله و تحلیل اورام بلغوقات و علاج بلاغم مجتمعه و
قصبه تنقیه بدنرود ماغت و تخلیه شش و قصبه علا

بلعوقات **فصل نهم در دل** دل مخلوقست از گمی صلب
وغشائی بر و محیط شده و جوف این غشا اوسع از
قدر ولست متاول در آن حرکة انبساطی و انقباضی
که اصل حرکة نبض است تواند کرد و از امراض سوء
المزاجات عارض او میتواند شد و اگر ورم عارض او
شود اندکی از زمان بقای حیوة با آن ممکن است اما اگر جراحت
عارض او شود موت مصاحب آنفروض است و دل
منبع حیوة و حرارة غریزی است و حرارة غریزی
این کرمی است که در مدت حیوة آلت تحصیل بدل ما
یتحلل است و بمفارقت نفس از بدن منطفی میشود و
بانطفاء او فاسد و متعفن میشود و این حرارة نیز اعتدال
دارد در کیت و کیفیت و بهر وجه که این حرارت از
دارد در بدن منتشر شود بدن بکیفیت او متکیف میشود و
بعضی مراتب زیادتی حرارة او مسمی بحمیت و دیگر
مراتب را سوء المزاج میگویند و تب نمیگویند و فی الجمله امراض
اصعب امراض است در علاج و امراض او در اکثر
امراض حار دمویست و مشهور تر امراض او خفقانات

و کیفیت اخلاط غالب در و ظاهرست از جمیع
اجزاء بدن پس در غایت ظهور باشد و امراض سوداویه
اکثر اوقات واقعه در خونی که در تجویف اوست بسیار
عارض او میشود و در علاج او اهتمام در ماکول و مشروب
و ادویه که منبع خونست ضروریست و جمع اغذیه
و ادویه مستعمله در امراض او میباید که معطر و مقوی قلب
و مسکنه خشته از امراض دل باید حابسط و مفرح بشر **فصل**
دهم در معده معده مخلوق شده از دو غشا که یکی بر دیگری
مثل آستر جامه و روی آن بر هم کشیده و شکل آن مثل صراحی
اصلی گرد و کوفته طویل و سر آن مثل سر صراحیست اما اسفل
وسط و اعلی طبقه اعلی او مغشی بلیفها شرانه در و نرم شبیه
گوشتست و قوای که آنرا جاذبه غذا از دهان و ماکله
غذا در نهاز هضم و دافعه فضول مانده از فعل او و ناضمه
که تغییر و طبخ ماکول و مشروب میکند در لیفهاست جاذبه
در لیفیت که باستقامة و طول معده کشیده و ضد بتجمع
شده نیز لیفیت در طول و ماسکه در لیفیت عرضی در طول
معده بود اب از لیفها بیرون کشیده و امساک بتجمع شدن

سه او دهن
و کران طویل او مدیت

این لیف وجمع کردن اجزای معده است ودافعه لیفیت
که در طبقه خارجیه مثل کمری که معده کشیده است ودفع
بجمع شدن این لیفت وجمع معده وحصر انچه در دوست
ودر اعالی معده جذب پیش است ودر اسفل آن منضم
وسوء المزاجات واورام وقروح عارض او میشود وازینز
امراض افعال اربعه او متغیر میشود واز تغیر افعال او تغیر
اشتها وزیادة اشتها رجوع اکثر اسباب است وفساد اشتها
مثل رغبت کل خوردن وزیادة تشنگی ودردها وقسر از اقسام
اسهال وتکون بعض اقسام صفرای ناطبیعی ودل شوره
وقی متولد میشود ومعده مجاور کبد ازینرو قلب از
فوق وطحال از یسار است ومخانی دماغ بشارکة اینز
اعضا با او امراض بسیار در این اعضا متولد میشود وعلامت
حرارت او تشنگی وزردی وسبزروی ومیاهر زاست تشنگی
وزردی زبان وحرارت او بسیار وقت بتب ومخولیا
میکشد وعلامت برودت آن نقصان هضم وتراکم
در شکم وبراز پرنمک مختلف القوامت وعلامت
خشکی آن خشکی دهن وتیفر طبیعت وتشنگی است وعلامت تر

آنرا سهل واختلاف قوام براز وضعف اشتها
وعدم تشنگی است وعلامت ورم در لهر دوست وظهور
کیفیت مادة ورم واکر ورم عظیم بشد تنوظاهر
از موضع ورم واکر ورم کرم باشد تب وعلامت قرح
معده در وقت موضع قرحه است بتخصیص در وقت
رسیدن ماکول ومشروب بآنرو اختلاط برازیکه
از قرحه آید وعلاج امراض معده تنقیه دماغ وتمام بدن
بفصد واسهال اکر احتیاج باشد بتقلیل ادم وتنقیه
معده بقی وطبوخ غذاهای سریع الانهضام قلیل الفضول
طیب از انچه باید خورد وجوارشات وضمادات رادر
موضع نفع عابل است ومزاج معده بحسب جوهر آن که
غشاست سرد ونشکست وازجهة انکه دائم آب و
کیلوس خام وفضول بهضوم در دست وپوست او را
اثری ظاهر نیست در فعل اما انیز مواد که دائم در دوست
مهر دو اصلا اوست انیز جهة اکثر امراض وتغیرات او
از برودت ورطوبت وجوارشات متولد از برای حفظ
صحت او کرم ونشکست فصل یازدهم در جکر بگر عضو

در امراض او

در فعل او

سلفت
مصدا در بگ

تم الجزء

نیس ضروری در بقاء شخص است وجوهر او کمست و ارض
خالیست و غشائی حساس بر کشیده و فصل وی تولید
روح طبیعی و اغذا و افاضه قوت نباتی و تحصیل مثل
ما یتحلل است و شکل او محسوس و غنی از تحدید است
و مزاج او کرم و تر است و او عرق از وریسته یکی از
مقعر او و چون از و بیرون آمده شش شاخ شده یکی
در جوف معده منشعب با غصان و فنون شده و بکر
باو جذب کیلوس از معده میکند و کیلوس مرقی و غصاء
که در معده حاصل میشود از طبخ ماکول و مشروب در و
و شش شعبهٔ دیگر از این عرق بر بودهٔ میرود و بهتر میبرد
کار و شعبه هشتم معده میرود و بهتر تغذیه آنجا و عرق او م
از مجرب کبد رسته و چون از کبد بیرون آمده دو شعبه
شده یکی متوجه اعالی بدن شده و حمل نون خفیف اعالی بدن
کرده و یکی متوجه اسافل بدن شده و حمل نون باسافل کرده
و این عرق را اجوف و آن عرق تقعیر را ماساریقا مینامند
و معده و شش فرو ده و زهره و سپرز و کرده و شانه
خدام کبدند و در کبد قوی اربع باذنه و ماسکه و ناظره

و افعه هست بجاذبه کیلوس از معده و شش وارده
میکشد و باسکه نگاه میدارد و بهاضمه احاله آن باخلاط
اربعه میکند و بدافعه صفرای فاضل از قدر محتاج الیه
بزهره میریزد و سودای فاضل بسپرز میفرستد و آب
زاید بکرده میفرستد و حصه از بخار متکون در دل
که او را در بین فن روح میگویند بطریق شریان بکبد می آید
و از کبد کب رطوبة میکند و از ناریته مدت
مکث در دل کبد رطوبة تنزل میکند پس قوت نباتی
بروفائض میشود و بعد از حصول ایز کمال در و او را نفر
نباتی و روح طبیعی میگویند پس همراه خون در او رده بتمام بدن
میرسد و قوی اربع نباتی بتمام بدن میرساند و سوداء زائد
او را م و قروح عارض او میشود و اصول ماساریقا
و اصول اجوف در جرم او متفرق است از این جهة او را
سده عارض میشود و کیفیات غریبه او بهمه بدن میرسد
اول خون کیف بکیفیت مذکور میشود و آنرا بتمام بدن میرساند
و او بیرفاقه اشربه بهتر باو میرسد از غیر بسبب تنگی
عروق متقرر در جرم او و در اکثر امراض انتفاع او

ماساریقا رگیست که از قعر کبد رسته و اجوف رگیست که از پشت کبد رسته

بقصد مشترست از دیگر وجوه تخلیه و مواد امراض
مقعر او بسهل بسولت منه دفع میشود از جهة تفرق شعب
ماساریقا در روده و مواد امراض مجدب او بمدرات
بسولت منه دفع میشود از جهة دوشاخ اجوف که
حمل بایه از جگر میکرده میکند و چون کیفیات او باخون
همه بدن میرسد امراض مواد امراض او در کال
ظهور خواهد بود علامت حرارت او زردی رنگ بدن
و رنگ بولست و شدت تشنگی و شوق بآب میوه ها مع
وضعف اشتهاء غذا بتخصیص غذاء کثیف الاقوام
چرب شیرینی و علامت برودت او بیاض بدن و بولست
و قلت تشنگی و میل بشیرینی و علامت تری او طراوت
رنگی شپیه بطراوت رقیق الاقوام پر از آب و
کثرت بول و رقت براز ست و علامت یبوست او
تشنگی و میل بطبیعت و قلت بول و میل بامراق چربست
و علامت اورام او ظهور کیفیت ماده در
دشل و درد ضعیف در جا بجا میز و تفصیل این علامات
آنست که علامت درم دموی تشنگی و ثقل و درد

و حرقت در موضع کبد و رقت اشتهاء غذا و ظهور
ورم سبز و سرخی در و سرخی زبان و سرفه خشک و
خوانیق اگر ورم عظیم باشد و اگر ورم در مقعر باشد
با این علامات که مذکور شد قی زرد مراری و اختیار
شکم و غشی و سرد شدن دست و پا باشد و رقت
اشتهاء فواق و درد باشد بود و اگر ورم در مجدب بود
سرفه خشک و ضیق نفس و احتباس بول اشد بود و درد
کشیدن در قوه باسفل اکثر بود و ورم حبس اظهر بود
و تشنج گفته اگر ورم در مجدب بود ملس بود و رم و قوش
اظهر باشد خصوصا در نحیف و اگر صفراوی بود علامات
آن زردی روی و زردی براز و بول و شدت
التهاب و تب و قی کردن انواع صفرا یعنی زرد
و سرخ و سبز و مخ و مراری باشد و اگر ورم بلغمی بود
علامت آن سفیدی روی و سفیدی براز و رخاوت و
سستی و سفیدی زبان و قلت تشنگی و تکی غوان و
نفخ امعاء در ورم بلغمی در دوپی تب و اگر ورم سوداوی
باشد علامت او آنست و ظاهر شود بر حسب شیب

پهلو چیزی نخسبد اردو پی تب و رنگ تباه شود
و بدن لاغر شود و اشتها کم شود و بسیار باشد که با این
ورم سودا وی حرارت مزاج باشد و علامت
باد در جگر تند و در شیب پهلوی راست و ثقلی که در معده
و ورم نباشد و تب و درد و تغیر سحنه که در ورم سودائی
میباشد و با دنباشد و پشت بعد از انهضام غذا
سادش شود و چون دست در و فرو برند فرو برد نی
بشدت قرار کند و علامات سده جگر ثقلت در محل
جگر بی درد و اگر سده در مذیب بود بول اندک و رقیق
بود و اگر هضم بود براز تر بود و علامت قروح او در
آمدن خون یا ریمت همراه بول یا براز و علامات سده
او ثقلت در جانب راست و کاه شکم رود و
کاه بول نهد یا کم آید و بعد از اکل و شرب ثقل آن
زیاده شود و فصل دوازدهم در زهره و سپرز اما زهره
کیسی عصبیت ملتصق با سفل جگر و او را دو راه است
یکی بجگر و یکی برود و در وقوی اربع هست و فعل او
آنست که صفرای فضلی از جگر بگشد و بروده ریزد

تا بدن از مضار صفرا محفوظ ماند و رودہ از تیزی
صفرا متنبه شود و دافعه رودہ بحرکت آید و دفع
براز کند و هرگاه که راه الجگر بسته شود بیکدفعه رنگ بدن
متغیر میشود و میل بزردی کند و چند مرة دیگر رنگ
از برابر برود و بعد از ان شکم بیند دیرقان و قولنج لازم
آید و هرگاه که راه او برودہ بسته گردد علاج آن
بمفتحات مسهله کنند اما سپرز رنگ او و شکل او ظاهرست
بحس و بکیر او متصل بجگر و سری دیگر متصل بفم معدہ است
و فعل او آنست که سودای فضلی از جگر بگشد و بفم
معدہ ریزد تا بدن از امراض سودا محفوظ ماند و
معدہ از ترشی و دشی سودا متنبه شود و جاذبه معدہ
بحرکت آید و طلب غذا کند و هرگاه که یکی از راه او
او بسته شود اشتها غذا ساقط شود و یرقان سیاه حادث
شود بهمان تفصیل که در زهره گذشت و علاج بغیر
صافن یا اسپلم ایسپرا یا سلیق ایسپرو شفیه مسهلات
سودا که مشتمل بر مفتحات قویه باشد باید کرد و هرگاه
که سپرز فربه باشد علامت کثرت اخلاط غلیظه ریه

پیکه نصف رنگ زرد از
برودہ بمثانه پر رنگ
زهره
میل بزردی
کند و طبیعت
بیندد
یرقان
و قولنج لازم
سپرز
آید
بدن

باشد و بهگاه که باصحت بدن و اعتدال بدن سپرز
لاغر باشد علامت لطافت خون و جودت اخلاط باشد
فصل سیزدهم در کرده و مشانه کرده از لحمی صلب صدیم نمشال
الکرش و غشائی حساس مخلوق شده و دو شعبه خصیه از
جوف هر یک برکرده آمده و اندر کرده عرقی مشانه
آمده و فعل کرده آنست که آبها که خورده میشود بعد از آنکه
مقصود از شرب آب حاصل شده باشد آنی که دجگر
بلکه در تمام بدن ماند و بدن از ان مستغنی باشد کرده
آنرا می مکد و مشانه میپرزد و مشانه آنرا از بدن بیرون
میکند و مقصود از شرب آب سه چیز است اول
انکه ماکول در آن آب از معده بپزد و از مجموع آب
و ماکولی که در آن پخته مرقی و عصاره که ماده خون
و سایر اخلاط حاصل شود فائده دوم انکه بعد از تکون
خون و اخلاط بدرقه شود و آنرا از عروق شعرانی
برقت بگذراند و با قاصی بدن رساند و از افواه
عروق شعرانی بیرون برود و چون شیئی را عضائی
تا بسرعت مستحیل بجوهر اعضا شود فائده سوم انکه

ترطیب اعضا و منع جفاف حاصل از حرکات و تحلیلات
تحلیلات کند و هر دو شعبه اجوف که هر یک بخصیه
میرود منی بیرون و خون بخصیه می برد و بگرده میگذرد و
باین سبب مشارکتی میان کرده و خصیه حاصل میشود
و دخل کرده در باه باین سبب است و اما مشانه جسمی عصبانی
بلوطی شکل و او را اتصال بکرده هست در دو عرق
که ایشانرا طائفیر میگویند و اتصالی با صل قضیب دارد
و فعل او آنست که آب که از کرده باو ریزد نگاه دارد
و چون پر شود بیرون ریزد و سوداوی المزاجات و اورام
و قروح و بثور در کرده و مشانه بهر دو متولد میشود و در بل
و حصات در هر دو متکون میگردد و علامت حرارت
کرده گرمی محسوس از قطن است و تشنگی و زردی بول
و هر زمان که حرارت کرده بحد دیانیطس رسیده باشد
بول از رنگ و بو خالیست و دیانیطس آنست که دایم تشنه بشد
و آب خورد و فی الحال آن آب از و بطریق بول بهمان
صورت که خورده بیرون آید گویا کرده او دولاب
شده و ترجمه دیانیطس بزبان ایشان دولابست و صاحب

حرارت کرده شدید البتّه باشد و علامت برودت
کرده کثرت بول بتکلّف و کثرت آب نوردن است و ضعف
باه و میل بکام و علامت پیوسته کرده تشکیک
باعدم حرارت و علامت رطوبة قیام متواتر است
جهة بول و سرعت انزال و عروض حرارت مثانه را
نادر است و اگر عارض شود علامت آن قلّة بول
و تنن آنست و غالب در سوداوی المزاجات مثانه برودت
و رطوبت و علامت ورم کرده ثقل دو یع
در قطن است و ظهور کیفیات ماده و رم و علامت
و رم در مثانه ثقل دو یع در غائط است و ظهور کیفیات
ماده و رم و علامت قروح کرده و مثانه در دو سوزش
در قطن یا در غائط است و علامت خروج قیح و در همراه
بول جوانست و علامت ریاح و حصاة در کرده ثقل
در قطن است و سلس بول و خروج رمل سرخ همراه بول
و علامت حصاة و رمل در مثانه ثقل در غائط و احتباس
بول و خروج رمل خاکستری رنگ همراه بول
و علاج امراض این دو عضو تنقیه بدن از مواد

دوازدهم حرارت مه

المزاج در مثانه مذکور کرده

اینرا امراض است بفصد و اسهال وقی و نیز امراض
بغایت نافع است و استعمال مدرات بغایت
مضرات دوا ب القرّ و اضعده را در امراض

مسهل

القرّ کت

جوبر مقدّ

نفع قویت **فصل چهاردهم** در روده جرم او عصبانی
و مضاعفت او در بدن شش روده است سه
باریک و سه غلیظ سه باریک اول را اثنا عشر
میگویند از برای آنکه طول او مساوی دوازده انگشت
صاحب روده است که در عرض بر هم نهند و
هر چند اصابع نمو میکند او نیز نمو میکند تا نمو اصابع
واقف شد نمو او نیز واقف شد و سر او متصل

میشود

بقعر معده است و وضع او و شاز امعا الاستقیم
جانست که از بن بسیار کشیده و باز بسیار از بن کشیده
تا بقعد رسیده باریکی دوم را صائم میگویند از جهة قلت

تا مستی شده اما مستقیم باستقامت در طول بدن کشیده ه

وقوف فضول در و بسبب کثرت انصباب صفرا
در و پس اکثر اوقات تهی باشد و همچون صائم از غذا
خالیست اما مستقیم باستقامت در طول بدن است اول

باریک سوم را لفائف گویند و غلیظ هم

امور میگویند و سبب تسمیه او با نحو آنست که در روده اکثر

فم او هر یک دو سر مفتوح دارند که یکی مدخل فضول و دیگر مخرج است و او یکسر مفتوح دارد و یکسر دیگر او مسدود است
آن یکسر مفتوح او مدخل کیلوس است و بعد از تمام فعل در
کیلوس باقی از فعل او از همان سر که مدخل بود بیرون می‌آید
و غلیظ دوم را قولون میگویند و چون صدوث قولنج اکثر
اوقات در دوست از اسم او گرفتند غلیظ سوم آخر
رودهاست و او را مستقیم میگویند و مزاج روده
سرد و خشک است و فعل روده آنست که مقدار ماکول
و مشروب در هر دفعه از اکل و شرب پیش از آنست
که حرارت غریزی معده چنان احاله آن کند که آنچه در آن
قابلیت استحاله با خلاط اربعه دارد تمام منجذب بجگر شود
بلکه بعد از فتور حرارت معده مقداری صالح از مواد در آن
میماند و آنچه از فعل معده میماند روده اول جذب آن میکند
و قوی اربع نباتی در لزمت با ضمه روده اول در لزمت
میکنند و بعضی اخرا مستعد با خلاط میشود و شاخی از
ماساریقا که باین روده آمده آنرا بجگر میبرد و چون حرارة
او منطفی شد باقی کیلوس از فعل مانده بروده دوم میریزد

وبعد از تمام فعل روده دوم بروده سوم تا آخر رود ناکه
مستقیم است آنچه از فعل او مانده بر از است بیرون می‌آید
و سوء المزاجات او را ام و قروح عارض رودها میشود
و ازین امراض قوای او ضعیف میشود و از ضعف
قوای او بعض اقسام اسهال لازم می‌آید و اسهال عرضی
عام امراض این اعضاست که آن دماغ و معده
و جگر و روده و سپرز و جمیع بدنست اما دماغ نزلات
کاهی آبی رقیق حادث میشود این آب کاهی بمعده
و روده ریخته بحدت لدغ معده و رودها میکند پس
دافعه بدفع این مادهٔ نازله از دماغ برمیخیزد و بانفاع
آن کیلوسات نیز مندفع میشود و علامت این اسهال
آنست که بسبب ریختن نزله در شب چند مجلس
آلوده بآن ماده که از سر ریخته پاید بعد از ان بند د
تا روز دیگر صباح که این نزله بلغمی و مخاطی است و
برطوبت و لعابیت افساد کیلوس و از ناه جرم معده
و روده میکند و اسهال لازم می‌آید دوم آن اعضا
معده است بهر گاه که بسبب مرضی از امراض معده

ماسکه یا ناضمه آن ضعیف شد یا کیلوس در معده
توقف میکند یا نمیکند لیکن ناضمه در آن تصرف نمیکند بر
هر دو تقدیر ماکول و مشروب قریب بصورت قبل از اکل
باز میشود و علامت فارقه میان این دو ضعف آنست
که در ضعف ماسکه زمانی معتنبه میان اکل و شرب نیست
و در ضعف ناضمه زمانی لایق بهضم ماکول و مشروب
توقف میکند و آخر غیر منهضم باز میشود و در ضعف
ناضمه قراقر و آثار نفخ در معده هست و در ضعف ماسکه
نیست و علامت اسهال معده علامت امراض
معده است و کاه باین علامت سلامت باقی آن اعضا
که اسهال آن منسوبست هست و این هنگام معدیت
اسهال در غایت ظهور است و کاه غیر معده نیز مریض است
و این هنگام جزم بآنکه اسهال معدیست یا غیر معدی دشوار
محتاجست بتشخص علامت سائر اقسام اسهال و محل
ایشان بقوت علاست سوم آن اعضا که اسهال از
زنهت جگرست و اسهال کبدی دو قسمت اول آنکه ماده
مبتزره از کبد باز میشود بسبب قیام در معده و این اسهال

زمانیست که جاذبه کبد ضعیفست یا ماساریقا مسدودست
سدد و واست و صاف کیلوس که از معده و روده تا
بجگر میرفت بسبب ضعف جگر یا سده ماساریقا نگیر
نمیرود و داخل معده و روده دفع آن بخار میکند قسم دوم
اسهال کبدی آنست که ماده مبتزره از نفس کبد می آید
و این ماده با لوان مختلف می باشد و دم خالص که هیچ
عیب در رنگ و بو و قوام او نیست و خون سیاه
بقوام دوشاب کاه منتن و کاه غیر منتن و صدید و قیح و
فساله کوشت و مرة صفرا و خضرا کبد که کدانه است می آید
چهارم از نیز اعضا که امراض آنرا موجب اسهالست رودهاست
ضعف ماسکه و ناضمه رودهٔ مثل معده موجب اسهالست
و منشأ هیچ و جراحت رودهٔ و ورم آن کاه موجب اسهالست
و آن زمانیست که بسبب این امراض است ناضمه یا
ماسکه عاجز شده و همیز امراض که جراحت و ورمست
کاهی بسبب جبر طبیعت و قولنج است و آن زمانیست
که ورم معظم سد مجری کرده یا از بستن فضول بر مجرا مسدود
ماجور و هیتاذر شده و بسبب هر یک از الم منقبض شده و در افعال

بسته کرده تخم از ان اعضا که امراض آنرا موجب است
پرزنت و پسرزکاهی و بیب استلا از سودا سودا و اربیار
بعده ریخته و آنرا سودا افساد کیلوس میکند و اسهال کیلوس
ملون بلون آنرا سودا احداث میشود از بن جهة در اکثر صاحب
جوع البقر را یا جوع الکلب را اسهال گریه الوان والوانیه
پیدا شده و انقطاع اسهال او علامت صحت است
ششم آنکه پسرزکاهی موجب اسهالست یکی از دو وجه
اول انکه جمیع بسرز از عضو ممتاز است و آنرا عضو نفض یافته
و بطبیعت از طبیعت بدفع آنرا خواست وجه دوم انکه
جدا از تمام رقیق رسومات و لطایف اعضا را ب
گشته اسهال او بانه عارض شده و ایز قسم آخر علامت
موقت و علاج را در آن نفعی نیست فیه دلالة برجعل اسهال
آنرا اسهال و گاه هست که در عضو از اعضا باطنه و در
منفجر شده و قیح آنرا در عروق عارض شده از روده مندفع
میشود و ایز قسم دیگر اسهالست فیه آنرا اقسام بسیار اما
علامت جمیع اقسام اسهال و اسهال معدی تغیر منفذ آنرا
واقع شده زکه را آنرا کافیست و بخبر را تفصیل زیاده میکند

غرا

الا حیرت و عجز از تمیز بان و دستور علاج اسهال
آنست کما و لا آن که مرض آن موجب اسهال شده
بشناسند و در تعریف آن عضو سعی بلیغ باید نمود و بسیار
بشر که امارات مخصوصه نباشد و بجد سر بلکه با لبیاباید
حقانیه محتاج بمشه و طبیب را بوعده و انذیز باید و افنا نمیم
بلفاظ و اثو باید بود از مجاملات مورث هدایات فاتر
نباید شد امید که از کثرت ضلال محفوظ مانده و چیز آنرا عضو را
شناخت دیگر سعی باید نمود که آنرا ضرر و نفع عضو که
مستتبع اسهال شده بشناسد بعد از ان علاج آن مرض
و علاج اسهال جمیع میتوانه کرد مثل انکه حرارت
بکر سبب تکون فضول صفراوی میشود و همین حرارت
سبب حرکة صفرا و ریختن او بروده است و میان
تسکین حرکت و قبض بیست جمع کند شربتی مبرد مثل
شیره تخم تورک و آب به با قابضی مبرد مثل طباشیر
جمع کند و اگر جمع میسر نیست مثل انکه سبب اسهال ضعف
ماسکه روده است و سبب ضعف ماسکه غلبه سردی
و تری روده است و سبب غلبه ایز دو کیفیت اجتماع بلغم است

عضوه

ضلال، ضلال

جمع

جمع مه

نسخه شیره خدا زمار
اسهال

هم در جوف رود و تنقیه رود از بلغم حتی دشوار است
از برای آنکه از دهن دور است و بامساک از غذا
دشوار است از برای کثرة بلغم و خوف آنکه حیات
این مدت نپاید و چاره نیست غیر از تنقیه بمسهل و این بدترین
امراض است که علاج سبب مرض ضد علاج نفس
مرض است باید که طبیب مبارت و اب داند تر
از آنکه اسهال باتلاف کیلوس مریض را ضعیف سازد
مسهل بدهد بعد از تنقیه علاج اسهال کند و همیشه اسهال
که بتلف میکشد یا مستاکر میشود و سبب آنست که
معاء او لائقت سبب اسهال نمی شود و قوابض
میدهند که سبب اسهال کند و چون علت تامه که روز
اول موجب اسهال بود همچنان هست معلول او
که اسهال باقیست و سعی او در حبس باطلست

مرض دوم رده قولنج حبسی است که تابع امراض اوست
وجه قولنج این گفته اند که قولنج مرض معویست که دشوار
باو پیرون رفتن انچه از و پیرون رفتنی بطبع است
و این حد قولنج است پیش طبیب اما در عرف عام قولنج

میگویند بحبس طبیعت و دردی که با آن حبس میباشد
پس قولنج در عرف عام مرض قولنج باشد و بعد عرف
طب و محبوس در قولنج یا نفخ غلیظ و آنرا قولنج ریحی
میگویند و این ریح گاهی از تجوف رود محتبس است و
تحلیل و اخراج آن اسهل است و علامت آن اشتعال
مرجعت از محل بمحل و هرگاه که از غلظ بدقاق آید در
اشه کرده از جهت تنگی مکان و قرب محل وجع با عضاء
شریفه و هرگاه که از دقاق باغلاظ رود در دسباک شود
از جهت سعت مکان و بعد از اعضاء شریفه و گاه این
ریح غلیظ در میان طبقتین و غشائین محتبس است و علامت
آن لزوم وجعست در موضعی واحد از رود با آنکه بعضی
از علامات و رم در آن موضع نباشد و در هر دو
نوع گاه احتباسی از است نوع دوم قولنج بلغمیست که
محتبس بلغمی غلیظ لزج است و علامت این قسم آنست
که پیش از قولنج این کس را تخمه و فساد غذا مکرر بوده و
گاه گاه این بلغم غلیظ لزج که طبیب او را زجاجی میگوید
همراه براز و براز در ان غلظیده پیرون آمده باشد

و بر بنیات مداومت نموده شود **قسم سوم قولنج** ثفلیت
که از یبوست یا طول احتباس خشک
و بند قبند گشته باشد و چند بند تر از ان باهم میپیوسته
گردد پس بنحوی طریق نموده و علامت این قسم آنست
که قبل از حدوث قولنج اسباب مجففه مثل خوردن نان ارزن
و حرکات متعبه و قلت امراق و ادمان اتفاق افتاده
باشد و گاه گاه بناهق در براز دیده و گاه باشد که
ملمس دست بر شکم را بتادق محسوس شود **قسم چهارم**
قولنج قولنج وریت و علامت این قسم ظهور نفخ و جزی
از شیب ناف و اعراض مادهٔ ورم در ان جزا
و لزوم درد در ان محل ظاهر باشد و اگر مادهٔ ورم یا خون
و صفرا باشد تب نیز با آن خواهد بود و ظهور این قولنج
و لوازم آن دفعی نباشد بلکه بتدریج ظاهر شود و علاج
قولنج ریحی تلمیدست و فرو بردن جوارشات و دخول
حمام و استعمال هوا در حمام پیش از آب و مبشیات خوردن
خوردن وجاوین و اماسک از غذا جند انکه نفخ
مستقل شود اگر قوت مساعد باشد و علاج قولنج بلغمی معالجه

کبار و زنجبیل پرورده خوردن و ملازمت حمام
و نشستن در آب گرم و ابتداء تلیین تحمل شیاف کردن
و چون فتح شده باین تدبیرات کرده باشند مطبوخ مفتح
ملطف چند روز بخورند بعد از ظهور نضج تقیه رو ده از
بلغم بجهتهای قویه کند و سه روز اول قبل از فتح
امساک از غذا و آب ضرور است و بعد از فتح
در ایام انضاج تحقین اقتصار بر مرقها بحوم لطیف با ملطف
مثل دو اب چنبر تخته و علاج قولنج ثفلی شیره و عسل و العبه
و عدس است و غذا امراق دسمه و تهین شکم با دهن
رطبه و نمکی در آبی که کلم با خطمی تخته باشد نشستن و
استعمال حمام مرطب کردن و علاج قولنج ورمی بلغمی اورام
باطنیت در فصل اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی
فصل بارده هم در خصیه و قضیب و رحم و مقعد خصیه
مخلوق شده از گوشت سفیدیست که در آن سوراخها
همچون گوشت بستان و کرده است و پرده بران کشیده
و این پرده از کناره صفاق ریشته و از هر دو زاویه
حاصله از غایه در ان دو کناره صفاق دو مجری شده و

بشکل دو برخ فرو رفته باین وجه که اول مجری بتدریج تنگ شده
تا حدی که اتنگی بعد از آن بسیل بفراخی کرده ولایزال
فراخ شده تا بهر مجرائی کیسه خصیه شده و رگها از همین دو
مجری فرو آمده و پیچیده در پیضها بعد از تلافیف بسیار انواه
این عروق در سوراخهای پیضه گشوده ماده منی اول
باین عروق میریزد و در تلافیف این عروق توقف
میکند و بمجاورت لحم پیضه مستعد تبدل صورت منی میشود
بعد ازان بلحم پیضه میریزد و صورت منی بقوام میکند
و در اوعیه منی جمع میشود و طرف این اوعیه متصل باصل
قضیب و از مجری شبیه بمجری بول بیرون می آید و اصل
و عمده قضیب رباطی غوفست و اطراف شرائین
و اطراف اورده و اطراف اعصاب کرد او در آمده
و غلاف بگوشت پرشده و جلد بر و کشیده و سبب نعوظ پر
شدن رباطست از باد او ورده از خون و شرائین از روح
و جسم جوهر او غشائیست و دو طبقه است و صورة
او باغشق طویل که طرف آن فرجت صورت قضیب و
خصیه است و مزاج این اعضا گرم و تر است گر قضیب

که بمزاج اصلی مایل ببردی و خشکی است و امراض خصیه
او رامست و فروج و بزرگ شدن بطریق سمن و اصناف
امراض او فتق و اورده و قیله و نقصان باهست و اما
فتق آنست که صفاق و رتحت مراق بسبب حمل ثقیله یا
حرکتی عنیف دریده شود و چیزی که اندرون صفاقست
مثل روده و پرنب از صفاق بیرون آید و در خصیه
مراق افتد و قیله و اورده آنست که آن دو مجری که از
صفاق در کیسه خصیه هاست بمثل اسباب فتق کشاده
شود و از ان مجری نفخی غلیظ یا رطوبتی بلغمی یا روده فرود
آید و بکیسه خصیه ریزد و اگر آب فرود آید آنرا قیله و اورده
نامی خوانند و اگر باد غلیظ فرود آید آنرا اورده و قیله بسیج
گویند و اگر روده فرود آید آنرا اورده و قیله معوی گویند و اگر
آن رطوبت بلغمی در جرم خصیه تشرب کند و در وی عظمی
مثل استسقای لحمی پدید شود آنرا اورده و قیله لحمی گویند و اما
قضیب تشنج و استرخا عارض او میشود و از امراض خصیه
نقصان باه است و نقصان باه بیکی از سه جهت است اول
انکه رغبت بآن نماند و کم شود دوم سرعت انزال سوم

شقیقه

انکه میل نشوه بآن بود امراض جسم سوء المزاج واورام
وقروحت وامراض او نقصان وبطلان فعل اولازم
می آید وفعل او حمایت وحفظ جنین وخلق از فعل او پیدا است
واصلا باز نگیرد یا کیرد نگاه ندارد تا تمام شود وخصیه
عضوی رئیس است در بقاء نسل ونوع ضروریت و
امراض این اعضا بیشتر امراض گرم است وعلاج آن فصد است
وشرب مسهل وتقلیل مواد ازان باضمده واطلیه و
فتق وانشقاق صفاق قابل بر نیست نهادن ضماد
بران منع آن نزدیک باید کرد وعلاج اورده مانی وریحی
بوضع اضمده وتنقیه بدن از مادیه وسواد نفع است و
علاج استاع بجری بوضع اضمده مانعه از تزید مثل علاج
فتق است وعلاج قیلة کی مثل علاج استسقاء
تحیت بعد ازین خواهد آمد ونقصان باه را علاج بانچه
کثیر الغذا وقلیل الماء ومعجون سازد باید کرد ونسخه آن در فصل
نوزدهم نوشته خواهد شد واما مقعد امراض او
چهارست بواسیر وشقاق واورام وبروز او اپوسیر
واو زیادتیست که بر افواه عروق مقعد حادث

شود وآن کاهی مشابه ثؤلول باشد وثؤلول را در شهر
ما کوک میکویند واین قسم را ثؤلولی میکویند وکاه مشابه
انکوری سخت واین قسم را عنبی میکویند وکاه مشابه
توتی سیاهست وآنرا توتی میکویند وکاهی بشکل
درخت خرماست وآنرا نخلی میکویند واین اقسام همه
کاهی در داخل مقعد میباشد وکاهی در خارج وکاهی از
خون روان باشد وکاهی نه واین قسم را عمیا میکویند
ومادهٔ این مرض خونیست که باطراف فاسد شده وعلاج
تمام اقسام فصد باسلیق وفصد صافن وتنقیه بدن
از سوداست وبعد از فصد اکر درد تسکین نکند چون فاسد
بنشورانده بمرهم سازند مرهمی افوه آنرا مثل زهره کاو
وآب پیاز ومقل ازرق وقنه واسفیدباج زرد ابو داسفیدباج
شقاقلوبر ازطلا کنند تا خون فاسد زیادتی ازان بریزد و
ورم ساکن شود واکر خون بافراط رود قرص کهربا در بیب
وآش تمام بامرغ خورند وباقی ادویه آنرا در فصل نوزدهم
مسطور خواهد شد ودوم اورام مقعد مادهٔ اورام مقعد نیز
خلط فاسد غلیظست وعلاج آن فصد باسلیق است و

تنقیه جدن از اخلاط محترقه و باقی ادویه در فصل نوزدهم
مذکور خواهد شد و اگر بعد از تنقیه ناسور شود مرا هم آنرخواهد
آمد و مقاومت تنقیه سبب آنست غلبه یبوست بر مزاج
یا اتصال خشک بر مقعده گذشته و شوکران کرده و علاج
آنست ترطیب مزاج و تقلیل فضول است بامراق چرب و
انعبه چاورمغاوه و برزوقیه و علاج آن نشستن در آبهائی
که قوابض در آن پخته باشند و اگر در به فضول ارطبه
بشر تنقیه بدن از ان فضول ضرر دیست و ادویه این
امراض و سائر امراض بدن در فصل نوزدهم خواهد
آمد ان شاء الله تعالی وحده العزیز فصل شانزدهم در مفاصل
واعلم ان تحرک آلت و کیفیت اصلاح آن بوجه کلی و اجمالی
مراد از مفاصل که موضع فصل است مفصل سلیمی است
و آن طرف دو استخوانست که در یکطرف زائده باشد
و در طرف دیگر حفره اوسع از غلظ زائده و مفصل را
دو نوع از مرض مخصوص بآن می باشد یکی آنکه فضلات
باین حفره ریزد و میدان حرکت بزاید و تنگ سازد تا
حرکت متغیر شود و در دیگر در مرض دوم مفصل آنست

که زائده از حفره بیرون آورد و اما استخوان را اگر عارض
میشود علاج او جاع مفاصل تنقیه بدنست از ان مواد که
بمفاصل میریزد بفصد اگر سرخی و گرمی در مفصل باشد و بمسهل
وقتی در تنقیه مواد مفاصل انفع از مسهلات و مدرات
در تنقیه مفاصل منافع جلیله می باشد و بعد از تنقیه
ضمادات محلله بر مفاصل نهادن از جمله تنقیه نفس مفصل
و اما علاج بیرون زائده مفصل از حفره او بکشیدن
استخوانست بوجهی و قاعدی که زائده بحفره رود و علاج
کسر استخوان هم انقدره محل کسر منطبق شود بعد از ان
بر کسر و خلع هر دو ضماد نهادن و بستن و تفاصیل کشیدن
در هر خلع و کسر و کیفیت بستن درین اوراق نمیگنجد در
زبدة الکلام مذکور است اگر خواهند در انجا مطالعه کنند
فصل هفدهم در اورام و بثور و قروح و استقاو
جذام و امراض جلد بدانکه ورم زیادتیست در مقدار
عضو از ریختن فضلی بآن و بثور اورام صغار است
و اورام بثور کبار است یعنی برده و ورم بحقیقت
مختلف بصغر و کبر و جراحت تفرق اتصال لحمست و

هرگاه که در جراحت ریم پیدا شد آنرا قرحه میگویند
و ماده ورم بسیط شش چیز می تواند بود خون صفرا بلغم
سودا مائیه ریحیه و ماده ورم مرکب ازین شش متفرقه
یا ترکیب ثنائی یا ثلاثی یا رباعی یا خماسی یا سداسی و دوم
اگر ظاهر در بدنست ماده آن بچشم و دیگر حواس محسوس است
و اگر در باطن بدنست ماده آن از اعراض حادثه ازان در ظاهر
بدن و تغیرات فعل عضو متورم ازان و از اعراض
محسوسه از فضول او مثل قاروره دانند بوجهی که در فصل
آخر کتاب در بحث تشخیص مذکور خواهد شد و ورم
دو قسمت یکی ورمی که تمام بدن یا اکثر بدن یا بقعهٔ
عظیم از بدن و دوم انکه قلیلی از بدن گرفته قسم اول دوم
اعضا استسقیت و استسقا سه قسم اول لحمی
دوم زقی سوم طبلی لحمی آنست که تمام بدن ظاهر
آن و باطن مثل متبرّل متر هل شود پس انگشت در
هر جزو بدن که فرو برى پیش از انکه برداری فی الحال
جای انگشت پر نشود و رنگ و رو و تمام اعضاء
او رنگ اموات پیش مانده که رنگ احیا و زقی آنست که

اعضا بتپه غذا مرتع تمام تا مراق پر از آب شود و جلد او
خصوصا مراق طراوت مشک پر آب داشته بشد
و هرگاه که از پهلو بپهلوی دیگر گردد او از آب متحرک
در مشک مسموع شود و طبلی آنست که شکم بزرگ شود
و اطراف آماس کند و ناف پیرون آید و چون
دست بر شکم زنند آواز طبل مسموع شود و اما لحمی
سبب آن نقصان هضم کبدیست که خون در و بقوام
کمال هضم نرسد خونی ممزوج بفضول آبی و رطوبتی با اعضا
رود و حرارت اعضا کمتر از حرارت جگرست از برای
انکه اعضا مرکب از گوشت و استخوان است و در جگر
استخوان نیست و مائیتی که بحرارت جگر نسوخته است
بحرارت اعضا نمیرسد پس ازین خون و می مرکب از
مائیه و ریحیه و بلغمیه متولد میشود و گاه بسبب ماندن
مائیه کثرت مائیه است و سبب کثرت مائیه یا ضعف
تشنگیست یا مرضی در اعضاء یا بول که مائیه فضیله
از جگر نوشند بسبب افراط تشنگی یا حرارتست یا بیوست یا هر دو
و آنرا خروس یا در معده باشد یا در جگر یا در هر دو یا در

کرده یا در دل یا به تمام بدن و گاه سبب افراط تشنگی
شده ما سار یقاست که مانع وصول آب بجگر است
و گاه سبب افراط تشنگی بلغمی ضعیف شورات که بسبب رقت
بر معده جبیده و سبب علوقه آب میطلبد و سبب
رقتی آنست که مادّه از کبد بر نهج طبیعت منفصل نشود
و منهاج طبیعی در انفصال مادّه فضلیه آنست که کرده
آنرا بکشد و بشاشه بریزد و از شاشه بیرون رود و
سبب تغییر نهج آنست که یا معده میان جگر و کرده واقع
شود و طبیعت تجدید راهی کند که از جگر بناف متصل
بعد از آنزمان که شخص جنین بود و مشیمه متصل برحم والده بود
و خون حیض از رحم بعروق مشیمه می آمد و از عروق
مشیمه بناف جنین می آمد و از ناف جنین بجگر جنین میرفت
و بعد از تولد جنین آنراه خشک شده و بر جال که راه مادّه
از جگر بکرده مسدود شده طبیعت آب را براه قدیم ناف
میفرستد و ناف از زمان مسدود است آبها در حوالی
ناف جمع میشود طریق دوم آنکه اگرچه میان جگر و کرده
سده نیست لیکن مادّه پیش از آنست که قوت کرده دافی

باشد بسبب آن پس بعضی از آب در هر طریق میماند
و بطریق تخر و ترشح در خلال اعضاء غذا جمع میشود و
بعد از کثرت خواه بطریق سده یا غیر و می ازین
اعضا حادث میشود مرکب از آب و باد و بلغم الا
آنکه رکن آب در آن پیشتر و سبب طبلی قصور هضم
اولست و سبب این قصور یا امراض معده و روده‌ات
یا بسیار خوردن غذاهای کثیف یا بهر دو چون قصور
هضم متمادی شود در ین مواضع حادث شود کمحو
استسقاء ورکیه الا آنکه رکن باد در آن پیشتر است و طریق
علاج استسقا آنست که اولا اسباب آنرا بالقا مانع
بدانند بعد از ان بقطع سبب و تحلیل مواد هر دو مشغول
شوند و مشکلترا قسام آنست که طبقه از طبقات اسباب
آن حرارت باشد مثل آنکه زقی از کثرت شرب و کثرت
شراب از حرارت کبد حادث شود از برای آنکه استسقاء وی
باردست و تحلیل آن بتسخین است و سبب آن
حرارت بجگر است و علاج آن به تبریدات و مدرات
و رطوبی و زقی انفع اشیاء است و تقلیل اکل و شرب و علاج

واجبات
استقا و اغذیه و ادویه آن در آخر کتاب مشروح
خواهد شد قسم دوم ورم که پیسیری از ورم حادث شده
قسم دوم ورم
کر از خون بدرفت نام آنرا فلغمونیت و اگر از خالص
صفراست حمره و اگر از بلغمست اورا اوذیما و ورم رخو
میگویند و اگر از سوداست اگر در دبا او هست سرطان
و اگر در دبا او نیست اورا صلابه میگویند و اگر ماده
ورم ریاحست اگر آن ریح در یک جزء بدن جمع شده
اورا نفخه میگویند و اگر در بقعه از بدن متفرق و مخالط
جوهر عضو است چون حوالی چشم ناقهان آنرا اتهتج میگویند
و جزام سرطان عامست همچون استسقا که ورم رخو یا
مائی یا ریحی عامست و مآل هر ورم و هر بثره یا تحلل
یا تقیح است یا تصلب و علاج هر کدام اول تنقیه بدنست
و از ماده آن ورم بفصد و اسهال و قی و ادرار
و نهادن اضمده بر و در ابتداء رادع یعنی دوای سرد
خشک که ماده را از حرکت باز دارد و راه بر ماده تنگ
کند تا دیگر نریزد بشرط آنکه ورم در پس کوشش که مدفع فضلات
و شیب بقبل که مدفع دست و پیچ را زیرا که مدفع بکرات

نباشد که در اورام این مواضع هم از ابتداء مرخی و محلل
تضمید باید کرد و رادع مثل صندل و گل ارمنی با گلاب
و زمان ابتداء آن مدتست که ورم ظاهر شده اما هنوز
تمدی در آن ظاهر نشده و در زمان دوم که آن تمدد
زمانیست ضماد مرکب باید از رادع و محلل و در زمان
سوم که ورم واقع شده نه تمدد دارد و نه تنقص و در زمان
چهارم که ورم در انحطاط و تنزلست هر دو ضماد از محلل
فقط باید نهاد و در اورام باطنی ادویه ضماد در اوقات
اربعه هم از خارج مخاذی ورم باطنی تضمید باید کرد و هم
با اشربه باید خورد مثلا در ابتداء هم تضمید صندل باید کرد
و هم شربت صندل باید خورد و چون ورم باطنی
نضج یابد علامت نضج آنست که تب و درد تمام یا کم شود
منفجرات از خارج تضمید باید کرد و با اشربه باید خورد
منفجرات
و چون منفجر شود و علامت انفجار آنست که بلرزد و ریم
همراه بول یا همراه براز شود و بعد از انفجار جالیات
بخورد و تا قرحه از ریم بشوید بعد از آن مدملات خورد
و در انفجار اورام در خارج همین ترتیب در استعمال

ادویه بتضمید مرعی دارند و در علاج قروح اول تنقیه بن
از فضول مفسد خون کنند دیگر تعدیل مزاج جگر تا افساد
خون نکند دیگر تحلیل اورامی که از موادی آن اورام
قرحه را مدد رسد دیگر اصلاح قرحه بر هم که تادی زمان
قروح را سبب یا استدای بدنست از فضول مفسد
خون یا آنکه جگر بمزاجی رودی افساد خون میکند یا دماغی
ورمی هست و مواد از و بقرحه می ریزد و قیح دال بر
طبیعت قرحه و طبیعت خونست قیح سفید غلیظ
دلیل برودت قرحه است و قیح رقیق صدید دلیل
حرارت قرحه است و ادویه مستعمله در مراهم در نظر
کتاب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل**
هشتم حمی حرارت غریبه که در اول عارض روح
دل یا خون دل یا گوشت دل میشود و چون روح
بآن مکیف شد و بطریق شریان بهمه بدن رسید
و همه بدن بآن گرم شد آن گرمی شامل بودن تبست
و تعریف کرده اند تب را بآنکه حرارتیست غریب
که منبعث میشود از دل و منتشر میشود بتوسط شرائین

در همه بدن و مضرت بتمام افعال بدن میرساند و اگر
معروض اول روح دلست او را حمی یوم میگویند
و اگر معروض اول او اخلاطست که متعفن شده
و اثر عفونت او بدل رسیده و از دل بتمام بدن
منتشر شده او را حمی محفن میگویند و اگر معروض
اول این حرارت غریب لحم دلست او را حمی دق
میگویند اما حمی یوم پس آن مخصوص است ببنج
خاصه که یکی از دق ممتاز میشود و یک خاصه دیگر
از غب ممتاز میشود **اما خاصه** که بآن از دق ممتاز
میشود آنست که اسباب حمی یوم قریبة العهد و
قلیلة الصحبة است و بمصاحبت و اندک زمانی
موجب حمی شود و اسباب دق بطول عهد و امتداد
زمان صحت مورث تب میشود مثلا تعب بدنی
و غم و هم از عوارض نفسی باندک زمانی مثل
یکساعت گاهی تب می انجامد لیکن آن تب حمی یوم
است برای آنکه معروض اول روحست و روح لطیف
و سریع الانفعال اما همینکه باندک زمانی از سبب

حرارت متاثر شد باندک زمانی ازمبرد متاثر میشود ومفارقت
وبهمین تعب بدنی وغم وهم هرگاه که بیگاه بابیشتر
متمادی شد وتب کشید آن تب دقت وچون معرق تر
بود اورا عضلات همچنانکه ازسبب دیرمتاثر میشود و
ازسبب ضد نیز دیرمتاثر میشود وتب دیر
مفارقت میکند اما خاصه دوم که بآن ازحمی یوم تحمی
غب ممتاز میشود آنست که هرگاه که تب پیرحمی یوم
خطا نشود انقضای او در روز اولست ببول بسیار
وبخاری ازبن مرتفع شبیه بخار کسی که ازحمام بیرون
آید وانقضای حمی غب هرگز بین سرعت واین وجه
نیست واما آن سه خاصه دیگر یکی آنست که حرارت
یوم نرم وساکنست وتیز وگزنده نیست وهرزمان که
مشتد شد حرارت حمی یوم وبغایت بلندی رسید
صاحب تب تناوی ومضطرب نمیشود دوم آنست
که بول درحمی یوم شبیه ببول اصحاء ومخالف ببول
طبیعی نیست الا در اندک حمرق اما در قوام ورسوب
مثل بول طبیعی است سوم آنکه نبض صاحب حمی یوم

حامل

حار یوم گرمابه از مدار
دستمال حمل یحان حمام

مشاکل نبض صحیحست ومخالف در ان نیست
الا در اندک از عظم وسرعت اتساع وبطوء اجتماع ارتفاعش
وعلامت حمی عفن وه است اول انکه اکثر تولد او
تب از اسباب سابقه متقادمه است در بدن مثل
امتلا از فضول دوم انکه ابتدا بقشعریره وبرد میکند
خصوصا حمیات مایه سوم انکه حمیات عفن دائر
میشود یا دوازکثیره یا دائم میباشد چهارم انکه حرارة
حمی عفن شدید ولذاع میباشد پنجم انکه حرارة
حمی عفن محدث اضطراب وکرب بسیاراست
ششم انکه در سورت وشدت حمیات عفن
در منتهی صعود آن ظاهر میشود اعراض دالة بر تمام
عفونت ماده وغلیان ماده مثل صداع وتشکی
وخشکی دهن وتلوا سه پس هر نوبت از تب
دائر وهر روز از تب دائم که ظاهر میشود دلالت
این اعراض دلالت کند بر انکه مرض منتهی صعود رسیده
ودقت حماد وتیز اندازی مرض باطبیعت رسیده
هفتم انکه درحین مفارقت حمیات عفن بدن

محموم پاک نمیشود از تب بکمال نقاهت ششم انکه تب
عفن هرگاه که ماده در داخل عروق منعفن شده حرارت
تب در جمیع اوقات یکسانست الا در وقت سحر درین
وقت بسبب برد سحر تنزل میکند هفتم انکه بول در اول
حمیات عفن خام و غیر نضیج میباشد هشتم انکه نبض در
اوائل حمیات عفن صلب میباشد و حمی عفن یا بسیط است
یا مرکب بسیط آنست که از عفونت بخلط حادث شده
و مرکب آنست که از عفونت دو خلط یا بیش از دو
خلط حادث شود و عفونت تغییرست در خلط
که خلط را از رسیدن بکمال مطلوب از و باز دارد و کمال
خلطی که غایت مقصود از و آنست که بدان متحلل اندمدن
شود و عفونت آنست که او را تغییری عارض شود که
بدان نتواند شد و مقابل عفونت نضوت و خامیت و نضوت
آنست که استعداد جزء بدن شدن در و هنوز تمام
نباشد تا این استعداد در و باطل نگشته باشد و در مقابل
عفونت و نضوت بهر دو نضج کاملست و سبب عفونت
حرارت غیر طبیعیست اعم از انکه حرارت غریزی نباشد

که کیفیت آنرا داشته او طاری شود و غیر طبیعی کرده
حرارت قائمه باد خنه روح از اقسام حرارت غریزیست
و ادخنه روح آن بخاراست که دائم از مسامات بیرون
میرود و ما را شعوری نیست نه بوجود او در بدن و نه بخروج
او از بدن الا وقتی که در آبی فرو رفتیم یا گرون در ینوقت
احساس میکنیم که جسد ما گویا پیش از جلدمات یا جامه
تنگست که بدن ما در آن نمیگنجد و سبب این احساس
آنست که بخارات بدن ما که آن مرکب از دو چیز
یکی دخان روح که نسبت آن بروح حیوانی چون نسبت
دود ست بچراغ دوم بخار بدن از ابخره متصاعده از
غذاست در هضوم اربعه و این بخارات دائم از
مسامات بیرون میرود و ما را خبری نه از وجود آن
در بدن و نه از خروج او از بدن هرگاه که در آب فرو
رفتیم و مسامات بسته شد آن بخار ما جمع میشود و بدن ما مثل
انبانکوره صداد ان پر از ان ادخنه و ابخره میشود ما احساس
آن پنگی میکنیم پس ظاهر شد که در بدن ما دایم دخانیست
و این دخان از آن نیست غیر محتاج الیه و هرگاه که مسام

بسته شد و این ادخته جمع شد حرارتی غیر طبیعی در بدن
پیدا میشود و از شان حرارت غیر طبیعی تعفن و انتفاخ
و سبب دیگر عفونت ماکول و مشروب است و ماکول و مشروب
بدو وجه سبب عفونت میشود وجه اول انکه در خود ذات
خود میل بفساد ترکیب کرده مثل گوشت کشنده
و میوه نامی طعم گشته دوم انکه در خوردن او قانون حکمت
مرعی نباشد یا جمع کرده باشد در یکدفعه اکل میان دو چیز
که یکی مفسد دیگری باشد مثل سرکه و شیر یا انکه در یکشبانه روز
آنمقدار غذا و آب بخورد که قوت وفا بهضم آن نکند و
ماکول و مشروب باین وجوه سبب تعفن میشود و حیات
بسیط عفن چهار است دموی و صفراوی و بلغمی و
سوداوی و دموی دو قسم است اول بتیست که از کرم
شدن خون حادث شده و تشخیص غیر تعفنست ممکنست
که غلط کرده شود اما استعداد بدیست در ان باطل
نشود و عفونته موجب بطلان این استعداد است و این قسم را
سوفوس میکویند دوم دموی عفن است و دم را و عاد
نیست در بدن غیر عروق و در کبد نیز که مولد دمست و فا

غیر عروق نیست پس تعفن دم دایما در عروق باشد
پس تب دایمی بشود از خود وش تا انقضا دور خود
نکند و علامت او سرخی رنگ روی و تمام بدنست و
گرشت نفاس و بداوت بدن و انفاخ اورده و احساس
حده و احساس تمدد از اعضا بتخصیص جلد و ثقل سر بلکه
تمام بدن و کسل و عظم نبض و حمرة و غلظ بول و این
ابتدا نافض و قشعریره کند دوم صفراویست و صفرا
بغیر از عروق و دکر اوعیه مثل معده و روده و زهره متعفن
میشود و هر کاه که در عروق متعفن شد تب دایم و
متصلست و دور و عود ندارد و آماده و رغبت قدا و
میکند و هر کاه که در غیر عروق متعفن میشود یا در یکو عا
متعفن شده یا در پیش اکر در یکو عا متعفن میشود مثل تجویف
معده صفرا یا خالص است یا مخلوط بغیر است اکر
خالص است در هر چهل و هشت ساعت که دو شبانروز است
اطول زمان تب دوازده ساعتست و اکر صفرا بیت
مخلوط تب از دوازده ساعت زیاده میباشد و در صفرا
خالص غایت طول دوازده ساعتست و کمتر از این بسیار

انتفاخ اورده

پیش از دوازده ساعت دیر تر شود
در شش ساعت دیر تر شود
خالیست

می باشد و سبب مفارقت و معاودت ازین جهات که ماده
آن در خارج عروق متعفن شده آنست که هرگاه در وقت
از اوعیه بدن خلط متعفن شد و ازان تعفن سبب
حادث شد آن تب بمقداری از زمان میماند که آنخلط
عفن ماند چون تب لطیف آنخلط کرد و بقوام غرق
آورد و بعرق از مسامات بیرون میرود و تب مفارقت
میکند اگر در بدن از همان نوع خلط هست یا استعداد
تکون آنخلط هست در مقداری دیگر از زمان دفعه دیگر
ازان خلط در همان عضو جمع میشود و آن سبب که تعفیز
دفعه دوم میکند و تب میگیرد و همچنین تا آن فضله
در بدن بماند و در آن عضو مجتمع شود آن تب را
معاودت بعد از مفارقت خواهد بود چون اصلا نماند مفارقت
نکند و سبب از بدن یا سه بابای سرما در او امل تنها دارد
آنست که این خلط از عضو دیگری آید بدین عضو که
مستوقدست و در آمدن با عضاء حساسه مثل غشیه
و اعصاب میکذرد و اعضاء حساسه یا از برودت او
یا از لذع او متیاذی میشود پس طبیعت اعضا از جهت

افشاندن این مؤذی میپندارد پس لیکیس میلرزد و سبب سرد
گردیدن رطوبت از مؤذی و روح از ظاهر جا کرفتن آنجا
سرد میشود و در هر جا که گرد شد آنجا گرم میشود از غیبت
در بین سرما و لرزیدن تشنه میشود و آب بسیار مینوشد و
علامت تب صفراوی آنست که ابتدا میکند
بلرزه که در ان لرزه غرغران شدید و سرما لذک باشد
و غرغر آنست که احساس کند که دسته سوزن در
فرو میرود علامت دیگر این تب صداع و تشنگی و تواهد
و دل شوره و کاه با آن قی باشد و در بعضی اشخاص این طبیعت
و در بعضی قبض آن و نبض در ابتدا این تب مختلف
باشد چون همه تنها عفن و بعد از ابتدا این تب نبض
مستوی و عظیم و سریع باشد و بول ناری و عفن
و تیز بوی و این تب مفارقت میکند بعرق بسیار
و مستعد این تب لاغریست که مزاج خلقی او کرم و
خشک باشد و تدبیر شدن او کرم و خشک باشد
و نوبه این تب کوتاه میباشد از چهار ساعت تا نه
ساعت و از و اروه نمیکردد و اکثر آنست که در نوبه چهارم

منتهی میشود واگر نوبه چهارم بگذرد از هفتم نمیگذرد و همی
محرقه این تب صفراوی دائمه است و بوعده غیر شدید
میکند و علامات آن علامات تب است لیکن اشد از آن
حمی بلغمیه این اقسامست اول دائره و این در بهار و دی
یکنوبت مفارقت و یکنوبت معاودت میکند و
این را مواظبه میگویند و علامت او آنست که ابتدا
میکند بلرزه بلی صادق البرد و زود گرم نمی شود چون
گرم شد گرمی او قوی نیست و با او تشنگی و غثیان نبض
نرم باشد و اشتهاء غذا در ان کم می باشد و اعضا را
درین حال ارتخاعی مثل تمیر عارض میشود و رو
می باشد و رنگ زردی شوب بیاض و درین تب
بلغمی و اسهال آن لازمست و مستدان این تب
مبتلایان بمزاج اصلی و مزاج سنی مثل صبیان و پیرانند
و نبض صغیر مختلفست و بول کاهی تنک و سفید است
بسبب سدد صادر از بلغم و کاه غلیظ و سرخ است بسبب
اختلاط بلغم عفص بآن و هر گاه که بول سرخ و غلیظ شود دلیل
محمودست دلیل انفتاح سدد است و اعراض این تب

بحسب اختلاف بلغم مختلف است اگر بلغم زجاجیت
و ابتداء نافض ضعیفست و اگر بلغم حامض بود در اول
نوبه نیز ضعیفست و اگر بلغم مالح است در اول نوبت
اقشعراری باشد و شدت برو نباشد و اگر بلغم
شیرینیت در اول نوبت از نوبهای او قشعریره یا لرز و
یا برودی باشد که در تب بلغمی مطلقا در اوائل حرارت نباشد
و بتدریج در نوبه که بعد از نوبه آید حرارت کم شود از
برای انکه مرتبه حرارت تابع مرتبه عفوصت و عفوصت
اول عارض عرق اصلی میشود و بعد از ان عارض
اغلظ و در اوائل حمیات ارق پیش است و در تب بلغمی
و مهر شبانروزی زمان تب پیش از زمان راحت
بلکه هشت ساعته زمان تبست و شش ساعت زمان
فراغت و هذه المفارقة تمام حاصل نمیشود بلکه
بقیه از حرارت می ماند تا نوبه دیگر بسبب امیزاج اخرین
و طریا میباشد قسم دوم دائمه است و او را نقرس
میگویند و علامات آن علامات مواظبه است الا
انکه نافض بآن نیست و عرق نمیباشد الا در حین مفاقمة

بالکلیه واشبه تبا بق این تبست دو ر هر شبانروزی
شش ساعت فاتر میشود حتی سودا ویه این تب نیز منقسم
میشود بدائره و دامه و این را ربع دائره میگویند و دامه را
ربع دامه و علامات ربع دائره آنست که ابتدا ا
میکند بلرزیدن و تکسر اعضا و بردی همه شدید و قوی و
علامت دیگر در مفاصل است و صفر و تقاوت و
بطو ر در نبض و هر نبضه از نبضات مطلقا مرکب از
حرکتی و سکونیست و حرکت و سکون هر دو زمانیست
هیچکدام آنی نیست پس زمان حرکت یا معتدلست
یا کمتر از ان یا بیشتر از ان زمان حرکت اگر کمتر از معتدلست
حرکت سریعه میگویند و در مقابل او بطیه است و
همچنین زمان سکون نبض اگر کمتر از معتدلست آنرا
نبض را متواتر میگویند و در مقابل آن متفاوتست چون
تب ربع کرم شد گرمی آن پیش از گرمی مواظبه و کمتر
از غبست و همچنین زمان رنگ هر نوبه کمتر از
رنگ مواظبه است و بیشتر از رنگ غب و از علامات
این تب مزاج اصلی و مزاج سنی که کهولت و

علامت

نمر

فصل ناضج از سنه که خریفست و بلده و تدبیر سابق و
فی الجمله جمیع اسباب بروت و پیوست علامات ایشان
و کم باشد که ربع ابتدا حادث شود بلکه اکثر آنست
که حادث میشود بعد از تبها و امراض که از اخلاط سوخته
باشد و چون سوداء و قسمت اول سوداء رسوبی
که آن از رضیات ماکول و مشروب مسکون میشود
و تا خون می نشیند مثل ترسیب در اکلاب در شیشه
دوم سوداء احتراقی که از سوختن خلط بلغمی با بیشتر از
کیلوس مسکون شده همچنین سوداء که متعفن شده و ربع تبیست که گاه از تبی دو روز
ربع آورده اگر رسوبی و اگر محترق از رسوبیت علامات بعد از ان نیاید و گاه روز چهارم
آن آنهاست که مذکور شد و اگر از بلغم محترق شده باز آید و سوداء که
علامات آن حدوث بعد از مواظبه است و این بهتر
و قلت لهب و علامات بلغمیه مزاج و اگر
از خون محترق شده علامات آن غلبه دست و
حدوث او بعد از مطبقه و اگر از صفرا محترق شده علامات
بعد از حمیات صفراویه است و تشنگی و بول
در این ربع با لوان مختلف و قوامهای مختلف ظاهر میشود

والوان آنرا مرکب از خفقت که لون سوداست و رنگی دیگر
که مناسب رنگ آنرا خلطست که محترق شده و همچنین قوام
آن تابع مادهٔ محترق و کیفیت حاصل از احتراق است
اطبا اربع دائره علامات ربع واره است الا انکه باآن
لرزه نیست و شدت میشود و بطریق ربع فاتر میشود در
باقی روزها و این تب نادر الوجود است و حمی خمس و
سدس و سبع از قبیل ربعست و حدوث این تبها از تعفن مواد
سوداویه در غایت غلیظی است **و اما حمیات مرکبه**
ترکیب آن بسیار هست از برای انکه تب سه جنس است حمی
یوم حمی دق حمی عفن حمی یوم منقسم میشود بانچه سبب آنرا
بذیت و انچه سبب آن نفسانیست و انچه سبب آنرا
از نفس و هر سه پیرونست و هر یک از هر سه قسم را
اقسام بسیار است و حمی دق هم سه قسمست و حمی عفن
هفت قسمست و حمی یکقسم است و شش قسم دیگر حادث
از اختلاط ثلاثه باقیه سه دائره و سه دائره جمله سیزده است
و هر یکی ازین سیزده را اقسام هست و ترکب هر یک
ازین اقسام و اقسام با هر یک ممکنست الا قلیلی که ترکیب

میان ایشان ممکن نیست و اگر عزم حصر این ترکیب کنیم
کسی ممکنست الا انکه از حصر مستمر بر فائدهٔ معتد به نیست
بل طریق شناختن ترکیب آنست که نظر کند در اعراض تابع
تب هر گاه که این اعراض دلالت برد و خلط یا بر
پیش از دو خلط کند بر ترکیب و اگر ظاهر نشود الا اعراض
یکسبب حکم بر بساطت کند و از مرکبات انچه کثیر
الوقوعست شطر الغبست و آن تبیست که حادث
میشود از تعفن صفرا و بلغم اما غیر ممزوج باشد از برای
انکه آن تب را غب خالص میکنند و شطر الغب اقسام
قسم اول صفراویست و بلغمیست و هر دو را راست
دوم انکه هر دو را مست سوم انکه بلغمی دائمست و
صفراوی والراست چهارم عکس آن و قاعده کلیه در
شناختن این اقسام همانست که مذکور شد که نظر
مقارن تب باید کرد و آثار هر خلط که ظاهر شود دلیل بر وجود
آن تب منسوب بآن خلط کنند **حمیات مختلطه** بی
چندانست که دوری معین ندارد همچنین طبقات حرارت
در نوبها مختلفست گاهی شدیدست و گاهی ضعیف

وگاهی متوسط وسبب این حمیات گاهی در ربیت در
بعضی اعضا وگاه سوداء پر ماکل ومشارب است واین
قسم عارض ناقهان میشود بسیار وگاه سبب این حمیات
اصراق اخلاط وسکون بحدوث ربع است واز حمیات
عفنه تبی چند دیگر هست که در صدر هیچیک از حمیات مذکوره
داخل نیست ومسمی نمیشود هر یک باسمی ماخوذ از اعراض
مقارن اول انقیا الوبر وآن تبیست که ظاهر محموم گرمست
وباطن او سرد وحدوث این از بلغم زجاجیست حاصل
در باطن پس انجا که آن بلغمست سرد است لیکن بسبب
عفونت بخاری از وی متحرک میشود وبظاهر می آید وگرم
میکند وحرارت ناشی از عفونت تحریک اصل ماده میکند
واورا از محل تولد پیرون میبرد ومحل تولد او بسبب الفت
باو متاثر شده بر او نیست اما آنجا غریب که بآن مشتعل شده
واز ان متاثر میشود محموم احساس برد او میکند دوم
لیفوریا وآن تبیست که باطن محموم گرمست وظاهر برد
واین تب هرگاه که صعب وشدید باشد وبآن سواد
زبان وعظم تقض وشدت تشنگی وتلواسه باشد از علامات

میکند
بداست دلالت بر انکه در باطن محموم موذی عظیم وقوی
هست وارواح وقوی جمع شده اند در باطن از جهت دفع
آن موذی وهر جزء بدن که روح در انجا جمع شد گرم میشود
وظاهر که روح ازان میل باطن کرده سرد شده اما
هرگاه که هرگاه که لیفوریا آن شدت وآن اعراض شکره
نباشد حدوث او از بلغمی غلیظست که عفونت عارض او
شده وانجا که اوست بعفونت گرم شده وبخاری
از وبر خواسته وتا آن بخار بظاهر رسیده حرارت
غریزیه او از وی مفارقت کرده بتخصیص که در قریب ظاهر طاقات
باخلاط ظام کرده باشد پس چون این بخار بظاهر رسد بدرقه
زاویه بلغمیه ظاهر را سرد میکرداند وگاه هست که لیفوریا
حادث میشود از ماده صفراویه در غایت غلظ وعلامات
از قسم آنست که باغب آید یا دائمی بشرکه بطریق غب
اشتداد میکند وگاه حادث میشود از بلغم تبی که در حالت
واحد سرد وهم گرمست ظاهر و باطن هر دو حدوث این
تب از بلغمیست که در ظاهر و باطن هر دو متعفن شده
بسرایت ماده سرد کند و بخار حاصل از حرارت غریزیه

کرم کند سوم حمی غشیه و آن تبیست که حادث میشود
در اقل دور او غشی و این تب دو قسم است اول
حادث میشود از بلغم خام و در آن نوبه که این بلغم حرکت
می آید چیزی بلغم جدا میریزد و غشی حادث میشود و اکثر
آنست که این غشی کاهی عارض میشود که در فم معده ضعفی
هست و علامت این قسم آنست که دور او همچون دور
موافقه باشد و تر مایل بدن و تهیج وجه با او باشد مثل مواظبه
و هرگاه که استفراغ این خلط کند غشی حادث میشود بسبب
حرکت ماده و وصول آن بقلب و از تغذیه ماده زیاده
شود و از برک تغذیه قوت ساقط شود قسم دوم حمی
غشیه حادث میشود از اخلاط صفراویه شدیده
ازقیه شدیدة الغوص و دویه صمیة ابجوهر که عفونت
عارض او شده علامت این تب آنست که در اکثر اوقات
دایره میشود و رعب و حادث میشود در ابدان در نهایت
صرع پس و شیده میشود و رنگ و کداخته میشود بدن و
ساقط میشود قوت و نبض در نوبه واحد یا دو نوبه چهارم
حمی غبانیه و با عفونتیست که عارض هوا میشود و همچون

عفونت که عارض آبها میشود که جمع شده در کوه مثل
غساله حمام پس چون هوا متعفن شد تعفین اخلاط میکند
و اول خلطی که متعفن میشود خلط محصور در جوف دلست
از برای آنکه اثر این هوا اول بدل میرسد بتنفس و این
عفونت و تب شامل خلقی کثیر که مستعد تعفن
اخلاط باشند میشود و ایشان کسانی اند که از اخلاط رویه
ممتلی اند و مسامات ابدان ایشان فراخت و قوی بدن
ایشان ضعیفست و علامت این تب آنست که حرارة
ظاهر بدن فاتره و ساکن باشد و حرارت باطن قوی
و مکرب و نفس در این تب ستوا تر و ممتد از آنچه
باشد و تشنگی و تلوا سه و غشی در این تب لازمست و
بیرون می آید از محموم تفی و بتر ز فضول کریهة المنظر
سبه و از علامات این تب غمومست و دیگر علامات
و اظاهر بشره و علامات و باقات مطرست و کثرت
شهیت و رجوم و کدورت هوا و اغبر از آن و
کریختن حیوانات ذکیه مثل لقلق بخم حمی جبه وجدری
و سبب این تب جوشیدن خونست بسبب عفونة

مشابه جوشیدن کعارض آب بیوتا مشتل خمیر میشود و
جوشیدن تا حدی که بعضی اجزاء خون از بعضی متمیز شود
واین غلیان یا طبیعی است یا غیر طبیعی وطبیعی
غلیانیست که عارض صبیان میشود در ان حین که
طبیعت صبی دفع فضول طبخی و لبنی میکند که در بدن
صبی مانده از ایامی که او جنین و رضیع بوده تا خون
او امتن و اقوی شود بهمخانکه دندان اول او می اندازد تا بدیه
عوض دندان اقوی بر مضغ و کسر تسرد غلیان غیر
طبیعیست بسبب امری از خارج که تحریک اخلاط
میکند و بدانی که مستعد آن غلیانست و ماده بقدر
مقدار آن اکثر و میل آن بر طوبة پیشتر است و ماده
حصبه مقدار آن اقل و میل آن بصفراویه و پیوست
پیشتر است و علامت این تب بادوامست
و در دیشت بسبب اضلاعی که بر پشت کشیده و خارش
در بینی و فزع در خواب و سخن در دیت حاصل از زور فتن
خبری تیز مثل جوالدوز در بدن و حمره در وبا فی علامات
غلبه خون با تلوث و ضیق نفس اما علامات حصبه آماحی یوم

در این تب احتیاج تقیه از هیچ خلطیت بلکه علاج او
منحصرست در تبرید با شربه بارده عطره و سکون در هوای
معتدل طیب الریح لذیذ المستنشق و چون این تب غالبا
پیش از یکشانروزیست ترک غذا در این روز و اقتصار
بر اشربه اولی است و اگر سبب این تب تخمه و فساد غذا بشد ترک
غذا در این روز واجبست و اگر سبب این تب کرسنگی یا چواب
باشد تقدیه بمار الشعیر واجبست و ابتداء علاج بقطع آن
باید کرد و اگر اسباب هنوز مانده باشد و بعد از انقطاع
تب بحمام مرطب باید رفت و یکهفته بعد از انجمله غذا
و تعطیل مشاغل خصوصا مشاغل قلب باید کرد و اما حمی یوم
همچون حمی یوم محتاج تقیه نیست مدار علاج آن بر حسن
تقدیه و تجریع لشربه بارده مقویه است و احتراز از
تعب و میل بفراغت در این تب واجبست و حمام
مرطب و آب زن همه روزه ضروریست و اگر این
تب با حمی عفن مرکب شود بمسهل رقیق خفیف آن خلط
بیرون کردن و هر گاه که از حمام یا آب زن بیرون آیند
روغن بنفشه در تمام بدن ایشان باید مالید و تقدیه ایشان

بماء الشعیری که در آن مرطبات مثل کدو پخته باشد
تغذیه بمقول مرطبه مثل کاهو و خیار و بحوم رطبه رخصته
الجوهر مثل ماهی خورد که با روی آن آب شیرین و سنگ
ریزه باشد و بزغاله و مرغ خانگی جوان فرمان طلائی
سر و بر سینه ایشان و اشامیدن شراب حامض و
قرص کافور و لعاب بنکو و قند و بنفشه و ترطیب مسکن
ایشان بریاحین و فواکه عطره بارده و پاشیدن آب
سرد و گلاب در مسکن ایشان و نهادن یخ در حوالی شراب
و فرش ایشان کتان مغسول عتیق باید و اما وقت هم استیلاء
خشکیت بی تب بر ابدان پیران و علاج آن بمقابلین
و ترطیب بدخول حمام و آشامیدن نبات با عرق کافور
و گلاب و تغذیه بآب گوشت و ماهیچه و تنقل بانگور
و انچه رطب علاج حمی دق ای این تب دو قسمت اول از
سخونت دست دوم از عفونت آن علاج اول
فصد است و اخراج خون بسیار اگر خوف سقوط قوت
نباشد این تب چون سببی ندارد و غیر سخونت دوم
بر گاه دفعه کثیر از خون رفت تمر تبه از حرارت که قائم

بآن بود بآن میرود آنچه از حرارت که در ماند اعضاء
بارده با طبع اطفاء آن میکند و تب فی الحال مفارقه
میکند بعد از فصد اشربه بارده قابضه مثل شربت ریباس
و شربت غوره و شربت غوره و شربت انرج و
شربت لیمو و شربت انار و ربوب این میوها پاشامیدن
و تقلیل غذا باید کرد و غذا عدس بسرکه خورند و علاج
قسم دوم که از عفونت دوم حادث شده علاج آن در
فصد و اشربه و اغذیه مثل قسم اولست و درین قسم طبیعت
بمثل آب انارین در پوست فشرده و آب
تمرهندی و آب کل این میاه یا بعضر آنها بر نحچین با
شیر خشت باید کرد و اقراص کافور باشربه قسم اول باید
داد و چون خون را دعائی غیر عروق نیست لیکن گاه از
وی در بعضی اعضاء ظاهر یا باطن حادث میشود و در
آن ورم پارهٔ خون جمع میشود و متعفن میشود و از عفونت
دوم حادث میشود مثل تب تابع سرسام و برسام
و علاج آن تب علاج کزاز دوم و کمتر امراض است علاج
حمی صفراویه علاج این تب بدیمزاجست باشربه بارده

رطبه مثل شربت بنفشه و شربت نیلوفر و ماء
الشعیر و تلین طبیعت آب میوه‌ای که در علاج دموی
مذکور شد و درین تب تلین بشربت ورد مکرر مناسب
کیفیت پختن و خوردن این شربت در فصل نوزدهم
خواهد آمد و غذا درین تب مزورهای ترش مثل
مزورهٔ انار و مزورهٔ آلو و مزورهٔ تمر و مزورهٔ سیب
و انار نیخت و از فواکه آلو و انار میخوش مناسب
و آب صاوق البرد در هر نفع عظیم دارد علاج تب
بلغمی علاج این تب اولا افضاج و تلطیف و تقطیع
بلغمت بماء الشعیری که در و ملطفات مثل فلفل و
دارچینی و زیره کرمانی پخته باشند و همچنین تلطیف
بسکنجبین بزوری و در علاج این تب ضروریت
معرفت آن صنف بلغم که تب آورده تا در ملطفات
مناسب با آن صنف بلغم مرعی شود و درین علاج استعمال
مفتحات ضروریت از بهر آنکه بلغم بیرودت و رزوجت و
کثرت سببی کامل تسدیدات و سکنجبین بزوری اقسام ثلثه
آنها را بوارد و معتدل مفتح کاذروا بتفتیح است و بعد از

اصل اسهال بلغم باید کرد و بجوشانده ایارجات و هر شب
دواء المسک باید داد و اقراص ورد کبره و صغیره واجب
الاستعمال است و اشربه مدر کثیرة النفع است
و تجویع و لک افضا درین تب نافع است و تقویت
فم معده محتاج الیه است و غذا درین از گوشتهای لطیف
مانند پیوست مثل عصافیر و مثل کبک و تیهو و
آهو بره باشد و دارچینی پخته و تخفیض آب کامه و
سرکه عنصلی باید داد و نان و عسل و نان با آب کاسنی
اگرچه امروز در شهر ما متروک است و اگر این تب نابه
باشد در اوایل نوبها و اگر دایمه باشد هر چند روز
بقطعات بلغم مثل آب فجل و عسل یا آب فجل و
سکنجبین سه قی ضروریت دواشافی علاج تب سوداوی
در علاج این تب اولا آن قسم سودا که ماده تب است باید
شناخت پس اگر سودا رطوبت و آثار و رم همچنان
ظاهر است علاج آن فصد باسلیق است از دست راست
بعد از انضاج سودا بعد از ان اسهال سودا بایخیس
و افتیمون و از تنقیه در علاج این قسم باید بود و

شربت سکنجبین مناسبت و اگر سودا او متحرق
از بلغم باشد فصد نباید کرد و بعد از اسهال بطبوخ افسنتین
انضاج کنند و قی بمقطعات و شربت سکنجبین بزوری و مزمن قسم قسمت
و اگر سودا او محرق از صفرا بشر علاج آنرا بعد از انضاج
اسهال بطبوخ خیارشنبر کنند و شربت سکنجبین و ماء الشعیر
و مزمن قسم نافعست و اگر ماده سودا و در عکوس رسوبی
یا محرق از رسبی باشد بعد از نضج تنقیه بمسهلات قویه
سودا و شدید مغیر انضاج باید کرد و در علاج سودا مطلقا
خصوصا قسم آخر بتعجیل و مسهلان باید کرد و مسهل متواتر
نباید داد بلکه ایامی با انضاج و تلطیف مشغول باید
بود بعد ازان مسهلی باید داد ثانیا مرتی با انضاج سعی
باید کرد و گر مسهل باید داد و همچنین تا انقضاء کار ما حاصل
شود هر گاه که درین تب لرزه بن کم شود و بجد قصر یره
رسد و لک و ادرار و تعریق نافع است و غذا در مزمن
بکوم خفیفه مانند رطوبت مثل مرغ جوان و بره
با نخود آب خوزند و در بعضی اقسام آن که سکنجبین بنیابت
مفردات مثل مزوره انار و نارنج با همین کوم عمل

بقیه هم مناسبت و از فواکه انار مزه و انار غذب
و انگور و در ان او قسم محرق از خون و صفرا بطبخ زفتی
نافعست **اما ربع دائمه** علاج آن اول فصد باسلیق است در ربیت
بعد چند روز فصد صافن و باقی اعمال مثل ربع دائره
و دار ارغظیم النفع است و درین قسم اما حمیات
حمیات خمس و سدس و سبع علاج این مثل علاج ربعست
اما حمیات مختلفه اول سبب آن باید شناخت اگر
سبب آن ورم بعضی اعضا باشد علاج آن ورم
باید کرد و اگر سبب آن سوداء تیر باشد اول تنقیه از
فضول که از تدبیر بد در بدن جمع شده باید نمود بعد از انهم
تجوید تغذیه و سائر تدابیرات و درین تنقیه اول باید شناخت
که فضول صفراویه در تست که ام خلس از خلاطست بعد از
در انضاج و اسهال و سائر اعمال مثل فصد و اخراج آن
فضلا باید کرد **اما حمیات مرکبه** اول ارکان ماده باید شناخت
بعد از ان تنقیه بدن از ان مواد **اما حمی غشیه** اگر
سبب آن بلغم خام باشد علاج آن علاج تب بلغمی
الا انکه اسهال اینجا بلغم بمقتضای نرم که در ان او نی صدق

باشد باید کرد و تغذیه بماء الشعیری که مخلی نقند باشد
و نبان یا شرب قند مناسبت و دلک اعضا بکرفس
خشنانست و هر صباح یکمثقال تخم کرفس با سکنجبین
عسلی دهند و اکر سبب آن صفرا رقیق سمیة الجوهر بشد
علاج آن علاج ممتدة است و هر ساعت جرعه از
ماء الشعیر ممزوج بآب انار مزه دهند و میوهای سرد رطب
و نیخ سرد کرده مثل بطیخ رقی و خیارزه و خیار ترش بدهند
و تضمید سینه بصندل و کلاب بکنند و تر بدنان در آب
و سیب انار مزه در قرب نوبه بدهند و در حال غشی همین
تریه در آب انار حل کرده با شراب ممزوج بآب سرد کاکنج
دران حل کرده در حلق او ریزند حمی دمویه علاج این تب
فصد است و شرب آب سرد با ربوب نوا که حامضه
قابضه و اقراص کافور و تضمید سینه بصندل و کافور
و سرکه و کلاب کردن و در هوای معتدل مطیب مشوشر
بکلاب آسودن و تغذیه بمقویات مثل جوانمرغ سپیدبالی
معطر بکلاب حمی صفیه و صدری علاج این تب پیش
از انکه بیرون آید فصد و حجامت است و شرب ربوب با

تا بضه مثل رب به با کلاب و عرق بید مشک با
قرص کافور و همچنین آب انار باین قرص اگرچه این علت
یعنی ترشی اون در اکثر بلاد متروکست و مهجورست
و حفظ طبیعت از نرمی و اسهال درین تب واجبست
اما بعد از بیرون آمدن خصبه و صدری فصد و حجامت باید
کرد و کموم را باید پوشانید تا عرق کند و تمام بیرون آید
و اکر دشوار بیرون آید انجیر و مویز و عدس مقشر و چوب
لک و کل سرخ بپزند و شرب بآن آب بکنند و
غذا درین تب ماء الشعیر و عدس مقشر که با سه که در آن
بادام سخته باشند پس چون بیرون آید و آب بردارد
اما از خشک شدن آن باید کرد با انکه کافور در کلاب حل
کنند و بر آن پاشند و همچنین آب نمک بران پاشند
و مروحه و کل سرخ در شیب جامه شان دوده کنند تا دانها
خشک شود و خوش شود اما افتیا لوسس و لیغور یا
علاج این تبها علاج حمی یابست فصل نوزدهم در امراض ریه
و این فصل دو تست اول در امراض دوم در ادویه اول
در امراض غذا بعرف طب چیزیست که چون وارد شود

بربدن ومنفعل شود از حرارت غریزی تغیر هیچ کیفیت از
کیفیات بدن نکند و مستحیل شود بجوهر بدن و ماده غذا یا
نباتست یا حیوان و نبات یا حبوبست یا فواکه یا عصارات
فواکه یا بزور یا ادهان یا بقول یا ملح و آنچه دانستن آنچه
در غذا ضروریست طبایع است وقوام و اصلاح
وکیفیت ترتیب وطبخ تا بجوب کنیم افضل حبوبست
طبیعت آن قریب باعتدالست واندکی میل بحرارت
دارد وافضل اصناف آن متوسط میان سختی و سستی
وسرخی وسفیدیست سختی و حمرت دران موجب
بطوء هضم وکثرت غذائیت وسستی وبیاض دلیل
برعکس آنست وافضل غذاهای آن نانست وافضل
نانیست که از گندم شسته ونخاله کرفته با نمک معتدل
وتخمیر کامل در تنوری معتدل الحرارة بقوام متوسط
میان رقیق وغلیظ نیک برشته باشند نشاسته سرد
وتر و لزجست واوفق غذاهاست کسی را که سرفه
از خشونت حلق وقصبه ریه جریان غلیظ وکثیر
الغذا ومسمن است رشته و ماهیچه سرد وترست

وجوز طری معده را بهتر از بادام ترست وجوز
طری چون با شکر خورند غذا بسیار دهد ومغز قلم دماغ
ومغز سر زیاده کند وبدن فربه کرداند وجوز با انچه
در شراب دوای جمیع زهرهاست وجوز وبیاز و
نمک باهم ضدیت بر کزیدن سک و
دیگر سباع واکر جوز نباشتا بخورند وی کشند واکر
بیاز بناشتا بخورند کرم کدوانه بیرون آورد وآب
پوست اول سبز جوز نافعست در خناق وادرام
دهن وهمچنین است سرکه که این پوست سبز در و
پرورده باشند بندق کرم وخشکست وبا انکه قلیل
التغذیه است تغذیه او پیش از تغذیه جوزاست
سبب کثافت جرم او وقلت دهنیت وکثرت
ارضیت که دلالت میکنند بر آن قبض بندق وانهضا
اسرع در رواءت او معده را کمتر از بندق است
وبندق مولد ریاح ومصدعست وخوردن آن
باانچیر وسداب مقاومت باجمیع سموم میکند
ولذع عقب را نافعست لوز بادام شیرینست

بجوز انهضام بادام دیر ترست ازین جهة غذائیة
بادام پیشتر از غذائیة جوز و انقی دهنیت آن کمتر
و در بادام مرارتی خفیه و حلاوتی هست که با این و
طعم جلا و تفتیح داده و تفتیح سده و اعانت بر نقض فضول صدر میکند و در تغریر هست که بآن تلیین
حلق و تسکین حرقة بول میکند و بادام در حرارت
و برودت معتدلست و ترست در اول و در بادام
مقشر اصلا قبض نیست و غیر مقشر نافعست در
بلة معده و دافع آنست و چون با بوست دوم کمتر
مغزست بریان کنند و با فخار بپزند شود و اگر
مقشر غیر مقلی با انچه بجوزند تلیین شکم کند و اگر
با شکر بجوزند غذای بسیار دهد و تسمین کند و منی زیاده
گرداند خصوصا بادام تر و روغن بادام مقشر
واخف و الطف از جرم اوست صدر و ریه و
کلیه و مثانه را جمله نافع است اما وخم و بطی النزول
و روغن بادام تلخ احر و الطف از روغن بادام
شیرینست و بادام ملقن شور کرده تقل آن در
فعلی

تفتیح

التقویة
جوارکردن
خشونت
در حلق

دافع

اشتهاء کاذب نافع و دافع آن اشتهاست بادام

تلخ گرم و خشک در دوم و استعمال او از جهت
دوائیة است نه غذائیة جالی و مفتح و نافع در بحوحت
سنگ کرده و مثانه است معین است در نقث
اخلاط غلیظه از صدر و ریه و طلا کردن او بر بشره
کلف و نمش میبرد بنفش گرم و خشک در دوم
قلیل الغذاست نافع است کسی را که محتاج بتپه
لطیف است از مبرودان و در و اندک تلخی هست
با قابض و عطرت ازین جهة مقوی جگرست و قاطع
فضله که ساکن شده در مجاری کبد و صدر و ریه و
ظاهر آنست که نافعت معده را بسبب قبض و
عطریت خصوصا مقلو آن و بعد از طعام باید
خورد و پوست پیرون که قشر سوم آنست نافعست
در جگری را که از رطوبت باشد و در گزیدن هوام

بادام کرست در دوم ترست در اول بطی الانهضام
و الاشد اراست غذای خوب بسیار میدهد
و زیه میکند و منی زیاده میکند و مختار از و تازه

سفید بیست که در و آبی شیرین باشد و باید که پیرون
بگیرانند و سفید آن بافانیذ و نبات خورند و خورانند
نارچیل کهنه جب القرع و کرکما پیرون می آورد و مانند
روغن نارچیل رماج افزیه و بواسیر را نافع است
خاب از قدما در خاب بهائی وافی منقول نیست
غیر انکه عسیر الانهضام و قلیل الغذاست پس مشتبه
شده امر آن بر متاخرین پس گفته اند بعضی
که خاب کرم و ترست نافع است در سعال و
ربو و خشونت حلق و وجع صدر و کرده و شانه
و بعضی طبع است بر بعضی دیگر گفته اند که خاب
سرد و ترست و مولد بلغم و مطفی مبرد و مسکن
نائره دم و مطفی صفرا و کاسر حدت و لذع حشا
و مقلل منی و مضعف اعضاست و میان این
مناقضات غیر لایق باین مختصرست و جالینوس
گفته نیافتم خاب را در حفظ صحت و نه در روان
بسیار **غیر** اسرست و در اول خشک در دوم
غذای اندک میدهد و حبس طبیعت و تشدید معده

میکند و سویق او اقوی ازوست در بین افعال کاهی
که قدما باین سویق تجزیه و سفوف این سویق با سویق
سماق قابض و مشد معده و مسکن قی است و غیرا
غذائیست موافق اطفال تعدیل طبع اطفال و تشنگی
که از صفرا باشد میکند نافعست در سعال حادث
از حرارت و در سیج **حبة الخضرا** کرم و خشک در دوم
تغذیه او بغایت اندکست بطئ الانهضامست صاحب
بلغم و رطوبت را نافعست موافق طحالست معده را
رطیست و در رقوتیت ملطفه که بانم در بول و حیض
مشیر دهن و مصدع و مسقط اشتهاست مسخن
کرده و نواحی کرده و معیز ماه نافع در گزیدن جانوران
زهردار است و صمغ آن شکم میراند و اثقال پیرون
میکند بهر کاه که از و بقدر فندق بخورند روغن
تخم او نافعست در مرضهای سرد و برک درخت او
موی دراز میکند **حب الخضرا** در شهر ماشر جابوده
میگوید دو قسمت اول بزرگ دراز قدر پوست تنک
مغز سفید دست و دوم کوچکست در اول و منفعت

در رطوبت و یبوست تغذیه او بسیار و دم او محمود
غلیظت سریع الانهضام نیست مسکن و مغری عشر
مواضع نشه از سینه و کرده و مشانه است نافع
در سعال حادث از برودت و معین است بر اندفاع
فضولی که بر صدر و ریه کرد شده زیاده میکرداند منی
و باه و مدر بول و مسخن کرده است و قسم دوم
کوچک و پهلودار و پوست سخت و او کرم و
خشک در دوم و این قسم هوا شبه از غذاست سخت
قوی و صاحب قوی مختلفه از خصوصت و حرارت
و تلخیت و اکراد و آب کرم نجو سانند خدا که این
طعوم از و برود غذاء محمود نمید هد کرم میکند کرده را
و باد می شکند محرر در مزاج نزدیک او نرود اما پیران
و مبرودان منتفع میشوند بآن تسخن و کندن فضول
که در شش و مشانهای ایشان کرده آمده و چوب درخت
صنوبر هر گاه که در سرکه بزنند و باین سرکه مضمضه کنند
نافع باشد در کندن دندان درد و این چوب مرکان و مثل آنرا
خوب میسازد و پوست کنار تر سرد و ترست در دوم اول

مولد بلغم است و برودت شدیدتر کمتر است و برودت
تبش اشد است و در و قبض هست که بآن شکم می بندد
و غذای او اندکست و کنار خشک سرد و خشک در
اول مسکن صفراء مقوی معده و دافع آن و حابس
بلغم خصوصا سویق کنار و رق کنار و جمیع اجزاء
آن قابض است سخت میکرداند پخ موها تا نیز در
سردست در اول خشک در دوم شدید القبض است
غذا از کسید بد و از اخشاد یر فروی آید و او باد یه
اشبه از اغذیه است و قابض تر از غبیرا است
بسیار و کیل زرد گوئی ملل بهر شی اند ک طبع مذکور او
معده را سخت میکرداند و تقویت آن میکند قامع صفرا
دوم و قاطع قی است و در و عطریت که بآن تقویت
معده و جگر میکنند در حال کرمی و کیل سرخ باغی سرد
و ترست تولید بلغم میکند پسپشان سرد و تر و کثیر
الرطوبت و کثیر اللزوجه مولد بلغم و مسکن حدت
خون و ملین طبیعت و نافع در حلق و صدر و سعال
حادث از حرارت و نافع عطش است و طبیخ جمیع اصناف

خربزه سه دو تر در دو دست لیکن در معده کرم در فصل
کرم هرگاه که خربزه شدید الحلاوة باشد خصوصا
که در گرسنگی بخورند و انچه نزدیک تخم است بخورند
و نزدیک بقشر نکنند مستحیل بصفرا میشود و
باضداد این مقارنات مستحیل ببلغم میشود از برای
انکه سیال و سریع الانهضام الاستحاله است هرگاه
که بهضم کامل نه پیوندد سریع الانحدار از معده و امعاء
مدر و قالع اوساخ و کلف رقیق و بهترین رقیق است
و تخم او از و اجلاست تا حدی که کرده و مثانه از سنگ
ریزه خورد پاک میکند و خربزه معده را رادیست و قی
و بسیار خوردن آن مولد هیضه و زیرست و محرور را
بعد از ان سکنجبین باید خورد و صبر و در امثل رنجبل
پرورده و بیخ خربزه مقوی صفراست و خربزه دراز
ترش که از صنف خیارزه است چون بزرگ شود
و بپزند مستحیل بصفرا نمیشود و منتفع میشوند بآن محمومان
و محروران از برای انکه از جلا و برو خالی نیست تا
بلغم جنسی قوی الترطیب و قوی الاطفاء نافع است

اصحاب حمیات محرقه را و کسی را که محتاج آنست که
بلغم در و متولد شود تا مقاومت با صفرا کند
که مقدار آن کم باشد و کیفیت تیز و روی باشد و
انقیاد مسهل نکند و بدن صاحب این صفرا ضعیف
و نحیف باشد و در تبدیل مزاج این صفرا نقیعه از
ترشیت ازبرای انکه ترشی از لطیف و تقطیع
خالی نیست و مثل این بدن متحمل تلطیف و تقطیع
نیست و اگر اینک سکنجبین مکرر بخورد لاغر و ضعیف
شود و قوت معده دست شود و کاهل سیر کشد و اگر اینک
حامض قابض مثل غوره و ریباس مکرر بخورد این صفرا
را دی کثیف شود و اگر در جگر اورد غیر جگر سده باشد
احکم شود و در حوامض یک کیفیت مطلوب درین
علاج که رطوبت نیست و اما تفاحه خصوصا که در و
غلظ با اندی حلاوتی باشد مثل بطیخ هندی پس او
ترطیب و تبدیل مزاج میکند و تولید خونی آبی در کبد
که باین خون بصلاح می آید خون صفراری که در کبدست
چون ممتزج شود با آن بلغم آبی در خربزه صنفی جیدست

که در احکام قریب به بطیخ رقیت و آن خربزه
پر آب بی مزه یا ضعیف الحلاوة است لیکن در
لطافت و قوة نفوذ مثل بطیخ هندی نیست الا
انکه محرور در اکل آن محتاج باصلاح نیست قثاء و خیار
هر دو سرد و تر اند در دوم و تسکین عطش و تبرید
معده و قمع صفرا و ادرار بول میکنند الا انکه بطی الانهضام
متولد میشود از ایشان در عروق خلط غلیظ که متولد
میشود از ان بتا و مختار از هر دو کوچک دانه کوچک
و این هر دو غذای محرور انست و مضرست
مبرد و از او خیار که در شهر ما پیش خیار بالنگ و در
عرب قثاء میگویند سرد تر از قثاء است و اعسر الانهضام
و شم او نافعست در غشی حادث از حرارت و هر دو
ملین صدر و مطفی حرارة معده اند و مضمضه بآبی
بآبی که پنج خیار در ان پخته باشند مسکن درد
دندان است قرع کدو سرد و ترست در درجه
دوم غذائی سرد تر بغایت اندک مسدد از این جهة
مناسب محمومانست و شدة عطش را سریع

الانحدارست نافع است سعال را و سریع
الضاءست در معده که فضول رديه باشد و در نک
بسیار میکند و بهترین وجوه اکل آن صفر او یا زرا
و ابعد از استحاله بفضول یا آنست که با آب خورد
یا سرکه و یا روغن بادام بزنند و اگر او را با به بپزند تولید
خلط محمود کند و اصلح وجوه آن محمومان و اصحاب
سعال را آنست که با کشک جو یا ماش مقشر بپزند
و ساق با کدو نمی باید پخت هرگاه که با گوشت بپزند
انهضام او اسرع اشیا شود و واجبست تطیب او
بتوابل حار در روغن کدو سرد و ترست خواب می آورد
و حرارة و یبوسی را نافعست بادنجان گرم و خشک
در آخر درجه دوم تولید خونی حاد حریف میکند و بعد
از انکه زمانی مستحیل بسودا میشود و متولد میشود از ان
امراض سوداوی و بعضی اوائل گفته که سرد و خشک
و خام آن تیز شهوت و تولید امراض سوداوی میکند
و بهترین وجوه اکل او آنست که در روغن بپزند که
قاتله او کم میشود و اگر پوست او باز کنند و در آب

انزه که بپزند بعد از ان بار و غن شیرین مثل روغن
گنجد بورانی کنند هیچ مضرت در ان نماند و محرور را
و صاحب جگر گرم و صاحب طحال غلیظ را بهشت
که با سرکه بپزند و با دنجان اول موسم به از آخر موسم
و انتفاع با دنجان خشک کرده در سایه نافعت
بوا سیر را خشک بران پاشیدن و طلا کردن و بخور
کردن کاف سپرده تر غلیظ اکبوهر عسیر الانهضام
باید که با انار بریخاده و انگامه خورند از برای انکه اگر
منهضم شود غلیظ که متولد شود از وردی نیست و اگر
هضم او کامل نشود متولد میشود از و خلطی غلیظ بلغمی
که مورث امراض بلغم باشد و آب او جالی عین است
و قطر از انواع کمالست و در قطر اصناف گشنده
هست بکیفیتی که از مجاورت کب کرده ذخیر تیز
و این اصناف را به شناخته میشود برنگ او بانگ
سرخ طاوسی باشد و بر ائحه منکره و لزوجت و
سرعت عفونت و به نبات آن زود سوراخ
کرده کان و در اصول اشجار روید و مختار از قطر شدیده

البیاض است و او بارد است جدا و قریب برودة
او بزباد و به قاله و عارض میشود از اکثار آن قبیحه و
خوانیق و بهیضه صعبه و برد اطراف و عربول از قوته
ترک قطر احمد از تقرض آنست و سبب فضا کماة
بر قطر و قلت رواج آنست که کماة میروید در مواضع
رمایه نلیلة الرطوبه و قطر میروید در مواضع کثیر الرطوبة
بیاس سرد و خشک در دوم عاقل بطن و مطفی
حرارت و مسکن صفرا و دم و قاطع عطش و
مقوی معده و مانع غثیان و قی حادث از حرارة
معده و نافع در حصبه و جدری و طاعون و وبا
و قوة او مشابه قوة حماض و اشنخ و غوره است عسل اصل
عسل شبنم غفلت که بر اوراق و از هار می نشیند
و بر مر چند نحل جمع میکند در حوصله پس حران نحل
انضاج آن شبنم میکند و نحل آنرا در او کار جهة خود
ذخیره میکند تا افتد اکند بآنرو این عسل از حوصله نحل
حرارتی قویه کسب میکند و مراتب حرارة عسل و طعوم
و الوانش از آنجا مختلف میشود بسبب اوراق و ازهار که نحل

التقاط ازان میکند وجمیع اصناف آن کرم وخشکت
ردوم ومختار از عسل احمر ناصع طیب الرایحه
صادق الحلاوة شفافت که مذاق او لذیذ ومائل
بحرافه شود چون بانگشت بردارند لایزال باتصال و
استداد فرود آید نه بتقطیع وتفرق ومعتدل
القوام باشد غلیظ کثیر الشبع است در رقیق کثیر القوام
در پی بهتر از صیفی است وعسل آتش دیده لطیف
وجلاء بلغم است ورد وتحلیل وصدیت کرا خلط صفرا
وتحریک قی ومسهل قروح وسخه پاک میکند واز عسل آنچه
غذا کمتر از پخته بدن میرسد بسبب سرعة انحدار
پیش از کمال انضمام وانغذاء بدن نفوذ تولد نفخ است
در معده وامعاء در زمان که پخته عسل تیزی او میرود
وحلاوت او کم میشود خصوصا زمانی که آب بسیار
بران ریزند وکف آن بگیرند که بعد ازین نه اسهال
میکند ونه تولید ریاح بلکه نفوذ میکند وبسرعت در بدن
وادرار بول میکند ونفع میدهد در سرفه وغذا پخته میدهد
وعسل او قوی تر است ابدان باروده بمزاج اصلیا یستی

از برای انکه درین ابدان هضم میشود خون هضم تولد میکند
ازو ودر ابدان حاره یا بسیار تحیل بصفرا میشود پیش ازانکه
خون شود وچون مستحیل بصفرا شد غذا بدن نمیشود
ودافع مضرت او از جوان ومحرور سرکه در ربوب
جامضه است وخوردن عسل تنها مجفف است وبآب
شربت کرده معتدل است عسل تحریک آب با عضا میکند
بلکه اعضا جذب عسل میکند وآب با عسل منجذب
با عضا میشود وانیز شربت آب وعسل او ادرار بول
میکند وصفراوی اگر عسل میخورد با سهال می افتد از برای
انکه حدت عسل او تیز زیاده میشود وبلغمی اگر میخورد
شکم قبض میکند از برای انکه عسل آن بلغم را شیرین
ونضیج میسازد پس جذب کبد را عضا رطوبات را
زیاده میشود کرم وترست در درجاول وقوت
شکر ازجلاء وتحلیل شبیه قوت عسلست تسخین او
اضعف از تسخین عسلست وحلاوت شکر نیز کمتر است
از تسخین تشنگی می آرد ودر کسی که میل بخشکی میکند غذا او
بیشتر از غذا عسلست واضرار او بعده کمتر از اضرار

علت الامعده صفراوی و اولین طبیعت
بجاه و احمر اقوی است و طبرزد که در شهر ماش نبات
میکویند ابرد و اجود اصناف اوست و اما شکر
العشر او معنی است که می افتد بر اوراق درخت
عشر و حجاز مثل پارسی نمک و بارسی مصطکی
و در عفوصت و حرارت هست نافعست استقاء
چون با شیر شتر بخورند و بصیرتر میکرداند چون اشتر
کشند و صاحب اختیارات میکوید که شکر العشر
یقالت او فانید در لین بطن و صدر است نافعست
سعال را و مسخن کرده و شانه است و فانید بقول
صاحب اختیارات کعب الغزالیست و نیکوتر سفید است
مایل بحرارت ترست در درجه اول و افعال قریب
بشکرست لین حلق و مسکن سعالست هم نخاعه
و بترتیب و آرخا و مضعف معده است و اجود آن
تازه سفید است و حرارت شیرخشت کمتر از
حرارت ترنجبین است اما اسهال شیرخشت بیشتر
بود جمیع اصناف آن قلیل الغذا و کثیر الفضولات

کثیر الانهضام و مولد خون و بلغم و نفاخست و بواسیر
و از حرارتی ضعیف و جلاء بهست و غذا معمول از
شیر او سعد بلغم را نافعست شیر مادیه بر دوات و پیوست
و در جوات غذا قریب بکندست غذائیه او کمتر از غذائیه
کندست و انهضار او از معده اسرع از انهضار کندست
و نافع جوهر دو مفتح است تولد خون نامل بسوداء و انجذار
میکند و اصلاح کند بچه و شیرینیت و مفرح بزور
حاره مثل شوئیز و هر چه از جو میسازند بر دوات او از هم
مفارقت نمیکند اما هر کاه که با آب بخیسند تبرد و ترطیب
میکند و ماء الشعیر مبرد و مرطب و ملینست و نافع است
کسی که تبی و مرض حاره بهشه و محتاج بتدبیر لطیف و ملین
بطنه و او ربول باشد و صفه ماء الشعیر آنست
که اولا جو بشویند و آب دران ریزند و آتش در شب آنرا
نهند و چون ابتداء جوشیدن بکند این آب از و بریزند
و آب دیگر بران ریزند و بجوشانند چندانکه جوشکفته
شود فرو کیرند و آب ازدانه صاف کنند و بقند شیرین
کنند و بخورند او زبرخ دانه خفیف جید الغذا سریع

الانهضامست مناسبت اکثر مردم را و اکثر اوقات
وغذائیه اولیه از غذائیه کندست و اما طبع او متفق
بر انکه خشکست در درجه دوم و اما در حر و بر آن خلاف
کرده اند کسی گفته سردست در اول و کسی گفته گرم
و دیگری گفته معتدلست و قومی گفته اند که او تسخین
ابدان محروریان کند و این معقولست هم تجربه دارد
بقیاس اما قیاس از برای انکه او خشک و لزجست و از لزوجه
مسخنات زود ترکم و محرق میشود پس برنج اول بسرعت
قبول حرارت از بدن محرور میکند و بآن حرارت مکتسبه
تسخین همان بدن میکند و بخصوصیه و حصر حرارت
تسخین میکند از برای انکه اغواد ما سار یقا میکیه و دوا نافع آب
میشود از وصول بجگر پس تسخین جگر میکند الا انکه دیر دیر
و سوم شامل محرور و مبرود و هر دو است و او نیز قبول
انعقاد ابرنج در رطوبت مواد و رطوبه معده است دا
بطی الانحدار و قابض است و بسبب چربی بسیار
و نمک قبض او کم میشود و انچه از و زود آسان میگذرد
و انچه محل قبض اوست آنست که بوه ند و اختیار برنج

گشنه باکاورس و پسه کرده بزپزند اما هرگاه که برنج سفیده
نیک بشویند و با سمن یا دنبه یا روغن شیر و
یا روغن بادام بپزند او را تاثیر معتبر در قبض نماند
و چون برنج بشیر بپزند تغذیه او زیاده شود و سنی زیاده
کند و مسهل شود بتخصیص که با شیرینی خورند و برنج مستعد
قولنج را بست و نافع است مستعد سجح و قروح
امعاء او از برای سجح و قروح امعا بصورت حسوی
رقیق با بدبخت و پختن برنج با آب بسیار از برای اسهال
رطوبی نافعست و طلاء برنج با آب خربزه کلف میبرد

[illegible] همه سه دانه در اول و خشکند در آخر
دوم تا سوم قلیل الغذا و بطی الانهضام و بقشند
و خون متولد ازین دانها محمود نیست و محتاج نیست
بآن الا کسی که محتاج به تبرید معده و تخفیف آن
باشد و محتاج نباشد بغذاء بسیار و هنگام که هوا تر بیش
داشته باشد یا خواهند که شکم بندد منتفع بآن
میشوند و مستقیاز او کسانی که از رطوبت ست و ضعیف
اگر تناول کنند اکل این حبوب نافع است و بهتر وجوه خوردن

سعدذات
تعاپس پکپنند

اصحّ آنرا آنست که با چرن بسیار پزند و کاو درس بهتر از
دخن است ازبرای انکه الذست و در نک او در
انهضام کمترست و حبس طبیعت او اضعفست و
غذائیه او پیش است و با انکه بسرد ست مدر بولست
و گفته اند که او را برده مثل او آب پزند عدس هرچه
از و بسازند مولد سوداوی غلیظست و او مانع اکل عدس
مورث امراض سوداوی است و عدس بطی الانهضام
و مولد ریاحست و خوابهای موحش بدهد قلیل الغذا
و مجفف بدن و قاطع باه و مسکن و منفذ خونست و
حرارت او کم میکند و خون حیض را کم میکند و سلسی که از
کرم بزرگ کم میکند و اعضاء عصبانی را مضرست و او
مرکب القوّاست ازین جهة آب او مسهل و جرم او
قابض است اما طبیعت او سردست در اول و خشکست در
واجود اصناف او آنست که سفید و بیاض بشر رنگ آنرو
شکل آنرا چون بشر و چون در آب جوشانند آب سیاه
نشود و صنفی از عدس در غیر ماکول هست سرخ رنگ
او را عدس تخ میگویند و او مدر بول و حیضرات و بهتر

[illegible]

اشیخ وجوه اصلاح عدس آنست که با کشک بپزند
پزند و صفرا و نفاع با نرپزند و کاه با سلق نپزند و کاه
با کدو و خیارزه و طوخه که در شهر ما بنان کلاغ مشهورست
و کاه با سه که و خاب نپزند تا تغلیظ دم او زیاده شود
و کاه آبی که در و عدس پخته باب کامه و زیت و نمک طیب
میسازند تا تلیین او زیاده شود و کاه تقویه قبض او میکنند
با انکه دو نوبه در آب بجوشانند و بیزند و آب میزند نوبه
سوم با سرکه و بیرود و به و گلنار یا آب بیز میو نا
و آب غوره و آب سماق و تورک تری پزند و عدس را
بانفت شد که آب بیاید بخت و بهترین وجوه آنست که
با گوشت تدریز پزند و عدس موافقترین غذاهای اصحاب ریاضت
و اصحاب قوّه اساسیه و بالغ دواناست از جهر حیضر و
مصلح دمان جوشیش و موافق نیست عدس الا کسی را که او
بر فضول مائیه بشره اما هر که خشک مزاج و نحیف بشره باشد
او غلیظ بشر عدس بهترین غذاست و او را عدس مضرست
بصفرا صحیح منافعست بصدر را که آنرا از رطوبة بشر و عدس را
باهیچ شکلی نباید پخت [illegible] جهة با قلا غلیظ و کثیفیت

ارکیل مانند سیب کوچک است
و در مازندران میباشد

فسرات ارسمالی معنی

بلکه خود تخفیف از این جهة کوشت صلب او
متولد نمیشود و او جالی و سریع الانحدار است و خون متولد
از او ردی نیست و از خوردن معدهٔ متولد نمیشود و باقلا
از غذاهای حافظ صحت و بدن فربه میکند و نقاهت
تا حدی که هیچ دانه در نفخ قریب او نیست و زایل نمیشود
نفخ او بکبرهٔ طلخ همچنانکه زائل میشود نفخ جو بکبرهٔ طلخ و
باقلا غلیظ تر و سریع الانهضام تر از کشک جو و
غذا دهنده تر از کشک جوست و نفخ او مقصور
بر معده و روده نیست بلکه تکسر و تمدد در تمام
بدن و سدد در دقاق سر و نمانیده خوابهای منوش است
و از چیزهائی که نفخ ملوکم میکند آنکه او را مقشر و دو دفعه
کنند و بسیار بپزند و باد گویه شکننده با دبا او بخورند مثل
سعتر و باقلا مبرد و مجفف است مثل جو و باقلا تر
و سردست در درجهٔ اول و مکون بلغم در معده
و امعا میکند و باد در امعا می اندازد و در باقلا اندک
تلخی و قبضی است که بآن دهن می جوشاند و تخشین
حلق و احداث حکه میکند و باقلا بدست کسی را

که مستادی بقولنج ریحی و فتق بیشود و بیوست باقلا
شدید القبض است ازین جهة باقلا با پوست پخته در
سرکه نافع است در زرب و قی و اما جرم باقلا
بجلائی که دارد معین است به پیرون آمدن فضول
و بلاغم از سینه و شش و اگر بخورند بی نمک یا شیرینی
آب آن نفع و پاسخ سعال را و تلیین حلق کند و
منع آن نوازل رقیقه کند که از سر فرود می آید و احداث
مرضهای صعب میکند در شب و بسبب جلا تقیه
روی از کلف میکند و ضماد آرد باقلا با سرکه و عسل نافع
کسی را از فتح عصب و ضماد از آرد باقلا و جوکنه نافع
از اورام حاره خصیه و بیان نخود و نخود جرم نخود
عسیر الانهضام است و کثیر الغذا و خون متولد
از و نه خونی نیکست و نفخ او کمتر از نفخ باقلا نیست
و جلای او پیش از جلای باقلاست تا حدی که بجلا ادرار
بول و ادرار حیض و تیز بعنه و تنقیه جگر و سپرز و سینه
و کرده میکند و مبین است بر خروج جنین و بقدر دو کرده
و شانه خراست و در وی جوهر محلله اند که نیز کود پخته

شد آن دو جوهر از و منتقل بآب میشود یکی بزینت که اوزار
بدول میکند و دوم شوی است که تلیین میکند و آب
نخود که در آن دارچینی و زیره و شبت پخته اند مسخر
و ملطف و مقطع اخلاط غلیظ است و سفت بحصاة
کرده و مثانه و نافع از امراض بلغمیه و ریاح غلیظ
و درد پشت و انکس که خواهد که نخود پخته خورد او را
احتیاج بقوت باه نباشد او را باصعتر و نمک و فلفل
بپزد و نوعی از نخود هست که تفت سنگ کرده و مثانه
میکند و این نوع یکقسم نخود سیاهست و بهتر آنست
که آبی که از بن نخود در آن پخته باز خورد و خصوصا
کاهی که پخته باشند با او کرفس و ترب و پخته باشند
در روغن بادام و حرارت نخود سیاه اشد از
حرارت نخود سفید است و نخود سفید کرمست
در آخر درجه اول و ترست در وسط درجه اول
و رطوبت او آمیخته باجرام او آمیختی که دشوار است
برحرارت معده تمیز آن و حل آن تا آنزمان که باد
میشود از پخته اکثر نفخ آن در عروقست و باین سبب

مُحرک شهوة جماع و مکثر منی و شیر است و نخود رنگ
در وی نوش کنند خصوصا که با قلیا با او مخلوط شود
هرگاه که بنخوابانند و خام بباشد تا بخورند انعاظ کند
و آرد نخود تحلیل اورام خصیه میکند هرگاه که آن اورام
صلب شود و آرد نخود و نمک و خرّاره کلف پاک
میکند و نخود و غذای پیش از دیگر خوب میدهد و از پخته
صبوی که از آرد نخود و شیر پزند نافع است کسی را
که آب دهن او خشک و او از او باریک باشد و نخود
با قلیا بر شته نفخ او کمتر است و انحدار آن دیرتر
و غلظ آن اشد است و نخود تر نفاخ و بطیء الهضم
و مولد فضول در امعاء است باید که فی الحال که نخود
بخورند آب نخورند و صبر کنند و روغن نخود تو با میرا
باشر محمود الخلط است خصوصا ماش بقشر
و ماش در احکام و آثار نزدیکست باحکام و آثار باقلا
الا انکه نفاخ نیست همچون باقلا و جلای ماش مشابه جلا
باقلا نیست از پخته انحدار ماش ابطا از انحدار باقلا
و زمان از آرد ماش نافع است اصحاب نزلات و سعال

وطبیعت ماش سرد است در درجه اول معتدل است
رطوبت و یبوست باندکی میل بیبوست
خصوصا غیر مقشر و آنی که ماش در آن سخته ملین است
و جرم او قابض خصوصا که در دو آب پزند و آب
اول او بریزند و مطیب سازند بکشنیز خشک و سماق
یا انار دانه یا آب غوره و ماش خدایی سبک خوبیت
بارد و غن بادام و بقول موافق ازرای محمودان و موافقه
افضل اوقات تغذی بماش یا بسانست و ماش
موافق محرورانست و موافق کسیست که مزاج
بتپیر لطیف باشد از برای انکه ماش مدر میکند و غذا
سپید بسیار و اصلاح مبرودان را آنست که بشیر و
خشک دانه پزند و ماش خشکی نافعست رض و
فسخ و دهن را لیس کثیر النفخ است و نفخ او اقل از
باقلاست و قریب بعدس ماش است و انحدار او از سکوم
و خروج او اسرع از خروج ماشت و غلیظ تر
از خون ماش تکثیر و لوپیا گرم و تر است در درجه اول
قرنبه میکرداند و باه بری انگیزد و در اول و حیض میکند

خصوصا لوپیا سرخ و تلیین شکم میکند منشا ادرار
می آورد و خوابها ره بدی آورد و لوپیا معده را خوب نیست
نشان می آورد و نجاری آورد و از برای این باسیر که و
خراول و سداب و مری بخورند و اگر لوپیا تر یا نبات
آن خورده با نمک و فلفل و سعتر بایه خورد استعمال لوپیا
خصوصا در میقات معین است برقی و اما سازج
ملبک است در درجه دوم خشک در درجه اول اکال آن
مر شنیده و منفش است و غلط او محمود نیست و ملین است
و آنی که جلبه و دان پخته باشند بهنگاه که باندک عسل بخورند
فرونی آورد و جمیع خلط رویه که در رودناست و فرو دنی آورد
خون حیض و قصاص و اگر جلبه با انجیر و خرما پزند و آب صابون
آن بگیرند و با عسل مقوم سازند بقوام لعوق لعلق
کند تصفیه آواز کند و تلیین حلق کند و بلغم غلیظ بشوید
و پاک کند و سرفه کهنه و ربو را نافع بود و گاه بقلیه پیش
از انکه تخم پاورد باسه که دمری بخورند و آن نیز مصلح
هنگامه بعده را نافع است که عفونتی عارض او گشته و
جلبه تحلیل اورام صلبه و اورام بلغمیه میکند غسل

سرمان تفیه ضرر از میکند و جلبه خوردن را بحد میکند
میکند تخم کرست در اول و ترست در دوم و در خوا
اکثر از روغن بیبع بهتر است و کنجد کوفته بهضم نزدیکتر
البته و کوفته لزج و جالی الانهضامست مغثی و مرخی معدا
و مسقط اشتهاست و مغیر بوی دهن و مولد اخلا
غلیظ لزج و اصلاح او آنست که بریان کنند و با عسل کوفته
و انجار غیر مقشره اسرع و تسخین مقشور اکثرت
و روغن کنجد مسکن حرقه معده و حدت اخلاط و ملین
تشنج اعصاب و نافع شقاقیق و خشونت و حکه
الا انکه مرخی معده است خشخاش بیضی سرد است در اول
و خشک در اول بخواب میبرد تسویی معتدل و نافع است
کسی را که فرود و شیده میشود از سر او نزله رقیق جار
و تسکین سعال حادث از حرارت میکند و اصل غشا
بهین از و غذائی کثیره و بهتر آنست که با عسل یا قند
بخورند و با عسل منی زیاده کند و در نبات او بردوت
پیش از تخم اوست بزرقطونا کرست در درجه اول
معتدل است در رطوبت و یبوست معده را در

قسم الانهضام

عسیر الانهضام و نفاخست اندک غذا از و بدن
میرسد و بریان کرده او شکم می بندد و بزرگتان در
بولست و با عسل نافع است از سعال بلغمی منفجر او
صدر و جالی و معین بر نضج اخلاط میکند بر باه
هرگاه که بسیار از ان با عسل و فلفل بخورند عین را ریت
مسکن درد باست نافع از ناخن ترکیده و ناخن
سفید شده ضماد آن با موم و عسل شبیه کرست
در دوم خشکست در سوم عسیر الانهضام و معده را
ردی و مصدع است مسکن بدنست اسمانی قوی
و مر تفع میشود از و بسر سنجاری و خانی که مظلم بصر است
الا انکه ملطفست و مدر بول و مسهل نفخ و تقفف منی است
بشدت پیش و خون متولد از و ردیست کرافع
ضرر او بادام و خشخاش است و شرب سکنجبین بعد
از و در و روغن او نشف رطوبات متر شحه از اذن
میکند و آب ورق او نافع است از درد گوش حادث
از برد و منقی ضرر از و مطول شعر است و خلمی کرست
در دوم خشکست در اول معده را ردی و ملین بطن

هرچه لسان را نضج دهد آنرا نقیه میگویند

ومسهل بلغمست هرگاه در آب حل کرده با عسل بخورند
یا کوفته با انجیر پخته سرشته با حل کرده در مرقی که خروس
در آن پخته باشند یا با این مرق پخته باشند بهر یک ازین
چار وجه که بخورند اسهال بلغم کند و غذا و اصل از و
ببدن اندکیست تخم خربزه وخیار و بادرنگ این سه تخم
همه ملین بطن و صدر بولند نافع اند سعالی را که از رطوبت
باشد و غذائیه ایشان اندکست امّا فواکه فواکه
وثمار قلیل الغذاءند بنسبت با حبوب و لحوم و مخلوق
شده فواکه از بهر آنکه و تداوی کسی را که تداوی
بادویه بر وصعب باشد و منکره آن باشد و
تداوی بفواکه جامع بفائده جلیله است از انه امراض
وتلذذ بمیوه و تغذی و تلذذ و تغذی از جهة تقویت
ارواح و قوی معین انتفاع بدوائیه اند ازین جهت
تداوی بفواکه مادام که مقرون بشرائط تداوی باشد
افضل از تداوی بغیر از فواکه است و شرائط تداوی
در اول نوزدهم مذکور خواهد شد امّا مضار فواکه
آنست که فواکه مطلقا مانعة آن پیش از مانعة حبوب

و لحوم ماکوله است و بدن را ممتلی از مانعة میسازند و فواکه دو
قسم اند قسمی مائلند از اعتدال بجانب حرارت و تولید
مرار مثل رطب و بعضی از اعتدال مائلند بجانب
برودت و بلغمیت پس اگر میوه نامولد فضولند در
بدن بدو وجه یکی بسبیلی که از اعتدال دارند بجر بارد
دوم بکثره مانعة که بدان تعفن اند در بدن همچنانکه
خربزه مثلا بکثرة مانعة که بدان زود کنده میشود و دخاج
بدن و بدن نیز بهمین سبب زود متعفن میشود و
طریق احتراز از مضرت میوه آنست که در خوردن
اولا خود را نگاه دارند از کثرت و چندان بخورند که قوة
حرارت غریزی خورنده وافی باشد بهضم کامل
آن و تحلیل مانعة آن و اگر آن مأکل نفس خود نباشد
و بسیار بخورد و بعد از ان در حرکة و تعب افزاید یا مغرق
یا هضم نکند و در رات در فصل نوزدهم مذکور خواهد
شد ثمار نخل طلعة بهار خرماست و بلح غوره خرما،
هنوز نرسیده و رطب که در شهر ما خارک میگویند غوره
نرسیده شده و این هر سه سرد و خشک است و قابض

مستقذ

شفرم

واز بسیار خوردن آن خوف قولنج است مصلح آنها
امراق چرب یا مثل واچنی پخته است واما رطب
کرمت در دوم و ترست در اول معده را آلوده میکند
بفضله چسپیده غلیظ کرم و رطب اصناف کثیرست
هرچند غلیظ تر و بزرگتر و سیاهست بدتر است و هرچه
زردست و کوچکتر لطیفتر و بهتر است و هرچند
شیرین ترست کرم ترست و خرما بهتر از رطبست
در رطوبت اوکمتر از رطبست اما ترست خشک نیست
وجمیع اصناف خرما عسیر الانهضام است و همه
اصناف او کثیر الغذا است از و خونی کرم غلیظ
متولد میشود و خون بعضی اصناف آن با حرارت و
غلظ لزوجت هم دارد و آن خرما یکیم است و خرما
که در کرمسیر حاصل میشود هوا زیرا بی کمال نضج برو رخت
نیافته اوفی واترلست از خرما کرمسیر و هر طعام
در و غلظ و لزوجت و حلاوت جمع شد تولید خون
غلیظ میکند و حدوث سده و غلظ و اخشاء ان میشود
میشود ازین جهت خرما مناسب اینجماعت که نوابیشود

اول کسی که مزاج اصلی او یا مزاج سنی او گرمست
دوم کسی که مستعد غلظ و سده و اخشاء خصوصا جگر باشد
سوم مستعد حمیات و صداع و رمد و قلاع و خوانیق
اما سه مزاج بمزاج اصلی یا سنی و سلیم الاخشاء رطب و
خرما موافق ایشانست و تکثیر منی و تسمین ایشان میکند
و مصلح خرما و رطب در حالة اکل بادام و خشخاش است
و دافع ضرر آن اما رطب و سکنجبین است واما خرما
مقوی معده اند انچه تر گرم و ترست بدو درجه
اول و انچه خشک گرمست در دوم و معتدلست در رطوبة
و یبوست و انچه نا پخته بغایت بد است و افضل
اصناف انچه سفید است بعد از ان سرخ بعد از ان
سیاه و در ورق انچه در ورق انچه یبوست
و افعال انچه خام قریب بافعال ورق انچه ست و
هرگاه که انچه خام ضماد کنند بر ثولول که در شهر ماش
گویند میکوبند بر کنند آزا و تغذیه انچه پیش از تقدیه
سازد و آنرا است بعد از خرما و انچه بسبب جلائی که دارد
زا مضا غذا زود منحدر نمیشود و همچنین نفوذ در بدن بسرعت

میکند وبسبب جلا وسرعت انحدار مضرت او اندک
نوا که کمتر ست وخمیره وآن انچیزیست که زنگ آن
سرخ مایل سواد وتخم ندارد تزول او اسرعت و
نضج او اطفست ومعده رابهست واصلاح انچیز
همچون اصلاح خرماست وانچیز خشک هرگاه که
باگردو وبادام بخورند تولید خون بهتر میکند وبهتر
آنست که انچیز تر پوست باز کنند وبخورند ازبرای
انکه پوست انچیز عسیر الانهضام است وبلوط انچیز
پخته با آرد کندم انضاج وتحلیل اورام صلبه میکند
عنب انگور کرم ترست در درجه اول شبیه انچیز
در انکه خون متولد از وخونی محمودست سریع الانحدار
ومتوسط در لطافت وخالی از تغلیظ احشاء و
تسدید آخر نباشد وانگور صادق الکلاوة مطلق
بطنست خصوصا که رقیق القشر وکثیر المائیة بود
وانگور بدن را فربه میکند بسرعت ونفاخ ومنفوخ
وبهتر اصناف انگور سفید رقیق القشر کثیر المائیة
وغذائیة انگوری که تازستان مانده باشد

وانگوری که فی الحال از درخت چیده اند نفاخ وبطیئت
وانچه بعد از ان که چیده باشند چند روز اول آنکه تبش
بهتر است وبهتر آنست که انگور بمکند وآب آن
فروبرند ازبرای انکه دانه او سرد وخشک ومتغیر
نشده از تمام اعضاء غذا میکند ودیگر همچنین است
حکم پوست انگور الا انکه انگور با جمیع اجزا خوردن غذا
پیش میدهد ونفوذ وانحدار عسیر زودتر ست
انار بنسبت او با انگور همچون نسبت انچیز خشک
با انچیز تر وافضل اصناف زبیب بیجم رقیق القشر
قلیل الاورنست وغذائیة زبیب پیش از انگورست
وبهتر انست که از دانه پاک کرده بخورند وجلا وتلیین
زبیب کمتر از جلا وتلیین انچیز خشک ست ومویز چون
خرما سدی نیست اما غذائیه خرما پیش از غذائیه مویز ست
ومویز نافعست سینه وششش را هرگاه که در انها
رطوبتی وفضلیه باشد ومویز صدیق معده وجگر است
متولیست ایشانرا انمویز که در مویز قبضی باشد
وبادانرا بیجا وند نافع باشد کسی راکه در معده عفونت

باشد و این هیونر بادانه جاویده حابس بطنست
سرد و خشک و قابض است نافعست در عطش و
اسهال صفراوی و خمار منقض خون و صفرا بهر دو است
نافعست در معده و جگر گرم و در آبستن و جنین و
فساد مواد و امراض حاره نافع قی است بیشه واو
آب انگورست که به پختن دو ثلث آن رفته باشد
و یکثلث مانده نافعست در سعال و ربو و گرده و شاخ
کشت شیه بزپیه است در احکام الا انکه قبض او
کمتر است و خروج او از بدن اسهلست توشیر
گرم و ترست چون وارد شود بر معده خالیه از طعام پاک
از فضول زود هضم شود و کیلوس را احداث کند و تولید
خلط بد کند مگر انکه بسیار بخورند و چون وارد شود بر معده
مملو غیر نقی فاسد شود فسادی عجیب و در وجاع قوی
اسهالیه ست که استفاده از پوست درخت کرده و
تغذیه او اندکیست شیه بتغذیه خرزه است و قوت معدی
بفضول آلوده کند و صرع و نوازد و سر آورد و دافع ضرر او
سکنجبین است توتیاء که او را توت شامی گویند

سرد ست و معتدل در رطوبت و یبوست
نافعست معده ملتهبه را و مشتهی و مانع جمیع کلیات
و نافعست در ذبحه و او رام حازه در دهن و سرخ
ناپخته سرد و خشک و قابض همچون سماق و خشک
شده این توت خام بدل سماق و قامع صفرا و
حابس بطن باشد شیشه زردآلو سرد و ترست آب این
میوه و جرم آن سرد و سریع الفسادست و خون
متولد از و خون بد سریع التعفن است بر روی
غذا نباید خورد که افساد غذا میکند و آزار بر معده می آرد
و زرد آلو معده را سست میکند و حرارت معده را
میکشد و از بسیار خوردن آن بعد از ند قی تب متولد شود
اما صحابه معده کرم که از معده ایشان جشای ده خالی
برمیخیزد بسیار باشد که با آن منتفع شوند خصوصا در حر
هوا و بعد از تعب و زردآلو مطلق بطن است و
قامع صفرا و بخری که از حرارت باشد بهیرا و شیرین
زعفه تر فائده و منتفن میشود و بسرعت پستی بصفرا
میشود خصوصا در معده کرم صفرائی و زردآلو خشک

هر زمان که بخوانند و آب آن بخورند در حیات حاد
نفع دهد و تشنگی کم کند و دهن را تر دارد و گوارش
و شکست در دوم نافع است بواسیر را نفع میدهد
ترست در مرتبه دوم غلیظ و بطئی النزول و عسیر الاستحاله
بخونست متولد میشود از وی خون کثیر الزرع که مورث
حمیات بلغمیه است الا انکه فاسد نمیشود در معده
همچون زرد الو و موافق ترست معده را طبیعی
از زرد الو و مشتهی طعامست و آن صنف شفتالو که
نرمست و استه از زود بسهولت بیرون می آید انهضام
و انحدار او از معده اسرعست و آن صنف که استه
باو چسپیده وجوهر او در هم آغشته است او اغلظ
و انهضام او دیر ترست و شفتالو را پیش از طعام بایم
خورد تا بمعده خالی شدیده الحرارة رسد و شدت
حرارت معده معین هضم او شود و بر روی شفتالو
غذای ترش و آب برف نباید خورد و شفتالو نافعست
در زمان تزیید تب غب و محرقه و اگر بهار خنک تر و بر کنند
بکوبند و آب بفشارند و بپاشامند با سهال گرم که دهند را

و همچنین اگر این آب بر ناف طلا کنند یا در گوش
چکانند حیوانی که در گوش باشد بکشد انار شیرین معتدلست
در حرارت و برودت ترست در درجه اول موافق مزاج
روح است بصفا و حلاوت خصوصا روح کبدی
می آورد طعام از معده چند تکند و بیار باشد که
مضر باشد انار شیرین تنها می تیز را از برای انکه
درین ابدان منقلب میشود بسرعت بصفرا و جنس
آن شکم می بندد و آب آن می راند و آب آن تلیین
صدر و حلق میکند الا انکه این آب اشتهای طعام
کم میکند و آن قسم که او را ملس میگویند و در شهر ما شیر
انار بلسی در شبستان میگویند دانه او صغیر و نرمست
سهال حادث از حرارت و انار مز که عوام آنرا امبوز
میگویند نافع است در وجع الفوادی که از عرف
بر دو دل مشهورست و آن در دفم معده است بگاه
که این درد حادث شود از خلط که لدغ فم معده کند خصوصا
آب این انار که با بت جوشند و انار فرمعتدل مایل
ببرودت نافعست کسی را که طبیعت او در لین و

وحبس معتدل باشد این انار حافظ این اعتدالست دانه
او قابض و شحم او مسهل بعصرست پس بجلاء دانه
و شحم با آب انار نفع آن صبر و اطلاق ظاهر میشود انار ترش
او لطیف و قوی البرد و معتدل در رطوبت و یبس است
تسکین صدر و تبرید معده و جگر میکند نارة صفرا و
دم فرو میکشد و خمار میشکند نافع است در قی
و بطا ایاه سرد مزاجان میکند و جمیع اقسام انار نافع
در خفقان و دانه انار ترش هرگاه که خشک کنند شکم
می بندد و مانع میشود از انصباب صفرا بمعا و جمیع
اجزاء انار قبضی هست و اقبض اجزاء او قمع اوست
و قمع او بهار اوست که بر شکل قمع عرقست سفرجل
باردست در درجه اول یابس است در دوم و او اصلح
اشیاست در تقویت معده و امعا و حبس طبیعت
و بر انگیختن اشتهای غذا و مدهضم آن تا فاسد نشود در
معده مریض بجای معده صحیح و بکثیر انغذا ست
لیکن بطی الانهضام است و بهر گاه پزند انهضام او سهل
شود و طریق پختن او آنست دانه او پوست پاک کنند

و در ماء الضان بپزند و بخته تقویت و تشدید معده
میکند و لیکن حبس معتدبه ندارد و به شدید العفوصة
محتاج بطبخ است تا این واخف و انفع شود جهت
دیگر بختن بدانست که دانه از و بیرون آورند و عسل در
جای دانه کنند و بهری که از و برداشته اند باجای خشک
نهند و در خمیره کمرند و در خاکستر گرم دفن کنند و بکذارند
چندانکه خمیر بران بسوزد و این عمل بدیر ضعیف العفوصة
کند جمیع قوت قبض از و مفارقت میکند و تقویت
آب بدانست و قبض او در جرم اتمست و بهار به
در و غن بهمه قابض است و دانه بدین قبض است
و دانه مسکن عطشکی است و بدبع نزف دم و قطع خلط
میکند و بسیار خوردن بدو مولد قولنج است و حذر از بهر
که از درخت کال نضج نیافته و اجبست به خام اگر چه قبض
کامل در او بقایت باشد و غلیظ و مولد دم
و ایست لما به کامد النضج که حفظ آن نازمستان و بهار کرده
کثیر النفع در امراض نافعست در صفرا و نفث دم و ذرب
و غشی امعا و او قراقام به و مستمرش در ضعف معده

حادث از حرارت و رطوبت بعضی قابض و
به ترش مستعمل است در معدهٔ که دران خلطی غلیظ حار
یا خلطی معتدل باشد و جمیع اصناف به مسد و معده و
عاقل بطن است و تحریک اشتهاء غذا و قطع قی میکند
تا غایتی که این آثار از بوئیدن به مترتب میشود و کشیر
بول بالعرض میکند چون سار قوابض و به شکم می بندد و هرگاه
که پیش از طعام بخورند و بعد از طعام اگر بخورند تبین بطنه
بعضه میکند بقعر معده و اما اگر بعد از طعام اند کی بخورند طعام
از فم معده بقعر معده می اندازد و مانع صعود بخار هضم
بسر میشود و تفاح بارد است و هر چند ترش تر سرد تر است
و سیب شیرین کامل النضج معتدل است در حر و برد
و سیب جمیع اقسام آن مقوی قلب است بخاصیتی
که در دست و معین تقویت سیب است تغذیه او
و عطریت و تعدیل او مزاج را و گفته اند که سیب ترش
راست و سفرجل معده را و انار جگر را و سیب قلب
معده را مقوی و خوبست غیر انکه معده را پر میکند از
لزوجات از برای انکه غالب بر جوهریت رطوبتی فضلیات

و غذای او کمتر از غذای به و امرود است و پیشتر از غذا
انار است و سیب مقاوم تمام زهرهاست
و سیب شیرین کامل النضج بهاری مولد مرار است
و عفص کلوکیر مولد خلطی غلیظ بارد است و ترش
موافق محرور است و سیب مز مولد خلط لطیف معدیست
و شیرین نافع است معده سرد را و پختهٔ کم طعم و پر
آب باشد مولد بلغم است و جمیع اقسام سیب بطئ
الانهضام و الاسخد است و سیبی که بر درخت تمام
نه پخته باشد ردیست و همین است حکم جمیع فواکه از
برای انکه دیر پزند و در عروق بد شواری میکنند و تولید
خلط غلیظ میکنند و سیب مز و سیب عفص قابض
و نافع در نفثی متولد از صفرا و همچنین سویق سیب
در آب آن بارد یابس اند در درجه اول بلکه تا آخر این
درجه و هر دو قامع صفرا و عاقل طبیعتند و بسیار
خوردن سیب خصوصا ترش مضرست بعصب و
در نفع است خصوصا غیر کامل النضج و آب ورق
سیب مستعمل است در ادمال جراحات و منع تخلیات

بعضی اطبا گفته اند که سیب مورث نسیان است ترنج اما پوست
و در درجه اول خشک است آن گریست قریب بامتدال آن و در درجه دوم اورا مدخلی
در غذائیت است بسبب حلاوة و مدخلی در ادویت
هست بسبب عطریت و تیزی طعم مقوی معدا
و جگر سرد است نافع است از منع قی مطیب بوی دهن
و محلل ریاح و معین هضم است بشرط آنکه بسیار نخورند
و محرور مزاجان باید که پوست ترنج با لحم و حماض خورد
خورند و برگ ترنج و بهار آن و انار قریب بپوست
است و الطف از ان و الماکم ترنج سرد و ترست
در درجه اول غلیظ و بطی الانهضام و چون هضم شود
غذا بسیار دهد غذای او تولید خلط غلیظ کند منفع و مولد
قولنج بود از تخمه با عسل خورند و آما حماض او سرد و خشک
در سوم قامع صفرا و حابس طبیعت مشتهی
مقطع و جالیت قوی با و کلف می برد و اکتمال آن آنا
یرقان از چشم ببرد و مقوی قلب کرم مزاجت والا
حب ترنج کرم و خشک است در دوم محلل و مجفف و قطا
سموم است هم بخوردن و هم بضماد کردن و در دفن این

حب نیز نافع است در بواسیر و روغن که از پوست
ترنج بگیرند نافعست در امراض عصبی و کزیدن عقرب
و ترنج نافعست در فساد اشتهائی که عارض آبستنان
میشود و ترنج تنها باید خورد و پیش از غذا که خواهند بخورند
و نه بعد از غذائی که قطا از لز در معده باشد یعنی
که از ابتدا خوردن آن تا گذشتن آن از اعضا و غذا
باید که در معده غیر او هیچ نباشد بسبب غلظ آن
و بوی ترنج نافع بود در بادمصلح هوا است
امرود سرد است در اول و خشک است در دوم تغذیه او
پیش از تغذیه سیب و بدا است خصوصا امرودی که
بزرگ و شیرین باشد ازین جهة قدیمان او را ستایش
میکنند و گفته اند که غلظ او محمود تر از غلظ او تفاحت
و هضم او اسرع از هضم تفاحت و در امرود خاصیتی
هست که در تقویت دل و تفریح انفعالی از خاصیت
سیب و معین است در تفریح عطریت او و قبض
و شانه گوهر لیست مقوی معده قاطع عطش مسکن غثیان
و قامع صفراست و اما مضار آن کثیر النفخ و بطی

النزول دعاقل بطن است طعوم مختلفه در اصناف
امرود دست قسمی ترشست واو سرد و غلیظ است
و قسمی عفص کلوکیرست واو سرد و غلیظ است و قسمی
از و شیرین و نرست واو برطوبت اقربست و ترش
آن و عفص آن ضاد ریاد عت مانعت از انحدار
فضله از عضوی بعضوی دعاقل طبیعتست خصوصا
که با سپرکه پخته باشند و امرود قدید چون با حب الاس
پزند آثار امرود و عفص و ترش فرو مترتب شود و بسیار خوردن
امرود مولد قولنج است و ما، العسل مع عفوه و خوردن او
بر روی غذا مانع بخار هضم اوست از سرد و بدترین امرود
امرود خامست و جمیع اصناف امرود نفاخ و طویل
الوتجفف در اعضاء غذاست آلو سردست
در اول و ترست در دوم خاصیت آلو تبرید معده و
ترطیب آن و تلیین طبیعت ببب رطوبت
و لزوجت و معده را رویت و مسقط اشتهاست
خصوصا شیرین او آلو دا زو ببدن نمیرسد الا اندک
از غذا و آلوی تر در تلیین و اطلاق اتمست و ترش

گاه اطلاق میکند تر به تقطیع و تلطیف همچون
سازترشها هرگاه که ملاقات کردند در معده و دوده
با فضول و آلوئی که کوچک و صلب باشد دیر و
قابض است و ما، العسل معین اطلاق آلوست و
آلوی ترش در معده ثقیله از فضول و غذا گاه باشد
که قبض کند و آلوی ترش دیر هضم و پشته و تلیین اکمل تست
و آلوی خشک هرگاه که بپزند و آب آن صاف
کنند و بنوشند و با قند یا ترنجبین یا عسل در تلیین اتم
و ابلغ است و مخرور آلو در معده خالی بخورد و از پی او
زود غذا بخورد تا آلو از معده فرود آید و حرارت فرو
نشاند و اسهال صفرا بکند و آلوی سفید بطئ الانهضام
بود قوت اسهال در مرتبه باقی اقسام ندارد و آلوی سفید
از برای تلذذ نگذه خورند از برای علاج و آلوی فرمونق
تسکین التهاب قلبست بودماکوا که در شهرماش کرده میکنند
کرده میکوبند کرست در درجه اول و در رطوبتی نخ پیه
هست که در کنکی در نمانده در قشر و اصل که قشر
سوم و ملاقی مغزاست قبض اندک هست و باین

قبض و از جمله حابس طبیعت خصوصا جوز بریان
کرده و جوز منضرست در سعال و ردیت معده کرم
ترز ل درین معده زود صفرا میشود بلکه متحرق و دخانی از
برای چربی و کثرت دهنیت اما معده سرد مضم
آن میکند و غذا میشود و چون کهنه شود نباید خورد و
بشره جوز شیرین و مصدع و معطش ست و جوز
طری تر رواءة او در معده و قبض او کمتر ست
خصوصا که با مری بخورند و جوزی که نضج آن بروجه
تمام نشده و خشک شده در رطوبتی ست که نضج
آن مستحکم نشده همچون سار ثمار قبل از کمال نضج و
هرگاه که جوز را از قشر آخر که ملاقی مغرست تقشیر
کنند برود از ان اگر مضه تهای آن از ان تبشر ازد
و تصدیع و تعطیش برود و تعشیر او آسان میشود با
انکه جوز را با پوس او خشته در تابه اندازند و بریان
کنند زمانی دور که پوس آن پوست میسوزاند پس
بمالند و بیاد بزدهند تا از ان پوست پاک شود و روغن
جوز کرمتر از جوز ست شدید الحراة و قوی التحلیل

آن قلیل هم رقیق القوام غیر نضیج است و اصلا
بقول نیز روی الغذاست ازان هرچه زودتر مستحیل
بصفرا میشود و انچه دیرتر مستحیل بلغم میشود حتی
سلق با وجود کثرت بورقیت که در سلق است و
جمیع بقول حریفه که خورند مثل بودنه و نفاع تازه و
کشیر الماء پاست ازان اندکی خون رقیق
القوام غیر نضیج متولد میشود و چون خشک شد
ازغذا نیه بدوایه صرف منتقل میشود و مستحیل نمیشود
الا از برای تطیب طعام و بعضی از نباتات اکثر
نبات او و اشرف اجزای آن در فوق ارض است
و غذای که اصل این نبات از زمین جذب میکند سافت
در رق از دو می رباید و از برای اصل نمی ماند الا
بهری از غذا ازین جهت ساق و برگ آن قوی
و غلیظ میشود و اصل ضعیف و باریک مشکاهو و
بعضی از نبات طبیعت او معظم غذا را و صرف در اصل
او میکند مثل پیاز و ثلغم ازین جهت ماکول از قسمین
تحریر باید که باشد که آن انضج و اکمل ست در فعل

خود و در جمیع اصناف نبات غذایه بری کمتر و دائمیت
بیشتر از غذائیت و دوائیت بستانیست و چون
غذائیه بقول بسی کمتر ست از غذائت نواکه از بقول
بغیر قلیلی که طبیعت بآن بسی مایل باشد یا و اصلا
ضروری شود نباید خورد خس سرد و ترست در درجه
دوم و او افضل همه بقولست و خون متولد ازو بهتر
از خون متولد از جمیع بقولست و او سریع الانهضاست
حابس بطن نیست از برای انکه قبض ندارد و مطلق
بطن نیست از برای انکه جلا و ملوثه و حدت ندارد
و پختهٔ او غذایش میدهد خصوصا و او اول نبات
از مرارتی پسیر و که او دوست مطفی و مبرد ست
خصوصا اگر با بسر که بخورند و گاه هست که بمقصد
و مجتمع میدهند از برای اطفا و تبرید و مادام که
لبن در کوستوله نشده مبرد و منوم است شبیه
زیاده میکند و مسکن عطش است و غیر مغسول
از مغسول است از برای انکه غسل رطوبت او زیاده
میکند و اثمان کاهو منظم بعد ست و کاهو قاطع بادات

و تخم کاهو مضرست در صفات مطلوبه از و له رشد
حدت ذهن و کاهو و تخم آن ضدست جدا کسی را
که در سینه او خلطی باشد که بنفث برآید و نافعست
سعال یابس را و ترلات رقیق را و جالینوس هر شب
یک کاهو میخورد و میگفت من پیر کهنه ام نافعست
مر اخلاب را سر دست در اول معدلست
در تری خشک و در قوی مختلف ست و لاله
میکند طعوم مختلفه او که آن قبض و تلخی و تفاهت
و غالب بر وجوه بارد ست خصوصا کاشنی
بستانی و هر چند تلخترست جوت خون متولد ازو
کمترست و بهتر وجوه خوردن آن از برای تغذی آنست
که در آب بپزند و با آبگامه ورد و غن زیت و اگر
و اگر هنرند بسرکه مطیب سازند سکنجبین و کاشنی
در آثار مثل کاهوست غیر انکه ابرد و قطیب از
کاهو کمترست و با سرکه مسکن عطش است
و خاصیت کاسنی تفتح سده جگر و نفع در امراض
سرد و جگر و هر چند تلخترست نفع او در امراض جگر بهترست

وقوی الحرارت از حرارت غالبیت و کاسنی مقوی معدهٔ است
خصوصا بری و معده و کبد ملهب را بعد از قصه خوردن
کاسنی با سرکه نافعست و کاسنی نباب سرفه سرد نیست
و ضماد از آرد جو و آب کاسنی نافعست خفقان را و اورام
حاره را و پنج کاسنی کرنده کی عقرب را نافع است و
غرغره باب کاسنی اورام حلق را نافعست و اما تخم کاسنی
خشکی بر و غالبست و او مقوی معده و دابغ آنست
نافع است کرنده کی عقرب را ضماد آن و شرب آب
آن عقرب خبازی بستانیست سرد و ترست در اول
و بعضی گفته اند معتدل در حر و بر و ترست و جالینوس
میگوید که او از سرای او درست رطوبت و لزوجت او
پیش از کاهوست از بهت سریع الانحدار و جید الغذاست
خصوصا که با زیت و مری بسیار خورند یا غرغره چرز
که قطع لزوجت او کند و رطوبت او کم کند و او
متوسطست میان سرعت انهضام و بطوء آن و
خونی که از و متولد شود اگرچه پرخبث غلیظ و ردی نیست
الا انکه مایل بغلیظ است و غذایه او بیش از غذایه بیار

بقوت معده را دی و طین شکم است و رده و
و شانه را نافعست شیر را زیاده میکند نافعست
سعال را و طین خشونت قصبه ریه و صدر ست
و تخم آن و ورق آن را هرگاه بکوبند و بر گزیدن زنبور
نهند تحلیل و رم کند سلق سرد و ترست در اول
در رده طبق بورقی هست جلای اندک دارد جید
الغذا نیست لیکن انحدار او و خروج او اسرع از جمیع
بقولست و از برای انکه مرکب القوی است
بعضی گفته اند که حار رطبست در رو تلطیف و تفتیح
سده و کبد و طحال هست خصوصا هرگاه که با
خردل بجوزند و بورانی سلق با ماست مناسب مزورست
و همچنین هرگاه که با طفشیل بزنند مناسب محرورست هرگاه
که با طفشیل بخورند و پاژ و افاویه پخته باشند و اصول
سلق انحدار او اصعر و نفخ او کمتر و در داده او معدکا
پشتر است از سلق و او مناسب است مبرودان را
با مری و افاویه و با بزیر و بعضی گفته اند که سلق سیاه
شکم می بندد و سفید میکشاید و آب پنج سلق هرگاه که

در پنی چکانند فضول دماغی پشانده و ابریه را از سر پاک
کنند و تخصیص باب سلق اخراج اثقال از امعا میکند
و ضماد سلق بر اورام سخته و خام محلل اورام است
اسفاناج سرد و رست در اول و بعضی گفته اند خرو
برد معتدل است سریع الانحدار و محمود الغذاء است
حلق و ریه و سعال را نافعست و در وقوق جالیه غشاء
هست که بآن تلیین شکم میکند قامع صفرا و دم و
موافق محرور و مبرد و مرطب است الا انکه او فق
محرور از انست که با لک الشعیر طعامی سازند
بروغن بادام پس نافع باشد تب و سعال و دیش
بطن را و اما مبرد و مرطب است باکوشت فربه و برنج و افاویه
حاره پزند و در اسفناج اینچه در اکثر بقول از نفخ و بلغمیه
بودن می باشد نیست خسائی و آنرا در شهر ما ترش
میکوبند و آن بقلیست شبیه بکاسنی و بیرک بغدر
ترش طعم سرد و خشک است در درجه اول قابض است و غیر
ترش نیز میباشد و برودت و قبض ترش اقویست و نافع
معده و مطفی صفرا و مسکن عطش و عاقل بطن است

فاعو

خاصیه اگر با سماق یا انار یا ترشک بپزند و انا
آن قسم که ترش نیست غذائی محمود میدهد و قوت او
مرکبست از قوی مختلفه و قوی مشدده اعضا و این قسم
غیر ترش طعم و قوت او شبیه است بطعم و قوت
سلق الا انکه سلق اطیب از و است و در
حماض رطوبتی لزجه غیر فخاطیه است که با این رطوبت
مطلق بطنست هرگاه که با آب و روغن بادام بپزند
یا کوشت فربه و با این رطوبت نافع است در سحج و
امعا و نافعست در مره صفرا از برای انکه این رطوبة
رقیق صفراست و این رطوبة بتقریه و سحج نافعست
و تخم حماض سرد و خشک است در دوم حابس طبیعت
و نافع در یرقانست و ضماد از برگ حماض با سرکه جرب
و قوبا را نافع است و ریختن طبخ اصل حماض بر اعضا نافع است
در حکه کرفس در شهر ما ش کلم میکویند کرم و خشک
در اول غذائی اند کی غیر محمود میدهد بدرکب مختلف
القوات رطوبتی که در و ست جالی و مسهلست از
برای صفی که در و ست و جرم او بتخفیف حابس طبیعت

وکرنب از افذیه ملطفه است واز ادمان او مر سودا
متولد میشود واگر با گوشت فربه یا گوشت مرغ بپزند غائله
آن کم شود وکلم نافعست در ظلمة بصری که از رطوبت
باشد وضارست ببصر وست چشم صحیح را وکلم قائد
وطفیا خمار را ومخت سکر را ومانع مر سقطه است مرقه
که کلم در وپخته مدر بول وحیض است وملین حلق وصدر
واشتهاسین این مر وسبب خروج جرم مواز بطن
بسرعت واین مرقه نافعست در دپشت ودر دزانو کسنه
بهردو وکلم مشوش احلام ومضر بمعده است وتخم او
قاتل دود ومنقی کلفت وچون زن بردارد افساد منی
در رحم کند وساق کلم هرگاه بسوزانند مجففی ومحلل قوی
مشروکل هر کلم مدر طمثست واصل کلم شاخی که او را
قنبط میگویند غلظ او اگر شست واخذ اراو ابطاء تولید
سودای کمتر است الا انکه صرا وکمتر نفاخ کراث
در دوم وخشک در اول وحرارت او کمتر از حرارت
فوتنج نهر لیست ونفاع الطف بقول ماکوله است
ودر رطوبتی فضلیه است زیاده منقوطات

ودر قوتی قابضه است ومقوی معده وجگر سردست
ومعین بر هضم وشهی طعام ومسکن غثیان حادث
از بلغم ومسکن نواقی وقیء ومسکن هیضه ومشد د
او عیه منی وقاتل او دست ملفون کرم وخشک اول
محیر الانهضام ومجفف رطوبات ومحدث جیع
وجیدست قلاح را هرگاه که بکاوند وزمان طویل بر آن
گذارند مشاء که در شهر ما ش تده بزنگ میگویند کرم و
خشکست منعش معده وجگر است معده را ردیست مقطع
وملطف اخلاط غلیظ ومخرج کرم از شکم ومحرک باه است
واحداث رطوبتی بلغمی سفید بشانه میکند از هر جنگاه
از قطیر بول حاصل میشود هرگاه بسیار خورند تقشیر
میکند از رطوبات فضلیه ومناسب امزجه حاره است

کرفس کرم وخشک در دوم خوردن آن پخته وخام مر
بول وطمث وشیر است همه واو معده را بهتر است
از جمیع بقول که مشاکل اوست انهضام او عسیر واخذ او
او خیر سریع است وباید که مقدم بر طعام بخورند محلل ریاح
ومفتح سده کبد است وطحال ومصدع ومضر است بصرع

وآبستن وشیرده ومضع را بصرع فی اندازد ومعده را
نافع ومسکن غشیان ومحرک جماع ونافع در نخرت وبایه
که در جائی که توهم کزدن عقرب باشد از خوردن کرفس
اجتناب کند از حکایت کزدن عقرب کسی که کرفس
خورده باشد اشدت بتشنیع کرفس کزیدن رطبه مرکبه
القوی است وغالب بر وبرد وبیس است واو بد واشبه
از غذا است واز نهایت که تمامی باید خورد وانکه او
عمل بسیار از کاهو میکند از حبس وتسویم وتخدیر ومنع بخار
از صعود بسر وموقوف داشتن غذا تا منهضم شود و
این خاصیت از نخست نافع است اصحاب زلق امعاء را
وصاحب اسهال وانکس که معده او شتمل نمیشود
بر طعام خصوصا که باسماق بخورند ودر وقبض است
از نخست آب او نافعست در خاف وبخور فم و
قلاع وکزیده محلل اورام حاره ومسکن ضربان آن
او رامست وبسیار خوردن کشنیز تیز مظلم بصر ومخلط
ذهن است اما کشنیز خشک که طبلی است بزبان عرب
شده ایوسته مقوی معده وعاقل بطن وقاطع نزف است

وهر زمان که بریان کنند نافعست خفقان کرم را ونافع
قی است وکشنیز خشک وتر هر دو کاسر قوت باه
ومنی است قُنّابری که در شهرهاش سبزه میکوینید
کرم وخشکست در اول لطیف وجلا وقطاع ومطلق
بطن ومفتح سده کبد وطحالست وبایه که مبرده وباید
که مبرده واکه از واطلاق طبیعت منحواهد در اسفیداج
بخوره ودر تعریف اسفیداج در آخر این فصل خواهد
آمد واما محرور در آب بپزد وباسرکه وقضبا واشبال آن
بخورد ودر وجلائی قوی است که بهق وکلف پاک میکند
وآب بیخ او هر کاه که در پنی بچکانند رطوبات غلیظه
از دماغ فرو می آورد بیدبون واورا مارچوبه میکویند
کرمست در اول معتدلست در رطوبت ویبوست
وبستان ارطبست وغذائیه او پشتر مولد منی و
محرک باه ودر بولست وغذائیه او متوسطست
میان قلت وکثرت ودر وبعضی جلاهست از نخست
مفتح سده وملین بطن است ونافع است در درد
پشت ومسکن کرده وهشانه است نافعست صدر

ورد را او را میخورند با گوشت پخته و گاو بارو غن
مطبخ کرده و بیری مطیب ساخته و از و خاکینه ساخته
محرور آزاد رو غ یا مانند آن بخورد لغت شلغم
گرمست در اول درجهٔ دوم ترست در درجه اول
اصل آن هر گاه که پخته بخورند هیچ چیز از جنس او غذا
مثل او نمی باید الا انکه غذای او غلیظ تر از معتدلست
پس باید که اصلاح آن بکلی طبخ کنند و خون متولد از و
متوسط است میان جید و ردی و شلغم منفخ و مغط
و مولد منی است و بسمن و در وقوت ملطفه است که
آن مدر بولست و بلین حلق و صدر و مسخن کرده و
پشت و نافعت در ضعف چشمی که از رطوبت بود
و موافق محرورانست الا انکه بسرکه پرورده باشد
و آب شلغم نافعت در خشرت اطراف حادث
از سرما و نافعت در نقرس و در مفاصل و سختی آن
آب برگ و رد و تخم شلغم نافعت در سموم بسل
پیاز گرمست در چهارم خشک در دوم مسخن و ملهب
و معطش و ملطف اغلاظ غلیظ و مقطع آن و منفخ

اگر دو نوبه بزند اندک غذا بدهد و پیش از طبخ اصلاح غذای
نیست نافعت کسی را که اشتهای غذای او بسبب
بلغم بسیار رفته باشد مصدع و مضر بصر و چشت
و بعد از طبخ مولد بلغم نافعت پخته آن معال
و خشونت صدر را و در پیاز رطوبتی فضلیه بسیار
که آن منفخ و منغط و مکثر منی است از یخست هر چند
خشکانیده میشود نفخ او مکثر میشود و تیزی پیاز طویل از کرد
و سبز از سفید و خشک از تر پیشتر است و خام از پخته
پیشتر است و پیاز تازه زنده میکرداند اشتها غذا اما
حدی که بوی او مشتهیست و مطیب طعام و برنده
زهومت لحم است ملین بطن و مسخن لون و اکثر اوقات
آب پیاز و عسل محدد و بصرست و پیاز مناسب محرور
نیست مگر پیاز مخلل مضر بصر نیست و پیاز را خاصیتی
در دفع ضرر میاه و ضرر باد سموم و بسیار خوردن پیاز
مولد خلط ردی و مفسد عقل است و مالیدن پیاز در
جلد نبت شعرست در داء الثعلب و طلای تخم
پیاز و آب سرکه بهق میبرد و آب پیاز در گوش

هرگاه که در گوش چکانند و منفتح افواه بواسیر است چون قیه
بآن تر کرده بردارد و اگر آب پیاز بر گزیده سک ریزند
نافع بود **نوم** سیر کرم و خشک در چهارم الی آنکه تجفیف
بدن میکند کرمی شبیه حرارت غریزی تحلیل ریاح و تقویت
آن میکند تا حدی که نافع از تولد قولنج ریحی هرگاه که مستعد
آن او مان کند بر سیر و سیر مطلق بطئ و مدر بول و منقی
منی و مطمث است لیکن قاطع عطش کاذب حادث
از بلغم متولد در معده و پست نافع است در دریشت
و درک کند عرق و محرک لون و منفتح سده و ملطف
اغذیه غلیظه و مضعف بصر است پیش از پیاز بهتر است
تحلیل و شدت تجفیف و خدر او از کمتر و از پیاز بدبو
بد و از غذا چون پخته تیزی او میرود و غذا صالح
ضرری سیر بد و سیر پخته را رديت هست
القرع برون آورد و طین بطرانست و سرفه کهنه و جمیع
امراض بارده و داء الثعلب و درد دندان که از سردی بود
نافعست و سیر قائم مقام تریاقست در گزیدن زهرها
و نافعست در عرق النساء هرگاه که با آب سیر نقطه کنند

و نافعست در عض کلب هرگاه ضماد کنند **کراث** کند نا
کریست در سوم خشک است در دوم تصدیع و اظلام
چشم در وکمه از سیر و پیازست بطئ الانهضامست
معده را بد و مولد کیموس بدیست در وقبض الکست
کبآن حابس جریان دست ملطف و مقطع اخلاط
ازجه و محلل ریاح غلیظ است از بن چند نافع است اصحاب
بواسیر را هرگاه که چند نوبت در آب بزند بعد از ان
آب سیر در ان ریزند و در زیت مطبوخ کنند و
تضمید کراث بر بواسیر نافعست و عصاره کند نا
باسرکه و تراب کنند قاطع رعافست و تخم کند نا
هرگاه که بریان کنند و مخلوط کنند با جبن الآس نافع
باشد و در زحیر و اختلاف دم حادث از قبل معده
و هرگاه که کراث با جو بپزند نافع باشد ربو حادث
از اخلاط غلیظ را و کراث محرک باه و منفط و معین
بر اکثار جماعت مفرق و مجفف شهوات و ادمان
کراث مصدع و مظلم بصر و نماینده خوابهای بد است
و نافع صعود بخار او از سر بسرکه و دیگر حواس انجرقات

وکراث مدر بول وطمث است ومضر در قروح کرده
ومثانه است قاطع جشای ترش است وتخم کندنا قطران
اگر دود کنند کرم از دندان بپندازد ونشستن در
طبخ آن نافعست در صلابة رحم فجل تر بزه کرم و
غلیظ وطویل الوقوف در معده وبطی الانحدار ومتعفن
ومعفن غیر است ومحدث غثیان وجشای متعفن
وچون بامری پیش از طعام بخورند تلیین شکم کند و
غذای او رویت بسبب حرافت متقطع ماده بلغم
معده وقریب آن ومنقی آن بقی ست وبحرافت
مدر بول ومنقی کرده ومثانه ست ودرق آن
درین افعال ضعیف از اصل اوست ولیکن تشبیه دهنها و
هضم در ورق پیش از اصل اوست وتربزه بهاری
نازک لطیف باضمست چون سائر بقول ملطفه با
تیزی کسیر انجم که جهة زمستان نگاه داشته اند قوت
بر هضم طعام ندارد وگفته اند که فجل کاجکی خود هضم
شدنی یعنی هضم غیر از وبعید ست وفجل سخته نان ست
در سعال قدیم وغذای فجل خام بیش از غذای فجل

پخته است ومتولد میشود از فجل خام ریاح غلیظ نافخ
جدا خصوصا با غذیه غلیظه مثل کشک باد مولد ریاحات
نه در اسفل بطن بلکه در اعلاء آن واز پخت گفته اند
که ادمان فجل مصفی حواس ست واین تصفیه بآنست
که بخاری گرم از وصعود میکند وترطیب فضول
حواس میکند ودرق آن منفتح سده طحال ومزیل یرقان
حادث ازین سده ومحدد بصر ونافع درد گوش از
برودت ورياح غلیظ ومزیل سبزی حادث از جلد
از ضرورتیه است وتخم او درین افعال اقوی از وست
وهرگاه که تخم او با کندش طلا کنند بهق اسود پاک کند
ومختار از فجل باریکست که بزرگ نشود وبسیار خوردن
آن محدث مغص است ودهن فجل لطیف ومحلل
ومسکن درد گوش است که از برودت ورياح غلیظ
حادث شود جزر گرمست ودودم ترست واکل
غذای او لمته از غذای شلغم است واکل آن خام و
پخته هر دو مستعملست عسیر الانهضام ومدر بول وطمث
وتخم او در تحریک باه اقوی از وست وگرد سینه و

شش را مضرست و موافق محرورست کثیر القشح
و بطئ النزول و مسخم کرده است و او را اخراق نیست
هست و بایه که اول چند نوبت در آبهای مقدد بپزند
و آخر با گوشت و اسفیدباج با ادویه حار پزند
بری دسته مطیب ساخته بخورند خوشگوار بعضی
گفته اند که گرمست و گرم تر از هلیونست و رطوبت او
کمتر از رطوبت هلیونست بعضی گفته اند معتدلست
در حرارت و برودت نزدیک دوم و بعضی گفته اند
سرد و ترست و بعضی گفته اند سرد و خشکست و دور
نیست که او را اصناف مختلف الطبایع بحسب اختلاف
بقاع و منبت باشد و مشهور از آثار کنگر آنست که
او گرم و منعظ و مبسی و مربول و مسخن کرده و مطیب و
پروان می آورد خلط غلیظ که در اویه است و اکثار از
کنگر مصدع و موجد نفاخ است سداب تر او گرم و خشک
در دوم و بهتر از جمیع بقول طرد ریاح از بدن میکند
و انفع او ویست امعی سفلی را و کسی را که قولنج
عارض میشود خوب نیست معده را و کسی را که زود

صداع میکند و خاصیت او تخفیف منی و تسکین شهوة
جماعست مربول و ملشت و مقاومت با ادویه
قتاله میکند هرگاه که سداب پیش از ادویه قتاله خورده
باشد بصر تیز میکرداند و بوی سیر و پیاز از دهن میبرد
تحلیل اخلاط غلیظ لزج میکند کبر گرم و خشک
در دوم و بعضی گفته اند در سوم در رطوبت ملطفه
هست که ساویت در شاخ تر تازه او در ثمر او که
آن را ثفا الکبر میگویند و تخم او غذائیه او اندکست و چون
اشتداد غذا ضعیف شود یا باطل شود کبر اثامت
و احیاء آن میکند و کبر مطلق است خصوصا
طاهر دافع بلغم از معده و امعاء و مفتح سده و کبد و
طحالست خصوصا مخلل و در کبر تلخی و تیزی هست
که با آن ملطف و مقطع است و بعضی هست که با آن
مقویست و تیز او استفادتست بحسب تفاوت
مواضع و افعال متفاوتست در کمال بحسب تفاوت تیز
و اطلاق و تلخ در رطوبات معده را پشتست و اطلاق تلخ
در رطوبات معده را کمترست ثبت کرست از دوم

تا سوم وخشکت از اول تا دوم در پشت رانافع است
بهر چون که اوطبع ایشان پرنه شیر زیاده میکند و شکم نرم
میکند و اورام بارد کا و تحلیل میدهد و خشکت پشت است
و تخم او خاکسته او نافع است در ریش سپ پرسیدید
خصوصا در اعضای تناسل صعتر ارم وخشکت او سوم
طارد ریاح ومعین بر هضم وملطف اطعمه غلیظه و
مسرع انهضام ونزول آشت مدر بول وطمث
ومعده بهست ازین جهت مصلح اطلام بادر وجست
کرشت کرست در اول خشکت در آخر دوم واو بیا
لیف بیاست ورق ندارد وگلی کوچک دارد در
وعضوست بهست مقوی معده وبکر مفتح سده ومدر
بول ومخرج فضول مضره از عروق وناقع در تمیات مستعاد
باقی قول ابصره والبستانیه بقول بربه لایق غذا نیست
مستعمل بطریق مداویت عنب الثعلب سرد وخشکت
در دوم تمر آن که عنب الثعلب اسم آن نبات شده بسبب
وجود آن نبات شده مدر بول ومنقی کبد وکرده ومثانه
شاهتره معتدلست در گرمی وخشکت در دوم و

بعضی گفته اند سرد وخشکت در سوم وبعضی گفته اند
سرد وتر ست در اول مقوی معده است خصوصا که
با سرکه خورند مقیم ومحرک اشتهاست فوتنج مهری گرم
وخشکت در سوم مدر بول وقاطع قی است مطلق
بهست وفوتنج جبلی محدر براز ومخرج آنست ومخیز
سقمونیا وحاشا وزنا مطلق بطئ ومحدر فضل ومدر بولند
وحاشا وزنا مانعست از ظلمت بصر وبهروه مسهل خلط
بک الجره هرگاه که پزند وبخورند شکم نرم کند و
باد ببرد وادرار بول کند واگر بزند با گشک جوشانده
برنفث فضه که در سینه است دارزیانه علی الانتفاع
وردی الغذاست ومدر بولست توابل وابازیره وکرویا
ابازیره واطعمه وادویه مذکوره سبب استعمال
وابازیره واطعمه وادویه مذکوره در دیگ پخته است تا
طبیعت اقبال کند بآن وهضم آن کند مثل انکه در
غذای پخته ومثل کرده وفلفل می اندازند در دوم انکه بوی
نامطبوع در غذا نباشد وتطیب آن خواهند مثل
اندانتن آهن پاره با گوشتی که زهومت داشته باشد

سوم برودت غذاست که بآن چیزی میسزند که تعدیل آن
کند مثل انکه کرفس یاست می پزند چهارم غلظ غذاست
که بملطف آنرا می پزند مثل کوشت کاو که سیر با آن می پزند
تا انهضام آن یابد و ملطف تمام شود پنجم رطوبت غذا
که با اوجائی مفتح می پزند تا در عروق ضیقه تواند رفت
و با قاصی بدن تواند رسید همچنانکه زیره یا برنج می پزند
این پنج غرض یا بنفراد یا اجتماع ثانی یا غیر یا بحث ترکیب
ادویه یا اغذیه است اما مقدار آن بحسب متعارفت
و مشهورست حاکم در باقی تحقیقست از حال موجوده
مقتضیه جمیع و علی کل حال ادویه آنمقدار تبع نباید کرد که
طعمی مفرط در غذا پیدا شود که مفسد غذائیت غذا شود
و اما کامه و ریحان آنرا دوام نباید ساخت بلکه هنگام
آن از برای اصلاح ادامست مثلا دوم مطبوخی چرب
مثل آب کوشت چربست کامه با آن حاضر میکنند تا بیشتر
آنرا اشتهای اکل چربی سبب تقلیل اکل نشود و حکم فلافلت
همین است طبع نمک و کرم و خشکست در دوم جلا
و تحلیل و قابض است پس تخفیف او قوی است مانع از

اسراع خفوذست آن بخون و معین بر هضم طعام
و مذهب وخامت و بد کواری طبیخ و ملطف آن و
محرک اشتهاست و اکثار از نمک محرق دم و
مضعف بصر و مقلل منی و مورث جرب و حکه
و نمک موافق کثیر الرطوبات آ و لاغر از مضرست
و همه اصناف نمک مسهل بقی خصوصا نفط و نمک سیاه هندی بهتر است از سایر
بلغم و سود او دافع ضرر نمک چرلی و شیرینی و حمام
مرطبست خل مرکب از دو جوهر مختلف عارض و باد
و جوهر بارد و یبوست ازین جهت دافع تشنج
شدت غوض مضرست باعضای عصبانی مانع از نضج
مواد قامع دم و مطفی صفرا و ملطف و مقطع غذا و
غلظ غلیظ است و مضرست باصحاب سوداو برودت
مزاج و سعال و ضعف عصب مقلل منی و مهزال بدنست
و اصلاح مضار او از بدن اسفیدباج و نخود آب چربست
بورد کرمست در آخر درجه دوم خشکست در اول سوم
مجفف و ماشف بلغم معده و ملطف اغذیه غلیظه

وقاطع لزوجات ومانع از اجتماع بلغم غلیظ در معده ورواج
از پخته نافعست کسی را که قولنج عارض میشود یا کرم در امعا
او متولد میشود مسهل بطن و مغثیات شتها و مطیب کیست
ونجاصیت نافعست در درد ورک بشرب وحقنه
فلفل کرم وخشکست در چهارم مقوی معده وهاضم
طعام ومانع از تولد فضول غلیظه از اطعمه است
بدون می آورد فضولی که در سینه اصحاب ربو سعال
ترشح مرق دم ومحمر لونست خاصی ترش میبرد دو
قطع غذای غلیظ میکند واورا مهیا بهضم میبارد وسر
رباح میکند وموافق محرورنیت خصوصا در تابستان
ودافع اوجاع سرکه ومیوهای ترش وربوب این میوهات
وداروفلفل مثل فلفلست در آثار تسخین او کمتر
فلفلست دارچینی کرم وخشکست در دوم لطیف
درغایت لطافت وشدید التجفیف لهذا شدید التسخین
نیت ملطف غذیه غلیظه ومعدآن از برای انهضام
ومقوی معده ونافع از کثیر امراض آن ومفتح سده جگر
ودربول وحمث ومعده بصرست نافعست کسی را

که ربو باشد یا در سینه او فضول غلیظه باشد وکسرکه
کرنده کرنده بیخ وکسر رباح دارچینی بفلفل وامثال آنست
بلکه در بدی رطوبتی باشد بیشکی منفعت ازین جهت
معین بر لفاظت واما قرفه در آثار مثل دارچینی
ضعیف الفعلست واورا عطریتی وخاصیتی در تفریح
هست غلنجان ناضم طعام وکاسر رباح ولطیف
وموافق کیست که اورا قولنج ریحی بسیار میگیرد و
وجای حامض دارد واو کرم وخشکست در دوم
مطیب نکهت ومقوی معده ومعین برباه است
کرنه پایسه سرد وخشکست در دوم وگویند یابس
در سوم شان او آنست که موقوف دارد غذا در
معده ونگذارد که سخت رسوب تا تمام شود بهضم آن ازین
جهت نشاید که کشنیز بسیار بخورند غلیظ انگیزند وبسیار باید
ریخت در طعام که قی بر وغالب باشد وبا افاویه سینه
باید آمیخت وکشنیز کم باید ریخت در طعام صاحب
ربو که محتاج بقذف فضولست وهمچنین کشنیز مناسب
صاحب بلاوت ونیاز نیست وامراض بارده مطلقا

دماغی خصوصا کشنیز و آن مناسبیت و در آن
حال که کشنیز نافعست او را بتنها استعمال نباید کرد بلکه چیزی
از قوابل ملطفه مثل زیره جمع کنند و کشنیز قابض بطن و
مسکن التهاب معده و دوابع آنست مکون کرمست
در دوم و خشکست در سوم ملطف و طارد ریاح
و محشی و ناضم طعام و مدر بول و مجفف معده و حابس طبیعت
مستطلقه از رطوبت خصوصا منقوع در خل مقلو و مکون
قاطع نزف و رعاف و نافع در مغص و در عسر نفس
حادث از رطوبت و محلل اورام نشین است و
اکثار از اکل آن و شتن رو و آب ان مضره و جهت
و مکون ملایم سرکه نیست بلکه طارد اسپیدباج و مخدر آبست
سعتر کرم و خشکست در سوم نافع سموم حدا
طارد ریاح و مشتهی و منقی معده و امعا از بلاغم غلیظ
و ملطف اطعمه غلیظ است و هرگاه که با سرکه بخورند بر کوم
غلیظ تلطیف آن کوم میکند و لذیذ میسازد آنرا و
سریع الانهضامش گردانده و ادرار بول کند و در دوره دوا
نافع بود انجدان کرم و خشکست در سوم غلیظ انجرم

و بطی التوقف مخشن معده و مجفف رطوبت و ملطف
طعام و مدر بول و محدر طمث و مغیر رایحه نفث پس
باید که خل او استعمال کنند جرم او تعجب کرده اند از انجدان
و دارچینی و زنجبیل و اشنه غاز و سبب تعجب آنست که هریک
ازین چهار دوا تحلیل نفخ حاصل از اغذیه نافخه میکنند
و خوه تولید انرا کی نفخ میکنند شبیه بخار که معین است
در انفاظ و مسخن کرده و نواحی کرده است پس محل تعجب
نیست ابزار انکه در مثله غیر دارچینی رطوبتی فضلیه ایست
که در عروق مستحیل بریاح میشود و دارچینی لطافت
خواص میکند تا اقصای عروق و رطوبات محصوره در
آزا احاینج میکند و انجدان مقاومت میکند باسموم
و نافعست در دوره مفاصل حاصل از برودت و حابس
موادست بخلاف اگر ضماد کنند بر بدن از خارج و مثل
انیسونست در آثار اصل آنکه محروث میگویند شبت
کرم و خشکست در سوم نافعست در مغص حادث
از ریاح و بلغم و مولفه متولد از امتلا و سوم هست
رعفران کرمست در دوم خشکست در اول ناضم طعام

ودوایع معده بعضوصت ومقوی جگرست دماغ را
خوب نیست واشتهای بردازین جهت تطیب طعام
بانک آن میاید کرد وخاصیت زعفران تحسین
وازاله غم نفس وتقویه قلبست وتفریح
در سوم معده رادر وبطی الانهضامست جالینوس
آن ومحرک اشهاست شیرینبل کرمست ودرسوم خشکست
در دوم ودر طوبتی فضلیه چیست که بآن زیاده میکند
ورنجبیل مابین طبیعت وناضم طعام وملطف مرارغلیظ
وطارد ریاح ونافع وغلظت بصر حادث از رطوبة دماغ در
رطوبات معده جمع شده از میوه ای تر مثل خربزه هست
ودارفلفل در مزاج ونفع در امراض باردة قریب بفلفل
شیرینبتر کرم وخشکست در سوم تر ومقطع بلغم و
جلاء ونزنده باد ناو قاتل کرمست واگر طلا کنند بر شکم نافع آن
در انقلاب نفس مغصت شک کرده ومثانه است
مدر حیض است وچون در سرکه خیسانند وخشک کنند
وسحق کنند ودر پنی کنند وبنفس کشند لقوه را نافع بود
کمیخ اصل وخیره وکامه آنست که آرد جوهر شبیه قطر

درکاه دفن کنند چهل روز تا مشکرخ شود وتکرخ زبان شیراز
بوزکت وحقیقت آن تعیرست در رنگ وبوزنگ
میل بسردی میکند وبوی میل بعفونت بعد از تکرخ
در شیر خوبیانند واز توابل وابازیر آنچه خواهند باو اضافه
کنند ودر آفتاب بپرورند وطبیعت آن طبیعت آن
چیزست که بآن خلط کرده اند وکامه بآن منسوب میباشد
کامه کپسر وکامه انجدان وکامه شونیز وغیر آن کسیکنند
ازنمک وعفونت مزبه کرنی وخشکی وحدت و
همه اقسام مقطع وملطف ومشتهی طعام ودافع فضول
باسفلست لیکن همه معطش ومسخنست هرکاه که اورمان
کنند اما ورد وصبر وبو یعنی ریچارها وبویرودها وسبزیها
پخته مثل شلغم وسلق است که در تشیا مثل سرکه وخمور و
وسماق وآب سیب وآب ریباس وماست اند ازند
وهمه معطنی ومبرد ومناسب محرور واوقات حاره است
وانچه ساسه که ساخته اند مبرد دست ومغلظ نیست
وانچه بامیوه ای ترش ساخته اند مبرد ومغلظ ومطفی
صفرا وخون وحابس شکم ومحرک ریاح ومضر سینه و

شش و شانه و رحمت اما مخلات از سرکه کب لطافت
در دکرده اند و مخلات یا بقوت و اصول بقول شارح اصول
شلوپاره و شلغم با لحم لطیفه رطبه مثل فروج و پاچه غزاله
رطبه کوچک که میزند با سرکه یا بقول و بابزیره و
این مطبوخ چون سرد شد می بندد و آنرا قریص میکونند و
آن مناسب محرور مزاجان و محرور کبدان و شدتهای
گرم و اوقات حاره است و مطفی دم و مقطع بلغم
و مضر به دایان و ضعیف معصب و خشونت صدر
و اما لحم غلیظ همچون گوشت گاو و گوساله که بعد
از پختن در آب و نشف مایه ازان در سرکه می نهند
با بعضی بقول و بابزیره و آنرا طعام میکونند تبرید مثل
قریص میکند و موافق محرور نیست همچون قریص و اما
از قریص است و موافق مزاج بارد و اما اضداد بارده
و اما بچه مرغ شکم پر از بقول حاره مثل ثبت یا بقول
بارده مثل کاشی بعد ازان چون قریص پخته و آنرا
مخصوص میکونند آثار و افعال او قریب بآثار قریص است
الا مخصوصی که از گفته بچه و بقول حاره مثل سیر و سداب

شکم او پر کنند که آن مناسب محرور نیست مناسب مبرودست
و سرکه که ازین اغذیه مصفی میشود آنرا آنال میکونند و قریص
و طعام و مخصوص همه اغذیه محرورست و کسی که
طعام در معده او باصطراق فاسد میشود و صاحب
جگر گرم و کلس که اشتهاء او بسبب حرارت رفته و
اما اصول بقول و بقول مخلله پس کبر مخلل ملطف طحال
و مفتح سده و مسخن و معشر نیست الا اندکی خیار
مخلل مبرد و مطفی است جداء بهر چند ترش تر و کهنه تر
در تبرید و اطفا قست الا انکه طویل الوقوف در معده
بصل مخلل محرک اشتهاء است جداء چون ترش شود
اسرکه او را تعطیش و صعود بسر میماند ثوم مخلل و بصل
مخلل که در شهر ما شنگ میکونند بهر دو مناسبه در دیت
شوم میل بتخلل پیدا کند و بصل از زیاده الوقوف در معده
شلجم مخلل مشابه اکثر مخلات مبرودست لیکن مشتهی
نیست باذنجان مخلل در مخلطات از بابزار تریک تر
و ترش در طعم او اشتهاء غذا زنده میماند و جمیع کامهای
شور و مخلات ضابط کسر اکه او طبق خشونت و شور

خاصیت کسی را که در حلق خشونتیست مستعد جر
وحکه وسیغه است وجمیع امراض حادث از احتراق
خون وفساد آن فی المزمنات مربی چیزیست که در عسل یا
قند بپرورند و با عسل یا قند مخلوط نشده و آن انبج چیزیست
که در آن شیرینی که بپرورند بان مخلوط شود و انبج یا
از برای تقویت معده میخورند یا از برای تطیب نکهت معده و
از فضول و رطوبات باقیه از غذای متقدم مثل زنجبیل
مربی که بهر دو اثر دارد از برای تطیب نکهت میخورند مثل
کلقند یا از برای تقویت باه میخورند مثل مربای کزر
یا از برای لذت صرف میخورند مثل مربا کدو و خلر
نافعت معده را که در رطوبات بلغمیه بشرط آنکه
بخورند نیک بجاوند و مناسب محرورین است خصوصا
در گرمی هوا و سکری اضعف از جهت اهلیله
مربی وانبع معده است و مقوی آن و مسکن قشار و از معاه
فضول رطبه بازمانده از هضم از پخته او مان اوسط
شیب است و محسن لون و بوی صبر را و اصحاب سو
متولد از بلغم را نافعت و همیز آثار دارد کلیه مربی الا

اگر اضعف از اهلیله است و اطریفل صغیر اقوی
از اهلیله است درین افعال الا انکه اطریفل مقلل منی است
تنبیه مربی عسیر الانهضام و بطی الوقوف در معده است
واگرچه عسل اکثر غلظ او میبرد و اگر ادویه ملطفه مثل
زنجبیل یا نومزج کنند تسخین معده کند و پاک کند از
رطوبات و سدتهی و ناضم و مطیب نکهت و نافع
درد معده باشد زنجبیل مربی قوی الحرارة و مسخن معده
و جگر و ناضم و جالی و نافع از برهم و بلغم غالب بریه است
خطاقا مربی کرم و ترست و نکهتر از زنجبیل است
مسقط اشتهاست منی را زیاده میکند زیادتی بیار
هرگاه که ادمان کند جزر مربی نافعت در ضعف
کرده و باه را زیاده میکند قلقطم مربی در آثار همچون جزر
مربی است کدوی مربی لذیذ است و نه بر حرارت او
رداتی مترتب است و نه بر برودت او ازین جهت
او را از برای صرف لذت میخورند سفرجل مربی
مقوی معده و نافع در قی و هیضه است سیب مربی
مقوی معده و قلبست بنفشه مربی ملین حلق و مسهل

سعال وطین بطن است الا انکه مرخی معده و
مسقط اشتهاست وکثرت بول زاید در حفظ ونافع در قالع
ولقوه است [illegible] مطیب نکهت وقامع صفرا
ومزیل بکواری غذا ومعین بر هضم است وجمیع مرکبات
هر اثر که دارند از ترنجبین است وانچه با آن تربیت یافته
از عسل وافاویه یک دوم غذای بیوست وماکول از حیوان
یا خزه اوست الا یا فضول او مثل شیر [illegible] اجزای حیوان
اکثر آن در استعمال اکثر مردم کوشت وکم اکثر و
اقوی انواع غذاست ورغذائیت ازین جهت جبرانها
که اغتذای بلجوم میکنند مثل سباع اقوی از غیرند وهمچنین
از اصناف مردم عجمی که اکثر اغتذای ایشان بلجوم است
مثل ترک وعرب اسجع واقوی از غیرند الا انکه بهضم لحوم
بقوت ناضمه اصعب از نباتات ازین جهة مرضی را
سبب ضعف قوی وعدم احتیاج ایشان بغذای
کثیف قوی از جمیع لحوم منع میکنند الا کاهی را که
الاهضام قلیل التغذیه باضافه با سایر لحوم و لحوم غذای
اصحاء اقویا کثیرة الکلد والتعبت وغیر ازین طائفه

متحمل ادمان او نمیتواند بود از برای انکه لحم دیت که منعقد
ومنجمد شده چون منهضم شد بکمال متحیل میشود اکثر آن بدم
وفضلیه ارضیه اوکمت بغایت وجمیع لحوم باضافه
باین کرم وترست بسبب تولید دم بسیار الا انکه مراتب
حرارت ورطوبت ولطافت وکثافت آن مختلفت
وسبب اختلاف چهرست اول اختلاف نوعیت
وصورت حرارت مثلا بیش از رطوبت اوکمتر
از کوسفندست دوم غذای کوسفندی که کیاه خشک
میخورد مثلا رطوبة اوکمتر از کوسفندیست که علف
میخورد سوم حیوانی که در باغ میان فواکه میباشد ارطب
از حیوانیست که در براری وکوه میباشد وحیوان قربه
ارطب واغذا از حیوان لاغرست استعداد تعفن
درخون متولد از و پشتر و لاغر فکس ولا اینست و هر
حیوانی که بیش اصنافی وارد ماده حیوان مادر سیده واز
بهترست مثل شتر واسب وکاو و هر حیوانی که ربوبة
پیشتست کامل الدن در فربهی بهترست و لاغر هم
از همه حیوانی ردی و قلیل الغذا است و رضع

قریب العهد بولادت از همه حیوانی کثیر الفضول است و
التعفن است و بهر کوشت که خواه از مزاج اصلی
و خواه از تغیر و تعفن ردیست و بهر مطبوخ از لب از
بکب و مشویت و بهر لحم که اصلب و الکف است
انهضام او اضعف و ابطات و بهر لحم که لین و الطف
انهضام او اسهل و اسرع و بهر چند لحم اصلبت چون
نیک منهضم شود تغذیه او بیشتر است و نسبت لحوم
کامل بلحوم نیم پخته همچون نسبت لطیف بکثیف و
از سینهٔ حیوان تا سه بهتر از سینه تا قدم و حیوانات
بسته فربه کرده فضول او بیش از حیوان مطلقه رایضه
و لحومی که او را بنمک و تقدید نگاه میدارند از لحوم
و بیوست و رداءة میکنند و حیوان ماکول لحم است
مواشی و طیور و سموک و بهر کام مذکور و سنی مشترک
و قلی لحم در رو فن مغلظات و طبخ آن در حموضات
ملطفت [illegible] اقرب آن بمزاج انسان و
ملایم تر همه آنرا کوشت میش زشت اصحاب سودا را
نافع و زاید در منی است و بعد از جوان اصحاب افزود

اصلب

اصلبت

حاره راه و بلدان و اوقات حاب نافع است و
اصلاح کوشت میش بنخبتن در سرکه و خورده و دفع
و امثال انسات و اصلاح کوشت بز پختن با بنفشه
و کزره و شلغم است و باهر کوشت و بعد از ان از فول
و فواکه مناسب مصلح آن کوشت باید خورد بعد از
کوشت میش مثل سیب ترش و با او مثل خیار
فلفل و بعد از کوشت بز انکور و با او پیاز فلفل
کوشت گهره علف خوار موافق جمیع اصحا در همه ازمان
و بلدانست و کوشت بره احر و اطیبت و فضول او
اکثرت موافق کسیت که از اعتدال مایل ببرودت و
رطوبت باشد بقرد فحل کوشت کوساله در جودة
و سلامت از عیوب و ملائمت با اکثر بابس ثانی
کوشت میش است و کوشت گاو با ضانه مادیکوشت
مایل ببرودت و یبوست ثانیه مناسب کسیت که از کثرة تعب
غذای لطیف ابدا نزاد و زود مستحیل و محترق میشود و ادمان
آن مولد امراض سوداویه خصوصا در مستعد از آن
امراض و محرور و ممتلی میشود بکوشت گاو و بخصوصا

همچه شتر ارنا، اوکوشت
مطبوخ عوام میشود

مرق سرد شده آن غیل و جزور کوشت اب و شتر نا
کوشت کاوست در غلظ و تولید و شتر کوشت آن
بغایت طیب و سخن است بز کوهی مراد از بز کوهی
کوسفند کوهیست جمیع آن اگرچه در عرف عام اصناف
بیاراست مثل آهو و خیران و او اشبه کوم صیه
بانسان و الذات و نشاید که آز اباسه که وحوضات
پزنه از برای انکه تخفیف آنرا و آنت در استحاله بسوا
ارنب کوشت خرکوش گرم و خشکست تولید
خونی غلیظ در دناک سوداوی میکند قسلم می بندد و بول
میراند و او موافق کسیست که محتاج بتخفیف باشد مثل
مستسقی و ضارست کسی را که محتاج ترطیب و تسخین
مثل مدقوق ظبی وحشی خرکور بغایت کرم و غلیظ
قربه آن مطیب بابازیر ملطفه مناسب کیت که تاشکی ازدا
مفاصل و ریاح غلیظ بشرب کاو کوهی بهتر آنست که کوشت
او ترک کند خصوصا انچه در گرما از جای گرم آب صید کند
از برای انکه مار میخورد و سخت تشنه میشود و آب بسیار خورد
از ترس سرایت زهر و فضول آن بدل و کوشت کاو کوهی

و مثل این احوال بسیارست که میکشد و این کوشت
مطلقا غلیظ و ردیست و اصلاح آن بشدت تهریه
و کثرت چربیت ثعلب کوشت روباه شبیه بکوشت
خرکوش است در آثار و بیوست مغز روباه میرنت
بر ستن و دندان کلب جبلی پازن کوهی در آثار مشابه
کاو کوهیست سبع کوشت درندگان همه
عسیر الانهضام و ثقیل سب در دو پیچیدن نافت
ثعلب کوشت خارپشت بد و اشبه از غذاست
نافعست در جذام و سل و تشنج و در وکرده خصوصا
که خشک و سحق کنند و بخورند و کوشت صید همه روی
انحطاط است و بهتر از همه کوشت آهوست طیور
طیر مطلقا اخف از مواشی است و خون میتولد از
ارقست و فضول آن مکمرست مرغابی همه غلیظ و
زحیم است بطی الانهضام و کثیر الفضولات و آنرا
خفت طیور هوائی نیست و طیور نیز همچون مواشی
هر جند بچه او نزدکتر کوشت او صلب ترست انهضام
او دیر تر و صعبتر و تغذیه او پشتر و هر خند کوچکتر لطیفتر

انهضام اوز ودیر و سهل ترست و تغذیه او کمتر
اسرع طیور اهلی در انهضام و اصلح آن از برای غذا
دجاجت پیش از انکه بیضه بنهد و خروس پیش
از انکه بانگ بردارد و مرق مرغ خانگی و خروس
هر دو چون ساده بی توابل بخورند تقدیر فضول بدن
بکند و معده ملتهبه ازین مرق باعتدال آید ازین جهت
شب این مرق بعد از سموم حاده مثل فرسیون و بعد از
گزیدن حیوانات حاد المزاج مثل زنبور نافع و مسکن است
و گوشت دیگ دجاج مولد امی محمود است و مرغ
پروار کثیر الغذا است تا حدی که گاه کثرت تغذیه او منقلب
بتکثیر فضول میشود و هر گاه که قوی نباتیه بدن کامل الصحة
نباشد یا مقدار ماکل زاید باقتدار قوی آکل باشد و مرق
دجاج مولد دم محمود و مقوی شهامت خصوصا که سکنجبین
مرغ از سیب و به و انار غشته بزنند و نقاع دکشنیز
با این مرق بزنند و این مرقه مرتب و مسمن است تبرید
در شدت ضعف و کثرت و قلة تابع مرتبه سمن
آن دیگ دو جامه که این مرق پخته و دجاج اگر چه

لاغر باشد ترطیب او پیش از طیور وحشی است و خروس
چگاه که با نمک بسیار و کم دلباب و نخود و شبت و
بسفایج نیم کوفته و مغز فستق و اله بزند و بخورند فرود آورد
از بدن فضول غلیظه [illegible] و خروس [illegible] جودت غذا شبیه
دجاجت تیهو اخف طیور و حشیه همه بهتر همه در کم
و تغذیه کسی را که احتیاج بتلطیف تر باشد تیهوست
مزاج در احکام مثل تیهو یا قریب به تیهوست و قلیل
الفضولات مثل او و تسخین ظاهر معتدله ندارد دراج کبک
انماط دراج و تیهوست قوی الغذا و ممسک البطنست
و کبک دراج و تیهو اصحارا و اقویا خصوصا صحاب
کروتعب نشایه که بران مداومت کنند دعوی غذا سازند
از برای انکه این طیور بسبب قلت رطوبت جوهری و قلة
فضول و لطافت جوهر هر گاه که ملاقی قوت حرارت غریزی
و تعب شدند بسرعت محترق میشود و صنفی از سوداء
حادخبیث از احتراق ایشان متولد میشود اما ضعفا را مثل
ناقهان و به ان کثیر الفضول را مثل مستسقیان بغایه
ملایم موافقست بلکه غذای ایشانرا اوفق انیز کوم نیست

محرور را با سرکه و مبرد را با نخود و فاویه و مرطوب را
کباب باید خورد و بپرهیزد ماش دمه تکه یا کله میگوسفند
اگرچه سریع الانهضامست ردی الغذا است امانه
او هرگاه ساده پخته باشد کم او را سفید باج میگویند
قولنج زا نافعست اما در قولنج هم اقتصار بر مرق و ترک
کم کند از برای انکه گوشت او قابض و شپش کند
بزرگست کبوتر اخفاز مخلفست و حرارت
او کمتر از حرارت مخاف و رطوبت فضلیه مخلف پیرست
و ازین رطوبات خونی مشتعل متارع باحداث حمی میشود
خصوصا خاکی پرواری و مصلح آن سرکه است محرور را
و با نخود و نمک بخت مبرد را معتدل کنجشک کم
و خشکست و محرک باه و منعظات خصوصا مخلف
کنجشک و مقشر کنجشک و خصوصا که از گوشت کنجشک
در زره تخم مرغ در روغن خاکیه پزند و کنجشک موافق
مبرد و دست و مطمئنه کنجشک زودتر از کباب او
منهضم میشود و بایه که گوشت او را استخوان باز کنند یا
با استخوان خرد بکوبند و نیکو بپزند تا صدی که سیج شما

نتواند کرد ماهی اصناف معتدل الجرم سفید رنگ
خیز دهیم که ماوای او آب صاف و شکریزه باشد
و ماهی کپور الجثه اغذا و انهضام او از عسرست و جمیع
اصناف سمک سرد و ترست موافق مرطوب و فربه
و مبتلا با مراض باردهٔ غیست و موافق دقوق و محرور
را امراض صفراییست و بهتر بنوجه که کباب بعد از آنکه
در روغن برشته و انچه بخمیر آلوده میکند در روغن
برشته میارند دیر گوارد و بطی الانحدارست و ماهی تازه
بازوجست و قدید بلوحه بهرد و معطشست الا بنزا
بهتر چلوه جلد حیوان شیر خوارست و جلد او
و خشک مولد خلق زجبست که تولید سده میکند فاسع
اندام پاچه حیوان و گوش و لب همه ضعیف الکرانه
و قلیل الغذا اند و پاچه بز غالبه محمود الغذا و موافق زانفست
روس کله غلیظ و کثیر الغذا و عسیر الانهضامست و چهز
منفخ میشود و کثیر الدم و بغایت قوی و مولد منی است
مغز سر دوتر و زیهم و مطلق معده لزج و بطی الانحدار
و سریع الفسادست پس از همه غذائی با قابل مثل او چه جود

مخ الفخذ مغز قلم لذیذتر از مغز سر و چرب تر ست قریب
باعتدال مائل بحرارت و مکثر منی ست و بسیار خوردن
آن مرخی معده است بطان سرد و تر و کثیر الغذا
و بلغمیست و غلیظ و ببطی الانهضام و مناسب
جگر گرمست و خصیه شبیه بتانست و رداءت
پشت و هر جزء از گوشت که نزدیک آن سفید است
مولد بلغمست عین و چشم حیوان حرارتی اند کی دارد
لب از زبان اخف اجزای کله ست کثیر الغذا
سکنبه و روده غلیظ و صلب و عسیر الانهضام و ردی
الغذا و مایل بمرارت از ادمان بلغم بسیار مستولد میشود
کبد جگر جید الغذاست خصوصا جگر بره و گوساله و بز
خاکی طبیعت جگر گوسفند ست و غذای او بیشتر از
غذای لحم و سائر اجزاء حیوانست الا انکه بطی الانهضام
بهتر و جوه او آنست که شب جای تنگ کرده با نمک
کباب کنند طحال خون متولد از و غلیظ و سوداویست
و از ادمان آن خوف امراض سوداست و اگر بکوفته
با چربی گوشت یا دنبه بپزند در روده غذای یکه به

وطحال از حیوان کبیر منزول نکبه کرده سرد و خشک
ردی الغذاست و عسیر الانهضام و زهمت و کرده
حیوانات کبیر الجثه کثیر الدسن نمی باشد نکو کرده دا کهره
با پیه خودش و نمک و فلفل خورند و جگر بره همچنین
ریه قلیل الغذاست و سریع الانهضام و مایل باستحالت
آنرا در آب بنا پخت بلکه کباب خورند از حمله ششها
شش بره مناسبت نکبه صلب و بغایت
بطی الانهضامست و چون بکمال منهضم شد غذای
جید کثیر قوی میدهد سپرز چربی گوشت گرم و
ترست نخم پیه از مرتبه گرمی و تری همین نیست و
غذای اندک بلغمی از هر دو متولد میشود و محمود نیست
و در معده باری ستحیل بمرارت میشود بسرعت پیه
دنبه گوسفند معده را مولد صفرا و موزث تخمت برانشاء
و چربی گوشت و پیه و دنبه همه مناسب آنست که
طعام را بان لذیذ سازند تنها مناسب تغذیه نیستند
و گردن حیوان و هر عضو کثیر الحرکة بهترست
فی فضول الحیوان فضول ماکوله حیوان پخته است و

لبن وانچه از لبن میکنند لابنه پس او شدید المشابهت
از برای انکه او بحمیت با قوة الغریبة من الفعل واین
از برای آنست که پاض چنیه حکم منی وصفرة پضه حکم
خون حیض دارد و در صفرة پضه سه فضیلة هست
استحاله بخون واستحاله کل آن بخون وعدم ماندن فضلات
سوم انکه خون متولد ازان غلیظ مشابه مزاج روح پضه
الاستعداد ودر استحاله بارواح ازین جهة صفرة پضه
اوفق چیزهائیست که بآن چیز اصلاح امور می میکنند کزین
ارواح کثیره مستحیل میشود مثل افراط جماع وافراط
هموم واحزان وبهترین پضها پضه دجاجه است
وبهترین وجوه اکل آنست که در آب پزند مضیف طبخ
قبل از انکه او را کمال انعقاد حاصل شود نیمه پخته
میکوبند وخاکینه شیاف وبطی الانهضام وبطی الاستحالت
خصوصا که در وغن کوسفند برشته وبار وغن
سریع الانهضام وسریع النزول میشود الا انکه درین
بلاد مستعمل نیست وهر چند که قوام خاکینه ارق واسرع
باشد انهضام وانحدار او اسرع است وخاکینه از پضه

بلنگ در وغن کوسفند وپیاز مبهی است وپضه
پخته با آب در قوام حریره وخوردن مجلس خشونت حلق
وریح ومسکن لذع وحرقة مثانه ومانع زلاقت ودیرتر
وجوه پضه را منحدر وغلیظ تر آن پضه ایست که نان
کنند در خاکستر گرم ورها کنند تا تمام منعقد شود وازان
بدتر آنست که بر روی تابه گرم می نهند تا منعقد شود و
بین در معده مستحیل میشود ببخار دخانی وفاسد میشود وافساد
میکند لبن شیر از فضول حیوانی که پضه است درجه
از برای انکه او می متین قویست که مستحیل بشیر شده ودرین
استحاله حرارت او کم شده ورطوبة او افزوده واگر صاحب
زاید گرم وخشک خورد ودر وستیمان بخونی محمود میشود وقدا
دلوت او مید هد ورطب او میکند واگر بارد مزاج
بخود مستحیل بخونی بلغمی میشود وبرودت ورطوبت
ایشان زیاده میشود وشرط انتفاع حار المزاج بآن آنست
که در معده او صفرا نباشد تا شیر مستحیل بصفرا نشود و
شیر از هر حیوان مرکب از سه جوهرست اول مائیة وبآن
شیر ملطف اخلاط غلیظه ومطلق طبیعت بجهت

مرشر و بورقیتی که در دست جوهر دوم جنبت و او موارد
غلیظ و سده جگر و سنگ در کرده و مشانه است و مسکن
بسبب غلظ و برودت جوهر سوم سخنیه و او قریب
باعتدال مایل بحرارت و رطوبت و هر چند شیر تکتر
تسدید و تغذیه در و کمتر است و هر چند غلیظتر تا
تسدید و تغذیه او بیشتر است و شیر گاو اغلظ شیر ها
و شیر شتر ارق همه است و اطلاق او اکثر است
و شیر بز متوسطست و شیر خر بشیر بز نزدیکست و
شیر اسب بشیر شتر نزدیکست و شیر شتر مطلق
بطن و نافع در استسقاء و صلابت پیه زود معده و
و شیر اسب مدر حیض است و شیر مهار
بعد از ین رفت و تلیین او کم میشود تا انقطاع
و شیر حیوانی که علف تر و تازه رفت و تلیین او
بیشتر از شیر حیوانیست که بکیاه خشک و اطراف اشجار
میخورد و شیر این حیوان معده را بهتر است و شیر
حیوان چرنده بهتر از شیر حیوان بسته و محبوس

مؤلف

متحرکست و علامت شیر خوب آنست که در وقتی
ترشی نباشد و شدید البیاض و لذیذ و مایل بشیرینی باشد
و اگر قطره بر روی ناخن نهند مجتمع بماند و شیر کثیر الغذا
و سمین و در طبیعت رفع خشونت جلد و امراض
خشک مثل جرب و حکه و سل میکند نگاه میدارد رطوبة
اصلیه بدن و مطول زمان نشو بلکه مطول عمرست سینه
و شش و حوالی این اعضا را نافع بود و سعال یابس و
حرقة بول را نافع و مانع از نوازل حاده و مسکن اخلاط
حریفه دافع فضلات سموم حاده و تشنج یابس است صفاء
سر و چشم را و معده را که نفخ در آنجا متولد میشود و شیر نافع است
از وجع رحم را اجتقان بآن و نافعست معده را با سفیدهٔ
چشمه طلا کردن بر چشم و غرغره بشیر نافعست درد
دندان و لثه را و افتادگی شیر اصحاب را مناسب نیست
گرم معده و با آزاد شیر خر نافعست مسلول را و حلیب
آن و حلیب آنست که از بستان فی الحال جدا شده بشرط
آنکه تب ایشان تیز نباشد و از شیر خر نافعست
مسلول را شیر زن جوان صحیح معتدل اللحم و شیر مرد

دندان واشه را و معین بر سرعت تناکل و دندان هست
و مضمضه بسرکه و کتاب بعد ازان مصلح آنست و شیر
مضرت خوم و مصروع و صاحب غلظ اخلاط و
کسی را که در راز او مرا برای باشد و بهر گاه که ماشه از شیر
ریختن یا داغ کردن با هن یا سنگ تابیده باشد
سوخته سنگ فرنگ و کاه زیره و جنبه و مانیه بکنجد
شیر بیرون می آورد و مانند کرمی مانند آن ما ایجیده
ملطف اخلاط غلیظ و منقی شاه غاسد آن و مسهل فضل
قفنه است بشرب و حقنه بهر دو پس لذع بلکه سکن
لذع است و قروح را زچرک پاک کند و اورام را یکند
نافعست اصحاب اوجاع کبد و یرقان و امراض صفرا
و سوداویه را و ورم طحال محرور و اسهال صفراویست
که بر معده او حرارت و پیوست غلبه کرده و اخلاط نه بر
و روغ را اصحاب برودت عسلست بدن اما پنیر
سرد و ترست در دوم و بدن را فربه میکند و اطعمه
معده میکند غذای او متوسط در لطافت و کثافت
و قلت و کثرت و اما پنیر خشک غذای کثیر قوی میدهد

معده و مستحیل بخایه و اصر اق میشود خصوصا در معده ضعیفه
و شکم می بندد خصوصا که آب پزند و بفشارند و بعد ازان
کباب کنند و پنیر شور که کهنه نشده باشد متوسطست
میان پنیر تر و خشک و قلت غذائیه و کثرت آن و سرعت
انحدار و بطوء آن و ملطفات شیر و تسدید پنیر خشک زیاده هست
میکند و پنیر کهنه تیز شده طیب و معطش و ردی الغذا
و مقوی معده است نقره پنیر مایه گرم و خشک
در دوم شیر و خون بسته تو معده را تحلیل میکند و مالعات
زائبه را می بندد و اگر زن احتمال نفخه کند معیه جید شود و
اگر بخورد کند منع حمل کند و شرب نفخه صرع را نافعست
ماست از بین حلیب بهر دو قرست مطفی حرارتست
خاصیت خوردن آن پیش از طعام و در اوقات حاره
و کلب کرمست باعتدال مغری و ملس و نافع از
حمال و معیر بر نفث و مزیل قوبا و خشونت ازینست
بدن طبیعت و مسقط اشتهاست و مصلح آن
عسلست یا پنیر شور تیز بدن روغن مرخی معده و مانع از
ذکر بدن نافعست و عموم عاده ضماد او طین صلابانست و

ادمان آن محرک امراض بلغمیست وسمن اقوی
واغلظ واغذا ازجمیع ادهان است اورا اگرچه بدبو
وثقیل انحدار او از پنیر خشک اسرع وتسدید او کمتر
ومعطش چون پنیرست اقوی کشاننده اخلاط
شبیه بپنیر خشک واضر از معدهٔ کمتر از پنیرست
تحصیل قوی البرودة مسکن عطش ومطفی صفراست
درویت عصب را وامراض باردرا وافضل
غذای لبنیات شیرست بعد از ان پنیر خشک غیر
شور که در شهر ماش پنیر کیسه میکویند بعد از ان پنیر
بعد از ان ماست بعد از ان دوغ وکشک واولویه
مناسب نخورست ومبرود اگر مضطر بافتد اولی
شود یا طبع او مائل آن شود اصلاح آن بفصل وضر ماکنده
بعد از ان درحرکت وتعب افزاید فی هذه الاعصار
ضرری کثیر الاثر در ابدان اهتمام در پختن غذاست
هم غذای اصحاء وهم غذای مرضی وهر طعام را بحسب
جنس ونحو دو سوی وچیزی از بایزید وتوابل ودر ترکیب
ازین امکان جنبه چیز واجبست اول طاعم دیگر مزاج این

مجموع من حیث المجموع مناسب حال آکل باشد صحیح
باشد یا آکل بامریض دوم انکه طعم حاصل در آن طعام
مشتهای فره دهن آکل باشد اگر مانعی نباشد سوم انکه
خالی باشد از جمیع بوهائی وطبیعت منکره آن باشد
چهارم انکه کامل النضج باشد از برای انکه هر غذا که در و
خامی باشد کرانشان الکثر بهست تحلیل آن حرارت
غریزی از تحلیل انضاج قاصرست ومآل آن تولد اخلاط
بلغمیه در بدنست وطریق اصلاح طبخ آنست که
اول طعوم کریهه از مفردات آن بزدند تلخی وغصوصه
وتیزی وشوری بسبب وجه میتوان برد یا بنحو یسانیدن
در آب یا پختن در آب یا جمع کردن با او چیزی که طعمی
شده آن داشته باشد مثلا برون تیزی از بادنجان
بایلانست که یکروز پیش از پختن در آب انداخته سه نوبت
تبدیل آب آن بکنند یا آنست که یکنوبت او را با آب
پزند وآن آب از ان بریزند ونوبت دوم یا سوم با
سایر ارکان بپزند وبخورند وطریق سوم انکه او را جمع
کنند با گردو تا قابضیت گردو حرافت بادنجان مصلح

بوهائی

سکنجبین

هم شوند و همین مصلح اکثر طعومست و گوشت رطب
المزاج و یحوم مفرط السمن صلاح آن کباب کردنست
و گوشت یابس المزاج و گوشت لاغر صلاح
آن در آب پختن یا در روغن برشتن است و اگر کباب
آن ضروری باشد او را در محلی کباب کنند که در شیب
آن آبی جوشد و بخار آن آب در صعود ملاقی آن شود
اسفیدباج مطلق طعامیست که ارکان آن گوشت بخوا
و چربی دنبلست و در عرف طبیبان این طعام را شیرباج
میگویند و این طعام غذای نیکست و مناسبت در
اکثر احوال و در جمیع اوقات و در جمیع انسان و در جمیع
امزجه و معتدل المزاج و بهیچ طبع موافق تر از دنبه
از برای آنکه نه مسخن ظاهر التسخین است و نه مبرد ی ظاهر
البرید و او را بهیچ طعامی قوی از ترشی و غیریت که
خون از لثه کینیتی و سلعی غیر مناسب صحت کسب کند
و محتاج باصلاح نیست و لیکن الاکثر در غایت عوا
و در آن مزاج نیز اصلاح آن بکشربه آب سرکه ا
نشاسته بعد از آن بخورند حاصلست و این غذا مکثر خون

و مکثر منی و مرتب و مقوی و محسن لون و سمن و
مشبع است الا انکه از ادمان آن کوته تا بستان خوف
تب هست کبد طعامیست که ارکان آن گوشت
و مرق گوشتست که در او بریخ و نخود و بقول مشل سلق
و آب سرکه که پخته از این غذا قامع صفرا و دم و مناسب
جگرهای گرم و سده و یرقانست و مناسب مریض الاعصاب
مثل صاحب لقوه و مناسب لاغریست و اما آفات
حاره و بلدان حاره و کثیر الطحال و کثیر الدم مناسبت
و اصحاب خشونت صدر و سعال و سجع و ضعف و قولنج
و درد پشت مزمن و درد ورک را مناسب نیست مقدمه
و دفع مضرت آن بحلوا و پالوده های رقیق کشنیز و جلاب
او طعامیست که رکن او بحم و نخود و مرقست و تو بل و زیره
و پیاز و زعفرانست و مطیب طعم او سرکه و قند و
گلابست و او غذای لطیف قلیل الغذاست جا
شطر الغب و مقاتله را مناسبت و صحیح را که صحت او
در معرض زوال هست بانکه آثار فضول صفراویه و بلغمیه در او
ظاهر شده باشد این طعام مناسبست مطلق مرد صفرا

مطلق

مر الغوفضی

ومقطع بلغمست ومفتح سده نافعست اصحاب
جگرها کرم را وموافق اصحاب دماغ امراض باردیست
محرورات را ترشرو بلغمیرا شیرین نرافعست
فی الجمله دوائیست این غذا شبیه دوائیست سکبین
مضیره وه غبار وه کثیر الغذا وغلیظ وعسیر الهضم
وموافق محرور ونحیف واصحاب معده ملتهبه ودر اوقات
حاره است رویست اصحاب امراض باردهٔ دموی
غلیظ والا انکه اصلاح آن کنند بکمثرت پودنه وسداب
وصعتر وکوشت مرغ وکوشت بزنباید پخت و
کوشت بره ومیش مناسبست کشکینه همانکه بکاباب
ازکندم جریش کوفته ودروغ مانده یا درشیر مانده
بعد ازان خشک کرده مثل آش کشکی که میسازند بعد ازان
که خشک کرده آشی ازان میسازند مثل این کرجو
بسازند طبیب آن اشزا کشکینه میکوید واین طعام
مبرد ومنفخ ومناسب محرورست ونفخ دردش از
نفخ دوغ است ونفاع بعد ازان ومیوه پیش ازان
بنباید خورد ودافع ضرر او وفزیل نفخ اوسیر وسداب

دوغ باد

جریش یعنی کوفته

وفوذنج است مصلیه در افعال مثل مضیره است مرکاه
که کشک از ماست کرفته باقی آن دوغست وچون
دوغ پخته تا غلیظ شده وتقطیر آب ازو کرده باشند
مانده اقط است ودر شهر ماش کشک میکویند وحقیقت
اوجبنیه است که از اجزای بوشیر مانده سمنیه و
مایه ازو رفته ودر افعال مثل مضیره کذشت که غذائیه این
جزء از لبن اکرشت بعد ازان آبی که از کشک متفصد
شد آنرا بطبخ غلیظ میسازند وآنرا عرب مصل میکویند
وترک قره قروت میکویند وباین نام در شهر ما مشهورست
ومصلیه آشیست که ازو میسازند وکشک یا آش اقط
واونیز در افعال مثل مضیره ومصلیه است قلیه
کوشت شرحه کرده ودر روغن برشته است
بعرف طبخ کوشت مقطع اول در آب پخته بعد ازان
در روغن برشته است در شهر ما این را وانجه اول
برشته اند در روغن بعد ازان پخته اند وانچه در
روغن پخته اند والصلاة در اول وه در آخر در آب نه
پخته اند همه را قلیه میکویند واین طعمه موافق کیست

که محتاج بتخفیف بشر خصوصا قلیه که باسه که یا آبکامه میپزند یا
بنجه باشد و قلیه که بچربی گوشت یا پیه برشته کرم و تر
و بطی الانهضام مولد خون بسیار و مسمن و مناسب مبرودت
و قلیه کزر و قلیه پیاز کرم و تر و صبی و مکثر منی است و جمیع
قلایا محمودة الغذاست و مکثر فضول و مسدد نیست
بارده قامع صفراوی خون و ممسک بطنست و بچون مسکج
منفتح نیست مولد ریاح در معده و امعاست مقویه سرد
و خشک است و مناسب محرورات مقوی معده حاره
معده را بهتر و شکم را ممسکتر از حصر میباشد نزف دم را
و نفث را آزا نافعات است انکس که برای صبغ زرد پادزرد
حامض و ساق تورک پزد و انکس که صبغ ازان نخواهد یا
جغندر و اسفناج پزد و جمیع نعال مثل سماقیه است
و جگر کرم را بهتر از سماقیه است و ناریا سیه و بانیه
و هر چه مثل آن میوها پخته اند همه سرد و حابس بطن و مناسب
محرور و بلده حاره و مناسب صاحب اسهال صفراویت
و حصرمیه و نظایر آن همه اغذیه تابستانست و مضرت
بمبرود و صاحب نفخ و قولنج و خشونت صدر و پشت

ازین آشها فواکه نباید خورد و اصلاح آن بحلوای عسلست
و غذای نوبت بعد ازین اشتها باید که اسفیدباج
چرب باشد **بهریسه** بغایت کثیر الغذاست متولد بشود
از دو خونی متین و مناسب بتمین است و غلیظ و بطی الانهضام
و مناسب نیست الا اصحاب کد و ریاضت را و در
فصل باردو در بلده بارد متولد میشود از دو فصول غلیظ بسیار که
از دو سنگ در کرده و مشانه و اوجاع مفاصل و جراحات
و اورام متولد میشود و بهریسه مناسب صدر و شش است
کرنبیه و قطبیطیه این دو طعام در آثار قریب اسفیدباج
الا انکه او مان آنها مولد خون سیاه است و خاصیه کرنبیه
تلیین بطن و تسهیل خروج ریاح است و خاصیه قطبیطیه تعقیل
سر و اظلام بصرست و شون خواهای بد و افع این مضرتها
آنست که با چیزی از نخلات بخورند و بعد ازان شربتی از
سکنجبین بخورند و قبیطیه کلرد میست و کرنب کلم بهریست
جزریه و لفتیه قلیه کزر و قلیه شلغم بهرد و منفخ و کثیر
الغذا و هیچ باه انه و غذائیه لفتیه پیش و باهیته جزریه
پیش است و این دو غذا نیز در آثار قریب اسفیدباجست

والغیه مناسب کرده و شانه است و قولنج را مضر نیست
هسپیچون گزریه و بهره و مناسب محرور و هوای گرم نیست
اسفاناج معتدل الحرارة و لین طبیعت و مناسب خشونت
صدر و اصحاب سعالست و حصیه مولد ریاحست و مرة
او لین طبیعت است و عدس مقشر بهر که مناسب غلبه
خون و حابس طبیعت است و ارز با لبن بز خ بشیر پخته ملطفت
و تری و خشکی و مایل بهر دو است غذای بسیار میدهد و سریع
الانهضام است هر گاه که با قند یا عسل بخورند و موافق آنکه
سده و سنگ کرده و شانه نیست بوذاب جوذاب
آنست که نانی یا کعکی مرباریخ در مثل کاکی دان می نهند تا پخته
و آن غذائی محمود الدست است الا آنکه غلیظ و بطی الانهضام
برجوع صادق باید خورد و بعد از ان خوابی طویل باید کرد
شوی بریان گرمست و معتدل در رطوبت و یبوست
غلیظ و کثیر الغذا و بطی الانهضام است مضر آنکه
آذ از جوارش الاعتبار الا معده قویه عاره ممسک بطئ خصوصا که گوشت بز
الا بخ گوشت میش از ان بخورند و شوا و جوذاب ضمانست کسی را که قوی
کبده کاهی و آب بر بریان زود نباید خورد و لین غذاست

مرطوب و اصحاب کرد تعب است و بریان یا مجزع
آن باید خورد یا اول چربی آن باید خورد بعد از ان سرخ
تا انحدار و خروج آن سهل شود و مجزع کوشیت که قبل
استخوان طبقه سرخ و طبقه چرب و همچنین بر هر سرخ
چربی و بر هر سرخی چربی کشیده تا جلد انجون جزع یابی
غلیظ و طویل الوقوف در معده و معطش و مبخر سرست
دافع ضرر مای او خلست و سنبوسه که از سینه جوان مرغ
و روغن بادام و بقلهٔ بارده مثل کاهو و کشنیز تر کرده و
پخته باشند مرطب و باغ و مسکن حرارت ادست
کباب بطی الهضم و طویل الوقوف در معده و کثیر الغذاست
و کمتر لطیف و بهتر از فربرون جرم ادست الا
و البته کوشتی لطیف مثل کوشت بره باشد و کباب
مقوی معده و غاذی او بسرعت و مناسب کسی که تشنه
بود کرده و اگر بعد از طبخ کباب کنند زودتر منهضم شود و در
کباب زود آب نباید خورد و اگر صبر نتواند کرد انه کی باید
کمید لحم آب کوشت که از جرم کوشت بکشند
پس انگه کوشت در آب پزند بلکه تا کوشت در قرع و انبیق

عرق آنرا
نفذ تا چون آب کل بچکد یا انکه گوشت در و یک نفذ نکرم
شود بعد از ان بنهاون ثقیل برو بفشارند و آب از ان بکشند
و آن بهترین و این آب غذای کیست که قوی او بدن تحلیل
رفته باشد و اشتهای غذا و هضم بود ندارد و آن انفع
غذاست ضعف قلب را و اگر بجای آب نخود اگر بی گوشت
بار و غن بادام یا روغن کنجد بزند معتدل است و اگر با گوشت
بزند گرمست و آب نخود گرمست نافعست در ضعف
کرده و معین بر باه و مدر بول و حیض محسن لون است
رشته غذائست مناسب حار المزاجی که محتاج بغذای
قوی باشد و نافعست در سعالی که ماده غلیظ نه شته بشد
و ماحضرات طعامیست که در و از نحو هیچ نباشد و آن
جمله مرضی میسازند از بقول و حبوب و آرد و حمولات
پس انچه با بقول بارد و رطبست مثل اسفناج و کشنیز
مناسب امراض حاره یابسه است نافع در خلل صدر و سنانه
و انچه از مثل آرد و سبوس نشاسته و شیره با دام یا شیره
خشخاش سخت اند و بقدر شیر ساخته اند نافعست در خشونت
حلق و صدر و خشکی آن سریع الانهضام در معده

و سریع الفساد در معده است و انچه با حموضات
قابضه مثل سماق یا حموضات ملینه مثل آلو پخته اند
از فساد و تعفن بعیدست و مطفی خون و صفرا است
و مناسب خلل صدر و کرده و مشانه نیست فی الحلوا
حلوا هر گاه که بهضم شود غذای بسیار میدهد و طعام چرب
و شیرین زود تر سیر میکنند و از حلوا خوف بسیده
و قتل و سنگ مثانه هست خصوصا انچه با آرد ماشا
پخته باشند فالوذج پالوده سینه و شش را مناسبست
معده را مناسب نیست و او کثیر الغذا و بطی النزولست
حلوا مناسب کسیست که بدن او لاغر شده و ادمان
حلوا مسهل است و پیران و مبرودان را اعلی بهترست
و غیر محتاج باصلاح آنست عصیدا کاچی انچه از آرد
برنج و خرما پخته اند کثیر الغذا و بطی النزول و مولد
سنگ کرده و مشانه و ادجاع مفاصلست و اگر
ادمان کنند و باید که بر اطعمه قابضه حامضه مثل حصرمیه
و بر اطعمه غلیظه بطیئه النزول مثل کله و بریان نخورند
و اما انچه از آرد کندم و قمه پخته باشند غلیظ و لزوجه

ورداشه آن کمتر است قصایف غلیظ دیر گوارد و
کثیر الغذا است و انچه بمغز گردو و روغن گردو ساخته
نزول او از معده اسرع و مبرد و انرا منافعت لیکن
دهن میجوشاند مگر که پوست گردو نیک باز کنند
که دران دهن نمیجوشاند و انچه مغز بادام ساخته اند محرز ا
اوفق است زلابیه حلقیه صلی اقوی الاسخان و سریع
الاسخدار است مناسب جگر و طحال و کلیه نیست
هرگاه که این اعضا صحیح نباشد حریره که از آرد یا نشاسته
و قند و روغن بادام پخته اند منافعت اصحاب علل
صدر و ریه و سعال را نه کسی که در ریه او سده باشد
انچه از شیره کشک الشعیر و نشاسته و ترنجبین و
روغن بادام پخته باشد موافق مزاج گرم و سعال گرم
و انچه از شیره خشخاش و شیره تخم خرفه و نبات پخته
باشد نافعت کسی را که در سینه و شش قرحه باشد
و صاب نزله بحده حلوانیت که از آرد و برنج و شیر
و شیرینی ساخته باشد و کویا فرنی شهر ماست که
انغذا و بغایت معتدل است خون و منی زیاده میکند

بلغم صدر و غلیظ و نفاخ و ثقیل و بطی الانحدار است باید
که بر طعام ترش نخورند و بعد از ان خواب طویل نافعت
الخف قیطه انچه از عسل و مغز گردو ساخته اند شه به
اقوات و مصدع و مولد صفرا و مضر بمزاج گرم و
جوانست و موافق پیر و صاحب مزاج بارد است
و انچه از مغز بادام و عسل ساخته اند حرارة او کمتر و
موافق سعال از رطوبت و انچه از قند و مغز بادام
ساخته اند موافق سعال از حرارت است و انچه از مغز
پسته و عسل ساخته اند موافق کسیست که در صدر و
ریه او خلط بلغمی باشد و کسی را که سده در این مواضع
باشد او مسخن قوست و انچه از عسل و کنجد ساخته اند
کثیر الغذا و به کوارست و ثقیل نافعت صدر و ریه
و سعال را و مرخی معده است و انچه از دوشاب انگور
ساخته اند حرارت بسیار ندارد و انچه از حب الصنوبر
ساخته اند اگر قوت قوی و نیک هضم شود غذا
بسیار میدهد و از خون محمود مستولد میشود تمام اصناف
قیطه نزول او اسرع و غذای او کمتر از حلوائیست که در

روغن و آرد باشد و حلوای بی روغن و آرد مناسب
کسیست که محتاج بغذای بسیار نباشد و در حلوا اجتناب
بسعی و اهدار و خروج از بطن بیست جهت چنگال کشنده
الغذا و مبطی انتروال است اورا باهیچ غذای غلیظ نباید خورد
و بعد از ان خواب طویل باید کرد و چنگال با تنگ این والده
باشد به همچنانکه بقاء حیوان کل آن بی غذا محالست
و بقاء اکثر آن بی هوا و تنفس محالست نو بقاء اکثر حیوانات
بی مشه و بی که کیلوس رقیق سازد و از مجاری تنگ
بر بارید یکموی بگذراند و با عضاء رساند و در اعضا حفظ
رکن مانی بلکه محالست ازین جهت همچنانکه گرسنه میشود
حیوان و قوتی که بآن از معده کرسنگی خود می یابد
در و مخلق شده تشنگی هم میشود و قوتی که بآن تشنگی خود
می یابد در و مخلق شده اما مشروب آدمی سه قسمت

قسم اول آب خالص که با هیچ آب ممزوج نشده و
تشنگی طلب این ممزوجست و همچنانکه تن در ستاز احتیاج
نیست بانکه طبیب تعیین کند که غذا چه مقدار خورد
بلکه حکم طبیب در تصحیح مش این نیست که غذا را باشتها

صادق خورد و زیاده از انکه قوت او تواند کرد آنچه نخورد
و همچنانکه تن درست محتاج نیست بانکه طبیب تعیین
کند که آب بخورد و چه مقدار خورد بلکه وقت آن تشنگیست
و قدر آن حصول سیرابی اما مریض شاید که مرض او مقتضی
منع آب و مخالفت طبیعت نباشد و شاید که باشد
همچون غذای او و آن تعیین و منع در عهده معالج آمد

قسم دوم مشروب خمرست و سایر اشربه مسکره و اتباع
باین مسکرات در حال صحت و در حال مرض هر دو مشروط
بتقیید شارب بقدر معین و وقت معین که طبیب تعیین
کند برای شارب اما شراب مسکر خواه خمر خواه غیر خمر

باهیه موجب آنست که شارب آن مقید بوقت نشود
و مقدار و چه اثر که لازم مهیت باشد انفکاک آن از مهیة
محالست پس مقید نشدن شارب بقدر و وقت
و کشیدن شراب اگر کم شب بسیار که اثر نفس مهیة
شربة مسکرست از ان منفک نخواهد شد و شراب
مسکر نه مشروب مطلق است بلکه مشروب دوائیست
همچنانکه غذا رکاه غذا مطلق است مثل نان گندم و کوشته

شیشک وکاه غذائی ودوائیست مثل آش خورده وخوراب

مشروب مطلق است

مشروب تیزکاه مطلق مشروب است وآن آب سردست
وکاه مشروب ودوائیست مثل شربت نیلوفر وتحصیل این
سخن درین فصل بعد ازین خواهد آمد وهرکاه که شراب مسکر
دوائی باشد وبماهیت موجب آن باشد که شراب بقدر

مرضی

معین ازان مفید نباشد البته موجب مرض وقدم در سبیل
موت نهادن خواهد شد ازبرای آنکه جمیع ادویات
سبب غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه عنصریه تاثیر میکنند
در ازاله امراض پس ادویات البته مغیر مزاجند وهرچه
مغیر مزاجست اگر در اکل وشرب آن مفید بحکم طب
نباشند مآل آن موتست ازبرای آنکه بقا وسلامت
در بقاء هیئت وطبیعی اعتدال شخصی طبیعیست چنانکه در
فصل آخر رساله مشروح خواهد شد پس این دو مقدمه
یقینه ازشراب مسکر منتج این مقدمه ذکر شد که شراب
مسکر بماهیت موجب تغیر مزاج وسلوک بفساد است
وهرچه بماهیت موجب تغیر مزاج وسلوک بفساد است
ترک اکل وشرب آن در عقل واجب است ازین جهة

حکیم رحیم جل شانه وعز سلطانه تحریم آن فرموده ودر
او کرامة للعالمین مرسل شده منع ازتناول وی نیز آن
فرموده

قسم سوم مشروب مرکب ازمن آب و شربتیست

وآن هم دو قسمت قسم اول آنست که ادخال
تن درستی ازبرای تلذذ وترویح قلب میکنند ودرمرض ازبرای
ازاله قوت وآن قند ونباتست که با گلاب وعرق بید
مشک میخورند وهمچنین میوه وخرما وانجیر وزردالوی
نشک در آب میخیسانند وآب آن میخورند قسم دوم آن
اشربه ایست که ازاو ویه باقند جهة مرضی میدهند وبآب
بقول مثل عرق کاشنی درامراض میدهند وآثار مشهوراتست
ومتداولات اکثر بلاد نوشته میشود

سکنجبین

او قوتست
جمیع انسان وجمیع طبایع راازسایر اشربه دوانیه اوا
حافظ صحتست ازبرای آنکه تفتیح سدده وجمیع مجاری نفیقه
میکند وچون مفتح است مانع است ازاجتماس فضول
وتعفن آن بسبب احتباس واکثر امراض ازتعفن اخلاط
حادث میشود سکنجبین مطفی صفراوخون وکاسر شوکتی
ومقطع بلغم ولطف دجالی ومدر بولست وسکنجبین بی

در من افعال اقوی از شکر است از برای انکه خل و عسل
هر دو مانع تعفن اند و تلطیف غسل و تقیح و جلای آن انم
از شکر است و مقدار حلاوت و حموضت ان مختلف است
در امراض و اشخاص که محتاج باشد و بعضی صادق الحموضة
باید و آن در غلبهٔ بلغم بر صفرا است و در بعضی غیر آن
ساخت و گاهی از جهة زیادتی آثار حیاتی که در انار بزور
و اصول بارده و آن تخم کاشی و تخم خیارین است یا بزور
و اصول حاره و آن رازیانه و تخم کرفس و تخم کشوث و پوست بیخ
رازیانه و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبرست یا
هر دو هم بزور و اصول بارده و هم بزور و اصول حاره دران
اولا یکشبانه روز خیسانیده اند بعد ازان در همان آب پخته
و صاف کرده اند و این آب با عسل یا شکر اضافه کرده
ازان سکنجبین می پزند و آنرا سکنجبین بزوری بارد و یا حار
یا معتدل میگویند و گاه از جهة امراض بارده مزمنه و مانی
مثل فالج و صرع و سکته و تشنج رطب مادی بکم از سکر که از صفرا
دران پرورده اند سکنجبین میسازند آنرا سکنجبین عنصلی میگویند
و چون سکنجبین موافق جوهر معده نیست از جهة تضعیف

صداالته یعنی
و در بعضی مزاجها
امراض غلبه

سکنجبین بزوری
بارده
سکنجبین بزوری
حاره
معتدل

المعده

معده که از وجهی دیگر محتاج سکنجبین باشد و مقویات
معده آب به و آب لیمو و آب نناع بآن اضافه میکنند
و آنرا سکنجبین مفرح میگویند و گاه از جهة حمایت کبد
از مناقاة خل با جوهر کبد آب انار بآن اضافه میکنند و
آنرا سکنجبین رمانی میگویند و بهتر آنست که گلاب
از جهة حمایت قلب از مناقاة خل با جمیع اقسام سکنجبین
اضافه کنند و فی الجمله سکنجبینات افضل جمیع اشربه و آنکه
دتا مانعی از شرب آن نباشد تجاوز از ان بغیر نباید کرد
و امراضی که مانع شرب سکنجبین است ضعف ماغ
و رعشه و ضعف عصب و ضعف چشم و امراض
کوشر خصوصا امراض بارده آن و نزله و زکام و امراض
سخنه صدر الا مرضی و صدر که از خلط غلیظ لزج
حادث شود و سعال مقطع باشد مثل ربو و سعال
حادث از بلاغم غلیظ که سکنجبین در و ضرر یست و
همچنین ضعف قلب و اسهال و سحج و امراض رحم
و کرده و شانه همه موانع شرب سکنجبین اند جلاب
بر انکه بعرف طب شربة متداول از شکر و اقسام آن

و آب وکلاب است و آن معدلست و بعضی گفته اند
مایل بحرارت و بعضی گفته اند بارد و تر و بهترین
و بهترکاه که شکر و کمال یاقوت و کلاب قلیل المزاج مایل برطوبت
یا حموضت باشد واین شربت کثیر الماء وضعیف الخلط
بسازند و با مثل برف و یخ بخورند این بی ارتیاب مبرد است
و طبیعت او مشابه طبیعت بطیخ رقیست مبرد و مطفی
حرارت معده و کبد و مقوی ایشانست و کاسر حدت
طبع و مزیل حرقة مثانه و مصلح صدر و ریه و اگر شکر
اصناف آن سرخ باشد و کم آب چون شیریق شربت کنند
مزاج این شربت مایل بحرارت و بسیار وقت
مسکن در معده شود که از برودت باشد اگر گرم کرده
بخورند تا موانع شرب این جلاب لسالست یا سجع و
زهیره نواصیر باطنی باطل و آزاد ماء القراطن میکنند
واود و قسمت اول ساده و آن یکمن عسل و دومن
آب پزند و کف آن بگیرند و جندان پزند که یکمن و نیم بماند
قسم دوم ماء العسل مقوی است و مقوی آنست که دارچینی
و میخک و سنبل و میل در کیسه بندند و در این آب عسل

اندازند تا تمام شدن آن چند نوبت بیرون آورند بکف بمالند و
چون از کیسه فرو آید و شربت ریزند تا تمام شود و ماء
العسل بر دو قسم او شربتی فاضل او کثیر الفائده است جلا
و نافع در امراض بارده و لزجه طبیعت و مدر بولست
ردیت صفرا و یرقان را و صاحب دم باطنی را و ماء
العسل مقوی مناسب نیست شرب آن الا مبرد
و بلغمی را مسخن و دوشاب از آب انگور و موز خرما همه
نفاخ و لزج طبیعت حذر کنند از آن مسهل و
صاحب ریاح جوف و انجو کبد او یا طحال او صلب
باشد یا مستعد این صلابت باشد و میخته یکی
از این آب میوه است که بافاویه پخته اند و آن نافعست
در سلس البول و مریضی که در سینه او خلطی غلیظ باشد
شراب بنفشه در حر و بر و معتدل مایل بحرارت و در طبیعت
مناسبت خنجره و ریه را و مسهل صفراست برفق در
جمیع امراض حاره و نافعست در علل حاره صدر و
کرده و مشایخ در تبی که بآن بسعال و بیس طبیعت باشد و
در ذات الجنب نافعست شربت عناب بعضی گفته اند

سرد و تر است مطلق طبیعت و لین صعده و نافع
سعال و نافع در قرحهٔ سانه و مسکن غلیان دم و قامع حدت
صفرا و نافع صدوث جدری و بثور و قرحه است و دیگری
میگوید حق آنست که جالینوس گفته که من نیافتم خیاب را
هیچ فائده نه در حفظ صحت و نه در رفع مرض شربت بنفشه
ساده مبرد است و معتدل در رطوبة و یبوست از برای
انکه خشخاش او یکدرجه خشک و شکر در یکدرجه تر و شربت
خشخاش نافعست در سهر و نزله مغلظه و مواد رقیقه و
مسکن حدت اخلاط و نافعست در قروح کرده و سانه و
جرب حاره و سل و قروح صدر را هیچ شربت
مثل او نیست در نفع شربت نیلوفر مبرد و مرطبست و
نافع در سعال حادث از حرارت و در تبی که با آن خشونت
صدر و سعال باشد از ماده تیز که در صدر و ریه ریزد شربت
بنفشه مبرد و مطفی و نافع در حمیات و سویه و صفراوی
و مسکن تشنگی و قی و مشتهی و نافع در خفقان گرم
مضرست در امراض سینه و شش شربت دوشاب مبرد
و مسهل صفراست چون با سکنجبین و برف بخورد شربت

سکنجبین با پنج درم مثقال و شربت ورد خواه مکرر
باشد و خواه مکرر نباشد مجفف و نافع در قرب و غم
و حرقة معده و منزل تشنگی است شربت به خصوصا بدرش
سرد و خشک و حابس بطن و نافع در خمار و غش و صداعی که
با او حرارت باشد و مسکن تشنگی و نافع در درد معده و
صفرائیست شربت سیب سرد و خشک و مقوی فم معده
و نافع در خفقان و مقوی روح و مسکن قی و حابس
بطنست و هر چند بوی او خوشترست در تقویت قلب
اتم است شربت بنفشه مبرد و مطفی حرارت و مقوی
معده صفرائیست و حابس بطنست شربت غوره
نافعست در حرارت معده و تقویت آن و در بافت
آن دقاطع اسهال و قیء از مره صفرا حادث شود و
نافع است و مسکن غمیست که از همین خلط حادث
شود و نافعست در امراضی که از فساد هوا طاری شود
و قاطع خشی است که از حرارت باشد و او مناسب
نان آبستن است و مانع از تحلب فضول معده الیفا
و مقوی اعضا چنین است و مانع اسقاطست هرگاه

اسقاط از حرارت باشد و نافع از حمیات ساده و
قامع صفرا و هست **شربت قرنفلی** مبرد و مطفی و قامع و
مسهل صفراست و ملین طبیعت و مقوی معده و مسکن
تشنگی است **شربت بهی** بارد یابس است در وحرارتی
ضعیف بمست ببب سرمای حرارت پوست بر تشنگی
و شربت لیمو قامع صفرا و مانع حمیات صفرا و یاست
مقوی معده و قامع قی و مشتهی و مجود هضم است **شربت**
اجاص مطفی خون و صفرا و مسهل بطی و نافع از حمیات
صفرا و یبست هرگاه که طبیعت نجس باشد و مضر
بصدر و حلق نیست همچون حموضات دیگر از برای انکه
غصوصت و قبض ندارد **شربت عناب** سرد و خشک و
مقوی معده و حابس طبیعت و هرگاه که لین طبیعت
باسهال باشد شربت مورد در هردو نافعست و مسکن
در وسینه و ریاست **شربت انار** نافعست معده را
و مجود هضم و فزیل سوء بضمیت که از برودت باشد
و بوی دهن خوش میکند **شربت انار** اما شربت انار مزمنه
و تشنگی و قی که همه از صفرا باشد زایل کند و مقوی

معده باشد و اما شربت انار غذب مقوی روح
دل و معده و بکرست **شربت تفاح** او جاع حلق را مفید
بود **شربت سکنجبین** مقوی دل و معده و احشا بود و قی صفرا را
باز دارد **شربت خشخاش** مقوی دل ضعیف بسبب حرارة
و حابس اسهال صفرا وی بود **شربت نشاء** غشیان و قی
و فواق را مفید بود **شربت خاصیق** نفس و سعال حادث
از خلط غلیظ را نافع باشد **شربت زنجبیل** شهی کسر الشهوة
سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را نافع بود و ادرار
بول و طمث طبع کند **شربت بنفشه** باعث بر ترکیب این
شربت تفتیح سده و ادرار بول و حیض است اگر بارد
سرد بود با تفتیح و ادرار تبرید کند و اگر گرم بود با تفتیح
و ادرار تلطیف اخلاط غلیظ میکند و اگر معتدل
بود تبرید و تسخین بالذات از وظاهر نشود اما بالعرض
اگر ادرار صفرا کند تبرید میکند و اگر ادرار بلغم کند تسخین
میکند و اقسام ثلثه این شربت بادرار و تفتیح و جمیع
همه منافعست **شربت اصول** در آثار مثل شربت بزوریت
شربت انجبار اسهال دموی و نزف دم را نافع بود بتقویة

معده وجگر کند شربت کشوث نافع و جمیع امراض بلغمی و
سوداوی را نافع بود خصوصا امراض دماغی شربت افسنتین
سقوط اشتها و ضعف معده را نافع بود شربت بنفشه بورش
کبد و معده و باه ضعیف را مقویست و دردپشت و
مفاصل دفالج ولقوه وکثرة ریاح وادرار بول را نافع
است ضعف معده وکبد راه قی وتشنگی را نافع
بود لطابیوب مقصود از ربوب آنست که در وقت
عدم آن میوه آب آن باشد ومتعفن نشود و
مقصود از پروردن فواکه وغیر آن در عسل وشکر آنست
که در وقتی که میوه حاضر نیشد مثل کدو در زمستان وکرز
در تابستان آن میوه باشد ومتعفن نشود لطابع بروزن
طبایع آنچه زیست که رب آن کرفته اند مثل طبیعت
رب بطبیعت بد است واما طبیعت مربی طبیعت
آنچه زیست که پرورده از الا انکه یاقوت یا ضعف آثار آن
شیرینی که در ان پرورده اند کسب کرده مثل قبقر
مربی بعسل یا شکر ضعیفه از قبض بد است وتلیین
آلو مربی اقوی از تلیین آلوست بهت بارد ومسکن

مکون ابرسا نا نخواه مزیمان کادر یوس فونجکشت
بغده هلیون وارچینی طرحشقوق کرفس هیتوقایقوتن
ز عفران مرزنجوش کافیطوس زراوند حاماکبد سنه
حاشا کشوث حرمل الادویه المطفئه مطلقه الاخلاط الغلیظه
لبهل حاصل الارج اسقال اسطوخوده وس خل جبالبان
افتوان انجره بورق جنده پیستر خردل قرطم ثوم
از خر اظفار الطیب دهن البان بجنکشت بابونه
جعده وارچینی وح زدفاه یابس قسط قرد مانافونج
زراوند حرف حاشا کادر یوس ملح محرق فرسیون
حرمل مشکطراشع نمام ابرسا نا نخواه سداب بستانی
سکبینج عاقرقرحا سیاپوس سداب بری
تخم تومم وحل ابسیع خص شبت افتوان زعفران
حماما نفاح اصطرک مرو شقایق مرماخورشاسفرم
الادویه المفتحه لافواه العروق بصل سعد عاقرقرحا
افتوان لبن لبتین الادویه التی تحللت الصلابات الغلیظه
شخار کادر یوس حاشا زراوند وح اکلیل الملک
کبر خمر جعده هزارجشان جاوشیر اشق پرسیاوشان

الاسفیل بابونج انغه اذخر باقلی اسارون بیخ کشت اقحوان
بان الادویة المدرة للبول والطمث انبسل اشنان بزر
الخیری ترمس افتیمون شونیز راسن لفیون رازیانج شنایة
انجدان حب البلسان قنطوریون صغیر بابونه قردمانا
جوز بوا قسط فوه الصبع عرعر فوه پرسیاوشان جندبیدستر
فاوانیا عروق الصباغین خطمیا نا سیالیوس نانخواه بابونه
جاوشیر بزرجمهری دارچینی بعده هلیون سداب
بستانی تمام سعد میعه مینخه هزارجشان زوفا بابس
ناردین مشکطر المشع بورک فرس هیو فاریقون حبة الخضرا
مرزنجوش کاریوس کرچاشا حمص اسود کافیطوس چندقو
کبابه الادویة المدرة والمعتقة للطمث والبطن
حماض انرج اسوس از افستین بخور مریم ریساقندق
ماء الفجل وبرزه ورماء العسوله شعیر عروق الصباغین
نوره نصل معصفر نطرون زراوند طبرزد سقمونیا سکبنج بزر
انجرچه دارچینی سنبلوج دغلی هزارجشان سرطان
بحری محرق وج سوسن وسنگ وارالنمل زنجبل نشادر
مامیران زراوند مزاج حار فی الدرجة الثانیة

موزج جندقونی اصل الحماض مری یاسمن مازریون
صمغ الکرم المرارات کلها کرسنه طبکج نور کبر
رماد الکبریت راسن بزرشلجم بری ترمس ریوند خرق
بزرخطمی حل شیطرج حماض الانرج الادویة المفتتة للحصاة
اسارون صمغ الاجاص زراوند رجاج محرق خشک
پرسیاوشان حمص اسود حجر الیهود صمغ الکرم نوشادر
مرسکبنج رازیانج بری الادویة التی تحلل غلظ البلغم
وتقطعه وتمنع سیلان الدم آس غبیرا اذخر قرن
الابل محرق مغسول ورق الاجاص اقاقیا آملج از بلوط
جاورس بسد دلب باقلی ورد بزرالورد بلح بسر عنبار
دم الاخوین زعفران حضض طرفا ورق الکرم خشک
بزرحماض طرانعث کمثری مصطکی عصاره کجیرة
التیس طباشیر کهربا طین مختوم طین ارمنی کندر
کروبا طین سفره نارذین بنق سفرجل جوز السرو
ساق نشاسک مقل جرم العدس علیق انبار عنبر
غب الثعلب ریوند بزرساسفرم رامک خربوب خرنوب
الادویة التی فیها تجفیف قوی الشاه آس پاض البیض مح البیض

جوز الدلب بیوقار بقون حنا کندر ملح البیض بصل
الرخص سوسن کادالصنوبر خل ملوخیه قیمولیا الادویة الخاصة
للرطوبات والقاطعة للغرق مسک عصاره ورق
الکرم آس مرداسنج سرو ول ثمرة الطرفا ماقلا اسفندان شه
ورق الاجاص الادویة النافعة من نهش السباع والسموم
المشروبة والطعام والسوام غاریقون قرن الایل آس
حب الاترج غارشیخ فوخ اسقیل عرعر فوسد افتین
ناسنجاوناهام مرزنجوش کادریوس لیسون حب البلسان
بنفشه کشت خبیث حمامازرباد روح هزارچشاریخ
بندق بنه پسته بصل خطیاناجوزجاوزمکون الادویة
المبیضة للصدیدات اصطرک البه اشق وسنج خطیا
حمامازفت زوفارتر صنع البطم زرکتان موم راسخ
مغز قلم مقل میعه دهن الخروع شحم الدجاج شحم البط الادویة
الکیل الملک بابونج دهن الجوز زفت صمغ
البطم دبق حاشا لحم الحیه نیفوت رماد شبت الکلم
رماد الکرنب لادن ملح محرق مغز قلم مرزنجوش سوسن
فوتنج برک نی طرف قرطم لحم القنفذ ترمس قثاء الحمار

قنه روغن که دران روباه پخته باشند خطی غار الادویة
المنضجة اصطرک اکلیل الملک براق رفت ابرسار روغنی
که طعم آن عذب باشد زعفران حمامازمیر آردکنم
صمغ بطم حرف کرنب لادن مرشبلم میعه تین
موم خطمی الادویة المفرقة والمحللة والمفرقة والمجرة
اسقیل آذان الفار زاخ اخضر زاخ احمر خرف
زرنیخ لبن البقوعات زبل الحمام نوره مازالنور صابون
آب خاکستر سنباده فرپیون سداب قسط فوتنج زراوند
قلقطار شیطرج شبرانجبین ثوم زراوح الادویة التی
تسهل الدود والحیات فی البطن والاذن افتین
برنگ بعده زفاریابس حرف کروباحرمل
موانغ سرخس فوتنج قیصوم قتیل شیح شونیز بحاردنت
توت ورق شفتالو ترمس الادویة التی تقتل الجراح و
القمل والصلبا وبیطروا نیسون افتیمون اسفندبخشت
ببابسه سعد جاوشیر برالکریری دارشیقان دار
فلفل درونج زنجبیل حمامکون زراوند نخواه زرنباد
کندر کرفس کرویا فلفل سداب سعتر قردمانا الادویة غار

الادویة الملاجة والادویة من عرق اللسان انجدان بلیوس ابق
وبک آشیانه مکس عسل زراوند خیه الخط صمغ البطم
کبریت نطرون سرطان نهری لحم سور لحم سام ابرص
عسل قسط تفاح لحم صدف ادویه که تکوین وضع او
وتقریر وتخدیر کند افیون بقله الحمقا پیه بط بابونه پاچ
پیه جوز ماثل بیخ زنبق الفاخ سیروج کثیرا نشاسته
حب الصنوبر منقوع در آب شیرین صمغ سفید آب
سریشم ماهی ادویه نافعه قلب ما کهربا آس حافض الاتیخ
آملج انظار الطیب ابریشم خام بهمن بالنکو طباشیر ارچنی
زعفران درویج کندر لسان الثور مشک عنبر ونجشک
لسان العصافیر ادویه نافعه کبد را اشته انظفار
الطیب حب البلسان جوز بوا ارچنی حماما کشوث
مصطکی ناردین فلجه قرنفل خیرو اغاقیا ادویه نافعه
للحدة والشکة للقیان اذخر قشور الاترج آملج انظفار
الطیب حماما بالنکو جوز بوا ارچنی کل سرخ زرنباد الچوبه
حجرالیشب طباشیر کندر کرویا کچه التین مصطکی سریشم
مسکطا مشیع ناردین سعد سادج هندی سفرجل اجاق

سکنجبین علیق فلیجه صبر قرنفل قرفه قرطه خیر بوا ادویه
قاطعة للدم کارفه والرعاف وتقیء الدم
وانطلاق الدم اسد آس شاخ گاو گوش سوخته شسته
اقاقیا لبن باریس باد روح رماد البرای بلوط سبد
بزر البنج کلنار کچ دم الاخوین بزر الورد حضض ثمرة
الطرفا طراثیث طلق مکون کهربا کزبره کافور کندر لسان
لسان الحمل کچه التین وعصاره آن مصطکی نقاع نبق
نشاسته نخاس محرق مغسول سفرجل جوز السرو
عفص نسیج العنکبوت علیق قنطوریون راوند شادنه
کثامی ذنب الخیل ثمرة الغرب الادویه المجففة من
خیر لذع اشه گاو درس استه خرما سوخته شسته توتیا
مس سوخته شسته صبر ازبروت الادویة التی تخرج
بخر الزائد من القروح اثمد انزروت اسفان نمک مرداسنگ
توبال انحاس زنجار صدف محرق خاکستر گوشت خارپشت
الادویة المنقیة للقروح وسخة اهل حب البلسان
زفت کل مختوم مری نمک ایرسا عسل رانتیخ الادویة
التی تطرد القروح وتلصق الجراحات کلنار اشه صمغ الاجاص

انزروت جعده ورق البلوط دم الاخوین زفت
زرلوند طین مختوم مکون لسان الحمل لحیة التیس مرارجا
صبر جمله سنوم داده و به مفرده و جمیعه صداع بامراض
اجزایهش از سر تا قدم اوده صداع کرم اگر انیون با مغث
کل در سر مالند صداع کرم را نافع بود بزر قطونا ضماد آن
باکلاب صداع کرم را نافع بود بقله الحمقا آب آن با
روغن کل صداع احتراقی را نافع بود تره الجبن ضماد
آن صداع کرم را نافعست بنفشه بوئیدن و ضماد کردن
آن صداع کرم را نافعست و اگر با بونه و بنفشه با هم بزنند
و آب آن بر سر ریزند صداع کرم را ببرد بیدانجیر یعنی
پد مشک صداع حادث از بخار صفرا ببرد دشمن شیر
سیاه کوفته با آب سرکه سرشته صداع کرم و احتراقی را
نافع بود خلاف طلا کردن آب برگ پد بر سر صداع
کرم را نافع بود قرع طلا کردن آب سرکه با روغن گل
صداع احتراقی را نافع بود شاه بلوط صداع کرم را
نافع بود حسنه ابن ضماد آن با آب و کلاب و اندکی
کافور صداع کرم را ببرد قرع ضماد آن با آب و کلاب

و تراشه او صداع کرم را ببرد کافور صداع صفراوی را
نافع بود بوئیدن و تنها یا صندل و کلاب طلا کردن مقوی
حواس از حرارت ضعیف گشته باشد و اگر هر روز دو
جو با آب کاهو در پنی چکانند حرارت دماغ را و صداع
را بالکلیه قطع کند و خواب خوش آورد وجه صداع کرم بلکه
ورق گل در پیش سر طلا کنند گزبره بخاصیت منع بخار
از سر کند و اگر آب کشنیز تر با کلاب و سرکه خیار آن سرشته
ضماد کنند صداع کرم را بغایت نافع بود مکنه بخاصیت
مسکن صداع بخار سست تفاح بوئیدن آن مسکن
صداع کرم و نمنوست مار اوره مسکن صداع کرمست
بوئیدن و طلا کردن و بر سر ریختن نیلوفر گل وی صداع
کرم را نافعست ده بوئیدن آن صداع کرم را ببرد
ورق الکرم چون بکوبند و ضماد کنند صداع کرم را ساکن
گرداند وا انشناش مسکن صداع کرم بود اوده صداع
سر ابر سا صداع مزمن را نافع بود انیسون بتخیر آن صداع
قرنفله سر را نافع بود این اوده با بونه و بارزد و بزنجبیل
و بنفشه و بهاوشیر و بنفشه پخته و جوزا بسر تخمیه

لبن او ویه مفرد او مجموعا صداع بارد را ببرد **حب**
الیلسان جالینوس گوید در دو سر کهنه و نو هر دو را نافع
بود **حب الشاهرا** در دو سر حادث از بلغم و ریاح غلیظ را
نافع بود **خولنجان** صداع سرد را نافع بود **خیرا** یعنی
هیل در دوای بارد السبب سر ببرد و قوت به بود **لوز**
صداع بلغمی را زایل کند **زباد** صداع سر در شقیقه و سر
ببرد **زنجبیل** چون تر بود بکوبند و ضماد کنند بر کف پای
صداع بارد و شقیقه بارده و هر مرض بارد که در سر بود
ببرد **زراوند مدحرج** شقیقه بارده را نافع بود **زرنب**
چون بارد و غن گل بمالد و غن بنفشه تسکین کند در سر بلغمی
ببرد **زعفران** صداع بارد و شقیقه بارد را نافع بود **زنجبیل**
چون بارد و غن خیری طلا کنند صداع بارده و شقیقه
بارده را ببرد **سداب** ضماد آن باست جو صداع
مزمن ببرد با سرکه و رد و غن گل صداع بارده تسکین کند
سقمونیا با سرکه و رد و غن گل در دو سر کهنه ببرد **سکبینج**
معلل صداع بارد و صداع ریحی بود **سنا** ضماد آن و اسهال
پاک صداع کهنه ببرد **سنابسقم** صداع بارد را نافع بود

شقایق طلا کردن بر پیشانی صداع بارد ببرد و چون یکشب
در سرکه نگاه دارند و صباح سحق کنند و بآن تسعیط کنند
صداع کهنه ببرد **عبر** تسحق آن صداع که از اخلاط بارده
حادث شود ببرد و اگر در رو غنی کرم مثل رو غن مغز گردو
حل کنند هر مرض که از بلغم غلیظ و ریاح در دماغ پدون
حادث شود ببرد **غالیه** صداع بارد ببرد **قثاء الحمار**
اگر مضاره وی با سرکه تسعیط کنند صداع کهنه ببرد
قیصوم در سر بارد را نافع بود **موسیانج** صداع بارده
و شقیقه بارد را نافع بود **نرجس** صداع رطوبی بلغمی را
نافع بود **نمام** صداع بارد را نافع بود بوئیدن آن
نشاع ضماد از آب آن با بست جو صداع را نافع بود
اویه مالیخولیا و جنون و در سه سر **آبخ** مالیخولیا حادث
از احتراق صفرا را نافع بود **اسطیل مالیخولیا** را نافع
بود **اصابع صغیره** و سواس و جنون را بغایت نافع
بود **افتیمون مالیخولیا** را بغایت نافع بود **بنفسج**
مالیخولیا را نافع بود **حنظل** ورق آن مالیخولیا را نافع بود
خرنوب مالیخولیا را نافع بود **دارشیشعان** جالینوس

کوید وسواس سوداوی را نافع بود **دماغ** تمریخ
پیه مرغ بر سر مالیخولیا را نافع بود **دود** بخور
مالیخولیا، معانی را نافع بود **تحلیل** نفخ و تلطیف اخلاط
غلیظ میکند **زنبور** جگر وی بریان کرده سحق کنند و با سکر
مجنون سه روز هر روز سه نوبة پیاپی بخورد صحیه یابد
سلاحفات مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی و بحرانی را
نافع بود **سنا** قوای کوید وسواس سوداوی و صرع را
نافع بود **ضبع عربیا** خوردن خون او موی سر سازد نافع
بود **ثعلب** آب پنیری که بمغیر آن بسته باشد مالیخولیا را
نافع بود **ادویه** نافعه الصرع **ابن عرس** کوشت او
و دماغ او با سرکه مصروع را نافع بود **اذان الفار**
خوردن آن مصروع را بغایت نافع است **ارنب**
بری انفحه او با مشک یا روغن یا عسل و سرکه خوردن
مصروع را بغایت نافع است **استوخودوس** صرع را
نافع بود **اسارون** مسهل بلغم لزج از سر بود و
جمیع امراض دماغی را نافع بود **اشنه** تخیر آن صرع را
نافع است **افسنتین** نیم مثقال با عسل خوردن صرع را

نافع است **افسنتین** صرع را نافع است شربتی از یکدرم
تا دو درم **بید** در کردن مصروع آویختن نافع است
ترنجبین دماغ از بلغم پاک کند و مصروع را نافع بود
تین وشنان هر دو مصروع را نافع بود **جاوشیر**
صرع و ام الصبیان را نیم دانگ تا یک دانگ با شیر
مادر دادن نافع است **جنه پیستر** معقد ارعدسی در روغن
نارد ین حل کنند و بر سر مصروع بمالند نافع بود **حافر**
حمار الوحشی سوخته خوردن آن مصروع را نافع بود
حب البلسان خوردن آن مصروع را نافع بود شربتی
دو درم **حب الکوکنج** یک دانگ از آن با یک دانگ شونیز
بار و غن بنفشه پیامیزند و دو بار یا سه بار تسعیط
کنند صرع را ببرد **حلتیت** صرع را بغایت نافع بود
شربتی نیم مثقال **خطل** ورق او صرع را نافع بود
خنه قوسی صرع را نافعست **دار فلفل** مصروع را
نافعست **دوالبان** صرع را نافعست **دار فلفل** قوی کوید
صرع را نافع بود **ذهب** اگر پارهٔ زر خالص بر کودکی
آویزند نزدیک صرع کردد و کر دود زیل التفلق

خوردن آن مصروع را نافعست **سلیوس** صرع را
نافعست **سلیق** تسعیط باب یخ صرعی را که از اجتماع
اخلاط لزجه در دماغ حادث شود نافع بود ادمان آن
تسعیط آن صرع را برد **اطریلیوس** صرع را بغایت نافع
بود **عاقرقرحا** کوفته بعسل سرشته خوردن مصروع را
بغایت نافعست **فلطارخس** جالینوس گوید بسیار کس بآن خوان
سوخته از صرع شفا یافته اند **عود البلسان** صرع را
نافع بود **خالیه** بونیدن آن مصروع را نافع بود **قشا**
اگر هر روز یکدرم بخورند صرع را نافع بود **فاغونیا** اگر بر کرن
طفل آویزند تا بآن او باش مصروع نشود از مصروع
نافع بود **قنطوریون** با یک شقیقه تمام دماغ پاک کند و صرع را
بغایت کمال نافع بود **قنه** چون مصروع بوی آن بشنود
باخود آید صرع را نافع بود **لوبیا** فالج و لقوه و رعشه
و تشنج و طپ و نسیان از آن اقفار تسعیط آب
آن لقوه را نافع بود **لبلاب** اگر در آب حل کنند و بآن
غرغره کنند فالج و خدر را نافع بود **افسنتین** تشنج استرخا
نافع بود **ایرسا** جالینوس گوید فالج را بغایت نافع بود

خصوصا رو غنی که ایرسا در آن پخته باشند **بلاذر** استخوان
صعب و نسیان و فالج و لقوه را نافع بود و قوت حافظه
بدهد و ذهن را تیز گرداند و هر مرض که در دماغ از سردی
و تیزی حادث شود همه را نافع بود **تربد** دماغ را از
بلغم پاک کند و مفلوج را نافع بود **ثوم** اکیه جالینوس
گوید فالج و لقوه و خدر را نافع بود دو درم با عسل کف
گرفته یا ماء العسل خوردن **جعده** کپه نسیان را نافع بود
شربتی یکدرم **جنبه پیستر** فالج و رعشه و خدر
و نسیان را نافع بود شربتی یکدرم **جوز القی** فالج و لقوه را
نافع بود شربتی تا دو درم **حاشا** جالینوس گوید
فالج و لقوه و نسیان را نافع بود شریف گوید با عسل سرشته
و هر روز بنا شتا سه درم بخورند از فالج خلاص
یابند **حرمل** جالینوس گوید فالج و لقوه و تشنج سر را
نافع بود **حلتیت** اگر نیم درم از و با نیم درم سکبینج اوشان
کشته فالج و خدر را بغایت نافع بود **حمام** شریف
گوید فالج و لقوه و خدر و استرخا را نافع بود **حنظل** فالج
و مرض سر را نافع است **خروع** فالج و لقوه را نافع

بود شربتی ده دانه تا بانزده خطمی پنج وی رعشه را نافع
بود خصوصا چون با شراب پخته باشند خفاش
چون سروی در ظرفی مسین یا آهنین بار و غن بنفشه
مهر اکنند پس مالیدن آن فالج قدیم و رعشه را نافع بود
و اگر طبیخ خفاش در اب پزند مفلوج در آن نشیند
نافع بود و بقرقفل و یسقوریدوس گوید فالج را نافع
بود و بزبیخ رعشه را نافع بود و دماغ را از فضول بد
پاک کند و ذهن را تیز کند و نسیان پیرانه را باز برد
و نافع بود و یسقوریدوس گوید لقوه را نافع بود و بلخی
دماغ را زیاده کند و گوشت بهرد و عقل را بفزاید
و بطارس فالج و لقوه را نافع بود و ابن جمع او
با هلیله کابلی در تنقیه امراض دماغی فالج و لقوه و
خدر و غیر آن نافع بود و بقراط فالج را نافع بود و ابن
سرجس فالج و درد های مزمن را نافع بود و دماغ را
از اخلاط بد پاک کند شربتی دو درم و بقول جالینوس
گوید فالج و لقوه را و انجار را نافع بود و یسقوریدوس
گوید خدر و جمود و سده دماغ و اخلاط بلغمی را نافع

بود

بود و خوردن آن حفظ را بفزاید و فاذنشک
مفلوج را نافع بود سقولوقندریون و یسقوریدوس گوید
فالج و لقوه را نافع بود و تسعیط آن بار و غن بنفشه
سکته را نافع سکبینج فالج و صرع را نافع بود و تسعیط
تسعیط رو غن آن فالج و لقوه را نافع بود و اگر شونیز
یکشب در سرکه بخوابانند و صباح سحق کنند و بآن
تسعیط کنند لقوه را زایل کند عاقرقرحا رو غن وی
لقوه و استرخا و فالج را بغایت نافعست فاغل
مفلوج را بغایت نافع بود عصفور گوشت آن
استرخا و فالج و لقوه را نافعست فاختة فالج را نافع
بود صاحب منهاج گوید گوشت آن مفلوج را
نافع بود زیون اگر در رو غن کنجد انند و با آن تمریخ کنند
لقوه و فالج و خدر را نافع بود فاغل اسود چون سحق کرده
در رو غن زیت بجوشانند و بمالند فالج و خدر را
نافع بود رعشه و هر علة که در اعصاب بود خاکستار
چون بعصاره وی با او ویه که موافق بود خلط کنند جهت
لقوه قطریون و سورنجان و بوزیدان و کافیوس و

قسط و مروز صفران و امثال این ادویه بسیار در وی
نافع بود چون لقوه و خدر و درد مانی که از صرع سودا
حادث شود قرص ما چون با آب پاشانند فالج و
استرخار نافع بود حب الدار چینی مفلوج را
نافع بود قرص بازیت فالج و استرخار نافع بود نقل
پنج درم از گوشت سگ سود آن فالج را نافع بود
کرنب رعشه را عظیم نافع بود و عصاره آن چون نعوط
کنند سر را پاک کند رب دماغ او و زهره او را
چون بارو فن زنبق تسعیط کنند نسیان زایل کند
و هیچ چیز فراموش نکند و چون زهره آن با آب ورق
ساق پامیزند و سه روز پیاپی سعوط کنند لقوه را زایل
کند و چون زهره وی با عصاره مرزنجوش صاحب
لقوه تسعیط کند در جانب مخالف علیل هفت روز پیاپی
و در جانب علیل روغن کرکان مالد و این هفت روز
در جایی تاریک نشیند لقوه بحکی زایل شود حب
غرغر آن جذب بلغم بسیار از سر کند حب قوت دماغ
بدهد و چون بآن سعوط کنند مفلوج و سکته سر را نافع

بود و چون بارو فن کرم حل کنند و بر قفا و پشت بمالند
خدر و فالج را نافع بود و اگر بر آن مداومت کند افلاج
ببرد و شربتی از ان قبر اطی وصیانی فالج و لقوه را
خوردن و طلا کردن نافع بود و در رعشه حادث از
برودت دو حبه با آبی که صعتر فارسی در آن پخته
باشند نافع بود و در رعشه حادث از برودت
دو حبه لقوه و فالج را نافع بود مار دین یکدرم ازان
لقوه را نافع بود نقط لقوه و فالج را نافع بود یاسمین
مقوی دماغ بود و دماغ غلیظ را تحلیل کند و لقوه و
فالج را نافع بود دوایی کنا سعال تنقیه دماغ از فضول

مسهلات تنقیه دماغ

پنجم

کند صبر سنا تربد شحم الحنظل غاریقون افتیمون
بسفایج لاجورد محموده هلیله کابلی هلیله سیاه ادویه
که تقویت دماغ کند آمله بلاده فندق گوشت تذرو بالکلو
سیب گوشت مرغ گوشت دراج مغز سر بره مغز پسته
سنبل قرنفل عود و عنبر شیرمیش کلاب مشک بخوردن
و بوکردن بهره و نسرین بوکردن بهار به بهار سیب
بهار امرود بهار بادام بوکردن و خوردن کل قیصوم بهار

وکل سرخ بوکردن وکلقند آن خوردن یاسمین بوکردن
وتنهن بروغن آن عطای وحی ومعجون مفتقور
ابوب این چهار معجون همه مقوی دماغ ششم
غایه مقوی اوست ضعف هر عضوی عبارة از
نقصان فعل اوست مثلا ضعف چشم نقصان ابصار
وسبب نقصان فعل از هر عضوی یکی از سه چیز است
اول سوء المزاج دوم بگیر فعل سوم انسداد تعطیل
از فعل منزل قسم اول ضعف تعدیل مزاجست واگر با
تعدیل خصوصیتی با عضو داشته باشد نور علی نورست
منزل قسم دوم ضعف تقلیل فعل وتغذیه است واگر قوا را
خصوصیتی با عضو باشد بهتر بود ومنزل قسم سوم
ضعف قرح بفعل است وتغذیه بغذای مناسب
وروساء اربعه بدن دل ودماغ وجگر وششش همه از
روایح گریه ضعیف میشوند وازروایح طیبه قوی میشوند
وهرگاه که عضوی ضعیف شود وعضو بر اعتدال
عضوی مانند باشد ومقویات آن عضو او دیگر مزاج
باشند ترکیب بعضی مقویات با بعضی تحصیل قوی

ششم

باید کرد که مغیر مزاج نباشد ادویه مخصوصه بچشم
آبار تنقیه رطوبات از ریشهای چشم بکند ابریشم نور
بصر زیاده کند واو مال قروح چشم کند چون بسوزانند
وبشویند وار چشم کشند آبنوس چون باب حل کنند آب
وار چشم کشند بیاض ببرد اثمد اگر در چشم کشند آب
رفتن از چشم باز دارد وگوشت زیاده بخورد وصحت
چشم نگاه دارد انیسون قروح وبثور چشم را
نافعست اسقیل خوردن آن صحت بصر زیاده کند
آس عصاره آن در چشم کشیدن قوت چشم دهد
وآب رفتن از چشم باز دارد اشق اگر مژه چشم بآن
بمالند چرب چشم وسفیدی وتاریکی ببرد اصل السوس
وبیقور یه وسکویه عصاره تر آن در چشم کشیدن
ظفره ببرد ومسحوق خشک آن همین عمل کند و
گوشت زاید ببرد افیون با شیر زن در چشم کشیدن
تسکین درد کند اقاقیا جهة آبله چشم نافع بود وچون با
دارو های دیگر بورد روشنائی چشم بفزاید اکلیل الملک
چون بمنتج پرورند وبر ورم های کهن که در چشم بود ضماد

وی که از کرمی بود نافع باشد **بندق** سوخته چون
بازیت بر میان سر طفل چشم ازرق طلا کنند
زرقت را ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه
کند **بلیله** چون در چشم کشند آب رفتن باز
دارد **بورق** اگر با عسل در چشم کشند سفیدی کهنه
شده ببرد و بحال صحت آورد **بول الصبیان** چون
در ظرفی مین با عسل بپزند نافع بود بهر سفیدی
چشم و دانه و ریش و مدد و تاریکی چشم را ببرد **شمع**
در دو چشم را بغایت نافع بود **نشاء** شیرین چنین
بپزند و بر چشم بندند در دو چشم را نافع بود **توتیا** در
چشم را نافع بود و منع فضول بد که در عروق چشم بود
از نفوذ در طبقات نکند خاصه مفسول وی و صحت
چشم نگاه دارد **تین** رطب لبن وی با عسل
در چشم کشیدن جهت ابتدای نزول آب نافع بود و
بهوار در دو چشم بلغم را از اندرون چشم بکاهد
در دو چشم صفرای را بر پشت طلا کنند که درد را
بنشاند و نافع بود و آماس پلکها کم کند **بهبهوا** قوت

کنند نرم گرداند **آلو** اگر دو درم از ان نیم کوفته در آب
شیرین خوابانند و دو ساعت بعد از ان صافی
کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی زیاد دکه
در چشم بود سود دهد **بلیلون** چون در چشم کشند نیل کهنه
شده ببرد **نرگس** اگر با سفیده تخم مرغ یا با شیر آمیخته
کنند و در چشم کشند درد چشم را نافع بود و جهیدن
چشم در مص که در چشم آید و آب آمدن چشم باز دارد
دلیخ **مصطکی** در چشم کشیدن آب باز دارد **بابونج**
اگر با سپیده و سرکه بپزند و در آخر دم سر بر بخار آن دارند
چشم را پاک گرداند و درد زایل کند و اگر با آب بابونه
تنها بشویند هم نافع بود و در چشم را **باقلا** چون
با آرد جلبه و عسل سامیه نهند و بر های شیب چشم را
نافع بود **بید** سوخته در چشم کشیدن چشم را قوت
دهد و آب رفتن باز دارد و گوشت زیاده بخورد
و اثر ریشها زایل کند **عسل** آب وی در چشم کشیدن
نزول و بیاض و ملکه را نافع بود و جلای چشم و
قوت باصره بدهد **تقل** **کمثری** ضماد کردن بر چشم درد

باصره بدهد وسبل را نافع بود **حب الاس** بردرم
چشم ضماد کردن تحلیل کند وعرب را با عسل
طلا کردن نافع بود **حجر مل** اگر با عسل وذهب و مرغ و
زهره کبک وزعفران وآب رازیانه تر در
چشم کشند قوت باصره بدهد **حضض** بدیکدرچشم
کشیدن روشنائی بفزاید وتاریکی زایل کند **حلبث**
چون با عسل درچشم کشند روشنائی بفزاید ودر
ابتدای نزول کشیدن اسلین باشد از نزول **حامه**
اگر سروی همچنان بار بسوزند وسحق کنند ودرچشم
کشند حرارت چشم زایل کند وتاریکی وشب کوری
ببرد وچون خون ورشان فاخته وشفانین وحمام
گرم درچشم کشند حرارت چشم زایل کند **حنا**
از خواص وی آنست که اگر در ابتدا نزول آبله آب
سرشته بر کف پا طلا کنند منع آبله از چشم
کند **خردل** کوفته در آب پخته درچشم کشند شب
کوری ببرد **خلاف** ثمر وی بر ضربی که بر بدقوزده
باشد نهادن نافع بود وقطع خون رفتن بکند و

صمغ وی ضعف بصر را نافع بود **دار فلفا** چون
درمیان جگر ریزند وجگر بریان کنند خوردن آن
جگر وآب منفصل ازان در حین برشتن درچشم
کشیدن تاریکی ببرد وشب کوری زایل کند
دارچینی خوردن وکحل کردن چشم روشن کند **دار**
عصاره ورق وی با عسل درچشم کشیدن تاریکی
ببرد **دم الاخوین** مدار وهای چشم قوت چشم بدهد
دم الثعلب اگر موی زیاده درچشم بهم بکشند و
برموضع آن طلا کنند دیگر نروید خاصه چون صفوع
سبز کوبک بشد **دم الحب** همین عمل کند **دینج** دانه
نا سفته وتوتیاء هندی مثل سحق کرده درچشم
کشیدن پاض ببرد **ذئب** میل ازان اکحال دوردا
وفی الجمله باد وبه عینه درچشم کشیدن وتنها نیز درچشم
کشیدن قوت باصره بدهد وروشنائی بفزاید
رازیانه روشنائی چشم بفزاید خاصه صمغ آنرا وآب
آنرا چون خشک کنند در اکحال جهة روشنائی
چشم بغایت نافع بود وصمغ آن جهت منع نزول

در قرب نزول نافع بود و آب رازیانه چون او سنجوشر
بجوشانند و کف بگیرند و با عسل و سکنج در چشم کشند
مانع نزول شود و در روشنائی بفزاید رازیانه بپزند عصیر
آن در شیشه کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود
و در چشم کشند روشنائی بفزاید و هر چند کهنه تر شود بهتر
بود قبل از استعمال خشک کرده مانند آن در وقت
حاجت و مثل آن نبات سوده در چشم کشند سفیدی
ببرد و در جمله روشنائی سفیدی چشم ببرد و روشنائی
بفزاید و سوخته وی اقوی بود قبل از چشم کشیدن
و خوردن تاریکی چشم ببرد اگر با ادویه که نافع بود جهت
چشم بپامیزند نافع شود و سبل و سفیدی چشم و جرب
و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیاده کند و رطوبت
آن خشک گرداند و غلظ اجفان را نافع بود
چون با عسل در چشم کشند جرب جفن را
اگر بآن جنبک کنند تا خون آلوده شود اگر احتیاج بشر
مکرر نکنند نافع بود و اگر در وی چشم کنند یاض
رقیق ببرد و در چشم کشیدن سفیدی

ببرد و روشنائی زیاده کند سکبنا تاریکی چشم
و غلظ اجفان را نافع بود و وی فاضلترین ادویه
بعلت که جهت منع نزول استعمال کنند و چون در سرکه
بگذارند و بر شقیقه مالند زایل کند سعال چون از
کلاب خوابانند و از آن در چشم کشند ابتدا ورم
حار مادی را نافع بود و حدقه را قوت دهد و تقیع
آن در چشم کشیدن سلاق و سوزش چشم و فتور
آشرا زایل کند و اگر ده درم در هفتاد درم آب پزند
تا آب آن قوت آن بگیرد بعد از آن خرقه پاک در آن
آب فرو برند و در شبی که جرب و اکله و سلاق باشد
بچکانند تنها نافع بود و مجربست و اگر در چشم مجدور
چکانند چون چشم سرخ شده بهتر آمن شود از آنرو
انکه در چشم و در منع مواد از چشم نهایت کمال نافع
بود سعتر بازیت طلا کنند بر اجفانی که جرب
داشته باشد نافع بود و صلابت اجفان را
ببرد سفیدی موی سوخته وی بر دیاند سنبل چون با ما
العسل در چشم چکانند جلای تمام بجهت شادنج

ریشای چشم را بغایت نافع بود خصوصا با سفیدی تخم
مرغ و همچنین نافعست خشونت اجفان و اورام حاده
با سفیدی پخته یا آنی که علیه دران پخته باشند و
چون با شیر زن در چشم کشند درد چشم و ریزش اشک را
نافعست و چون با اقاقیا شیاف سازند و در چشم کشند
اعلال چشم و جرب آزا نافع بود و صحت چشم نگاه
دارد شعیر چون با عصاره سه و مانند کاهو و تورک و
روباه ترنجبک و اشنان آن خمار کنند بر چشم و رم گرم
ساکن گرداند و شعیر را چون بسوزند و سحق کنند و
بامر داسنگ بر چشم که جرب و حکه داشته
باشد طلا کنند ساکن گرداند [illegible] عصاره آن
سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم صبیان و چون اکحال
باب وی مربی شود قوت بصر به چون آب آن
در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول در ابتدا
کند [illegible] سوخته شسته پاضمیده و نشف رطوبة
بکند و آب رفتن باز دارد و جلای تمام دهد [illegible]
اورام چشم و فروغ آن و جرب و درد و سوزش

ببرد و رطوبت آن نشف کند و ابتدای نزول را
نافع بود و روشنائی بفزاید و باین سبب صبر در اباجات
بکار دارند [illegible] ریش چشم را نافع بود و غلظ اجفان
ببرد و اگر مست موی زائده که بر کنده باشند طلا
کنند دیگر نروید انشاء الله تعالی [illegible] تاریکی چشم
و شب کوری که از رطوبة حادث شود زایل کند
و اگر صعتر با عسل و شکر بپرورند و هر شب یکمثقال
بخورند و بر آن خسبند دفع نزول آب کند و از
نزول ایمن گرداند [illegible] اگر با
روغن کنجد در ظرفی آهن بپزند تا سیاه شود و
گرمی گوش در گوش چکانند زایل کند [illegible] اگر با روغن
بادام بپزند و این روغن با اندکی زهره بژور گوش
چکانند مسهل ریاح بود و گوش را از جراحت پاک
کند و کری را نافع بود [illegible] اگر با روغن گل و غفران
در گوش چکانند درد گوش ببرد [illegible] عصاره
تر آن با روغن گل بپامیزند و در گوش چکانند درد
گوش زایل کند [illegible] اگر سحق کرده با روغن گل در

گوش چکانند درد گوش را نافع بود **آبزوت** اگر فتیله بعسل بیامیزند و در آبزوت مسحوق بگردانند و در گوش نهند که از ان ریم آید نفع دهد اگر فتیله بجای عسل در سکنجبین آلوده کنند همین عمل کند و اگر با سفید و زرالمره و بزرالکتان همه کوفته و پخته بعسل آلوده در ان بگردانند بهتر بود **بارزد** شیخ الرئیس گوید جهت درد گوش که از سردی بود نافع بود و ورم گوش را تحلیل کند بی افیتی **بافلا** چون با آرد و عسل بیامیزند با ام بن گوش را نافع بود **بزرالبنج** عصاره وی در درد گوش را نافع بود **بصل** اگر آب او را در گوش چکانند طنین را نافع بود و گرانی را نیز نافع بود **بورق** با آب خاه کرده در گوش چکانند درد گوش را ببرد بباد که در گوش بود و رطوبتی که در گوش آید همه را نافع بود و اگر باسه که بیامیزند و در گوش چکانند چرک گوش بیرون آورد و پاک گرداند و اگر با شراب در گوش چکانند کری ببرد و چون بار و غن بنفشه سحق کرده در گوش چکانند گرم گوش را نافع بود **حلتیت** ریشهای گوش را نافع بود

طرمثا چون آب وی در گوش چکانند و دران ببرد **بیاض بیض** در گوش چکانند اورام حاره و اوجاع آنرا تسکین کند **تلبینه** چون با سرکه طلا کنند بر اورام بن گوش و بر آفتاب نشینند نرم گرداند **تنقیه آب** ورق آن بغایت نافع بود جهت نادره که از گوش گشاده شود و روان باشد **تل** کرانی گوش زایل کند و کرم که در گوش بود بیرون آورد و طنین را نافع بود **تین** اگر مغز استه شفتالو بسایند تا روغن ازان بیرون آید آن روغن در گوشی که جانوری دران رفته باشد ریزند جانور فی الحال بیرون آید با ان ماند **ثفا** اگر بازیت بجوشانند و در گوش چکانند و بآن ادمان کنند کری نوبرد **ارشعان** چون سحق کرده بروغن خیری سرشته در گوش نهند گرم گوش پاک شد **ارز** پخ آن چون بر آتش نهند رطوبتی که در سوختن بیرون آید اگر در گوش چکانند کری که از طول ایام حسکی حاصل شده ببرد و عصاره آن ورق نیم گرم در گوش چکانند ورم گوش را تحلیل کند

اگر پوست بیخ کرو پوست بیخ ترب وزرد چوبه
وعاقرقرحا وزرنیخ زرد و پوست شبرم و سرو خطمی
ورق شبرم کوفته بابسرکه بجوشانند و دربن دندان
گیرند صباح بن دندان سست شده باشد برکند
وحلیتیت وزراوند دربن دندان گیرد اشتهای خلق
که از بلغم ومره سود اباشد واگر باب عل کرده بدان
غرغره کنند سنگ را از بلغم پاک کند فصل
گوید پوست آن جهت دردندان که از سردی
بود نافع بود چون بسرکه بپزند وبآن مضمضه کنند یا
تنها بجایند وچون بآن غرغره کنند بلغم را قلع
کند اصل السوسن نافع بود جهت خشونت حلق و بحه
بوی دهان خوش کند ودندان را محکم گرداند بیدگاو
بیخ دندان را محکم گرداند انیسون اگر سحق کرده بسوهان
سازند کنند دهان که سبب آن عفونة بن دندان باشد
نافع بود ابهل اگر قدری از او بسوزانند وسفوف سازند
دندان را بلا دهد واگر بر دهان کودکان در قلاع افتاده
بشر طلا کنند نافع بود مجربست وچون بسرکه بپزند و

اگر نه کوش را بسوزن زرین سوراخ کنند وگر فراهم
نیاید غایه اگر در روغن مصری یا روغن حب البان نگذارند
ودر گوش چکانند در زمان کند قاقیا اخضر فتیله بآب آن
تر کنند ودر انزروت ونبات مصری وافیون مصری
سوده بگردانند ودر گوش نهند هر علتی که در گوش بود
نفع دهد فیل اگر سر وی بردارند وانرا آن خالی کنند و
روغن گل در او گرم کنند ودر گوش چکانند در زمان کند
واگر آب ترب بگیرند وبا روغن گل بجوشانند ونیم گرم
در گوش بچکانند کرانی گوش ببرد ومجربست ادویه دهان
در گوش کهنه را نافع بود ادویه دهان وحلق و دندان
دندان کرفیس وآن پوست بیخ زرشک
بخبه بجوشانند وبآب طبیخ آنرا مضمضه کنند قلاع زایل
کند از هر ماده که بشر ودرد دهان هر کس که باشد بهمن
چنانکه گفته باآنکه فشانند نافع بود اتیخ پوست آن
چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند
اهلیله اگر آب آن بگیرند وبا سرکه وگلاب دهن
بآنرا بشویند ومضمضه کنند دردندان ساکن کند و

مضمضه کنند دردندان را نافع بود **باقلا** آردوی چون
در آب پزند و بارو غن بادام وقت نورند خشونت
حلق را نافع بود **برگ الکرش** اگر با قطران بخورکنند
در شب دندان که گرم داشته باشد گرم بکشد
و پیند از **ورق** چون باسه که سحق کرده غرغره کنند
علق از حلق بیرون آورد **تخم هندی** مضمضه کردن
قلاع را نافع بود **توت خشک** اگر طبیخ آن مضمضه کنند
دردندان را نافع بود و طبیخ پوست آن همین عمل کند
توت سفید ورم حلق را نافع بود و طبیخ پوست آن
همین عمل کند و ورق آن شاق را نافع بود و ورم
دهان را تین **یابس** خشونت حلق را نافع بود و
چون بخوسانند و آب غرغره کنند شاق را تحلیل
کند و نضج آنرا بدهد و بگشاید **شوم** خوردن آنرا خام یا پخته
یا بریان کرده حلق را صافی کند و علق از حلق بیرون
و چون کوفته بر دندان خورده نهند ارا ساکن کند **بلوط**
اگر مقدار حمصی از بزر دندان بکوبند یا برد دندان طلا کنند
درد دندان را در ساعت ساکن کند **حنطه** اگر

درسوراخ دندان نهند درد ساکن کند و بریزانده و چهار
باسه که غرغره کنند علق از حلق بیرون آورد **خردل**
را زر گوید اگر کسی را درد دندان باشد که بی درم بشه
چیز سحق کرده بر دندان نهند عجائب و اگر سحق
کند و آب آن در دندان چکاند درد ساکن کند **خل**
چون به ان مضمضه کنند دندان محکم کند و کند دهن
زایل کند خاصه چون با مداد نباشتا دو درم از وی با شاه
آو از صافی کند **خیار چنبر** ورم حلق را نافع بود چون
بآن غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب بنکوخاق
نافع بود و چون با عسل بامیزد قلاع را زایل کند **لب**
پوست وی چون باسه که بپزند و به ان مضمضه کنند
نافع بود جهت درد دندان چون بسه که پزند و به ان مضمضه
کنند نافع بود درد دندان را **عاقرقرحا** بوی دهن خوش کند
و قوت بن دندان به دهد و حرارت دهان باز دارد و
قوت لثه و دندان **ورق گردو** قوی لثه مستحکم
بود **درق الغب** آب وی چون پاشا منه علق بیرون
آورد **توت از یتیا** چون بسه که بپزند درد دندان را نافع بود

و آب بخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زائل
کند **اوریه** لعه **انیسون** لسان الثور درم سحق کرده روغن
کاو یخ درم عسل بخ درم باهم سرشته لعق کنند بلغم
نافع بود **زنجبیل** و درم شش را نافع بود **فلفل** ربو و
سعال مزمن را نافع بود **اشق** اگر بماء الشعیر خاید کنند و
پاشامند ربو دشواری نفس را نافع بود **اصل السوسن**
رب وی وطبیخ وی انواع سرفه را نافع بود **لعاب بهدانه**
وشش را نافع بود و چون با قند در روغن بادام با قند
ونمک خورده اگر با تورک تر یا برگ بارتنگ پزند نفث
دم را نافع بود **انیسون** طبیخ او با قند و سینه نفث
دم که از قصبه و شش و حجاب سینه بود باز بندد و پیر
شش پاک کند **با قلا** سینه و سرفه را نافع بود و نفث
دم را اگر آرد وی رقیق پزند و بارو غن بادام و قند
بخورند **پیاز** سینه و شش را نافع بود و البته
غلیظ پاک کند و بکلی زائل کند و ربو را نافع بود **شبث**
نفث دم که از سینه بود دفع کند **برنجاسف** ریش
شش را و در سینه را نافع بود **برنباطیخ** سفید

وی جهة سرفهٔ کرم در سینه که از درم زرد تولد
کرده باشد نافع بود **بنفشج** سرفهٔ کرم در سینه
که از درم کرم باشد نافع بود **شکاعی** دو درم تا چهار درم
بندق اگر سحق کرده با ماء العسل بپاشامند سرفه را
کهنه را نافع بود **پیلم** خشونت سینه و نفث دم
دنزله را نافع بود **ترنجبین** سرفه که از رطوبت فم معده
بود سود دهد و علامت این زحمت آن بود که چند از
سرفه بیاید که باقی کند یا غلیظ لزج بسرفه بیرون آید
بعد از ان ساکن گردانند **تین** سرفه را نافع بود و
سینه را نرم گردانند **تودری** اگر در لعوق کنند
نافع بود و جهة خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود
تین و **عنب الثعلب** یابس خشونت سینه و قصبهٔ شش را
موافق بود **تومنج** پخته یا بریان کرده با خام خوردن
سرفه کهنه را که از سردی بود نافع بود **بابونه**
برزوات انجب نماء کردن نافع بود و سرفه کهنه که از
غلظ غلیظ لزج بلغمی بود سود دهد **جرنباد** ریش
شش را و نفث دم را نافع بود **شربتی** دو درم

حب السفرجل دو درم از مغز آن چون بکوبند و با
نبات حب سازند یا لعاب آن با نبات و روغن
بادام بخورند سرفه کرم را نافع بود و هرف جهة ربو
نافع بود و چون با عسل بپزند و لحس کنند سرفه
غلیظ را نافع بود و در پهلوی غلیظ المادة را نافع
بود و خشخاش سفید سرفه کرم و نزله کرم را و سیلان
رطوبات از سر را نافع بود و حب العصفر تنگی نفس و
ربو را نافع بود و خیار چنبر سینه را نرم کند و آنچه
سینه را پاک کند و سرفه کهنه را نافع بود و دباج
آواز صافی کند و چون با مغز فربه بامسکه بپزند
خوردن مرق آن سرفه خشک را ببرد و یک مرق
خروس پیر ربو را نافع بود و ماء الحمص دانه آن چون
در آب بار ان بخوابانند منع نفث دم کند و حب
موافق قصبة الریه است و سرفه را نافع بود و لبن الحمق
آن با عسل جهة خونی که از شش آید نافع است و
با سکنجبین سرفه خشک را نافع است و زعفران مقوی آلات
تنفس است و لبن رطوبة سینه و شش را نافع

بود و فیل رطوبت از نواحی سر و حلق پاک کند و
مجموع در دنان را چون با عسل بر شته بلیسند نافع
بود و سپستان سرفه که از کرنی و خشکی بود نافع بود
و سینه و حلق را نرم گرداند و سرطان سلول را
نافع بود و مرق آن قرقشش را خصوصا که با
شش شعیر بپزند نافع بود و سفرجل منع سیلان
فضول باشا کند و جهت انتصاب نفس و ربو نافع
بود و منع نفث دم کند و شکر با آب گرم آشامیدن
دادمان آن کردن سرفه را زایل کند و آواز بگشاید
و نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم
گرداند و موافق محرور و مبرود بود و قثاء بری
سینه و شش را از کیموسات غلیظه پاک کند و
تخم شش اکشاید و لب سرفه کهنه را نافع
بود و آواز صافی کند مرق وی آشامیدن لبن
البقر و لبن المعز و لبن الضاء و لبن الاتن و
لبن النساء این همه شیرها در سل و قرقشش
و نفث دم و خشونت آواز جمله نافعست و الشاة

جوانه تقالی ادویه قطع ابریشم سودا پاک کند وحزن
زائل کند وجهت تقویت دل بغایت نیک بود وخفقان را
سودا دارد و سوخته وی یکدرم از ان شربتی بود و
مفرحی کامل باشد انزروت خفقان که از حرارت
بود خوردن آن سودا دهد وقوت دل بدهد ودر قشر
وی تریاقیت هست ومفرح بود اجاص اگر نجوشانند
وآب آن با نخجبین بیاشامند حرارت دل بنشاند البته
اسفلوخودوس مفرح ومقوی دل بغایت بود جمیع
اعضای باطن را نیکو باشد شربتی سه درم
آس مقوی دل بود وخفقان زائل کند اسفاناخ
خفقان را سودا دهد وقوت دل بدهد ومحلل اخلاط
بود که در عروق جمع شده باشد افرنجشک خفقانی
که از بلغم وسودا بود سودا دهد ودل را قوت دهد
آلو مقوی دل بود بغایت وقوت همه
اعضا بکند انبار بید مقوی دل بود انبلیلج اسود
انبلیلج کابلی هر دو خفقان را نافعند بادرنجبویه قوت
دل بدهد ومفرحی تمام بود در تقویت دل وتفریح

آن نظیر ندارد وخفقان زائل کند خواه سودائی و
خواه که از بلغم سوخته بود وآن را مفرح قلب خوانند
بنفشه ماده سودا از جوهر دل مستفرغ
گرداند بید مقوی دل بود همه خفقان را نافع
بود ودل را قوت دهد ودر تقویت دل نظیر ندارد
شربتی یکدرم تفاح مقوی دل بود ومفرح بغایت
در روح را لطیف کند خاصه شامی قرنفل
خفقان وخشی را نافع بود چون از گرمی بود پدید
ضعف دل وخفقان را نافع بود هر روز نیمدرم
بگلاب یا بشراب دادن ودر تفریح نظیر ندارد
وتقویت دل ودفع ضرر وبابکند بجرست عنبر
التیس ضعف دل را نیکو بود وقوت بدن بدهد
شربتی دانگ انجدان مقوی مفرح قلب بود و
در وی تریاقیت هست ذهب ویسفور بسیکویه
جهت درد دل وخفقان وتقویت دل نیکو بود
دستنبه وی در ادویه جهت سودا بغایت نافعست
ومعلول وی لطیف‌تر واقوی از نخاله بود وشربتی

قیر لطی نافع بود جهت حزن و اندوه و غم و بادی که در دل ایجاد
و عشق و فزع که از شدت سودا بود و خاصیت
وی آنست که در دل را عظیم مفید است و مقوی
اعضای اصلی بود و بدن را قربه کند و دیدن آن
و با خود داشتن بخاصیت غم ببرد و فرح آورد و
دل را و همه بدن را قوت دهد و امید قوی دارد
زباد یکقیراط در دو درم شرابی که مفرح بود یکبار
و بنا شتا بخورد خفقان و ضعف دل ببرد و در بدن
عمل بغایت کامل بود **زنجبیل** مفرح و مقوی دل بود و
بخاصیت ادویه تریاقیه کبار بود خفقان و فساد
فکر و غم و وحشت و مرضای سودا وی را نافع
بود و در پشه منافع مانند دریخ بود **طین ارمنی** مانند
ازبیس گوید در وی خاصیتی عجب بود در تقویه دل
و تفریح آن و تریاق مطلق بود **عنبر** حواس را
سود دهد و مقوی جوهر همه دماغ بود در اعضاء
رئیسه و صاحب منهاج گوید تقویتی عجب دارد
روح را بیفزاید شربتی دانگی بود مقوی دل

و حواس و مفرح بود **غالیه** مفرح بود **فلفل** خفقان را
نافع بود **زنجفل** مقوی دل و مفرح بود **زرنب** خفقان را
نافع بود و بخاصیت مقوی دل و مفرح اوست
خاصه در مزاجهای گرم **مکی** شیخ ازبیس گوید
مقوی دل بود **لاجورد** به نفسی بخاصیت تفریح و تقویه
در وی بیشتر بود که در انواع دیگر بسبب همسایگی
لعل **لسان الحمل** خفقان را نافع بود **پرسیاوشان** مفرح
دل و مقوی بود و خفقان و خلل سودا وی را نافع
بود **لعل** مفرح و مقوی دل بود و خفقان را سود
دارد **لولو** در دل و خفقان را و غم را نافع بود و
شربتی او دانگ **مروارید** خفقان گرم را
نافع بود و مقوی چشم بود **ماء الجبن** انفع چیزهاست
در ضعف دل **مشک** قوت دل دهد و شجاعت
زیاده کند و خفقان را و در دل را نافع بود **مسک**
شیخ ازبیس گوید بخاصیت مقوی روح بود و
قیر لسطی از وی آب مکون خفقان را نافع بود
ورد مقوی دل بود و شیخ ازبیس گوید بطبیعت

ملایم جوهر روحست وخشی وخفقان کرم را
نافع بود تسکین مقوی دل بود ورد السنجل بورد
القاقیا همه مقوی دلند یاقوت وسواس سودا و
وخفقان وضعف دل را بغایت نافع بود ونفاذ
مفرح بود تا حدی که اگر در دهان گیرند تفریح بخشد
وآزمعاجین انچه در امراض قلب مفیدو مجربست
مفرح جواهر خفقان وسواس نافع بود وروح را
بقوت دهد ونشاط آورد ومواد سودا وی را دفع کند
مفرح یاقوتی خفقان وسواس را نافع بود و
نشاط آورد مفرح دولکشا ضعف دل ووسواس
سوداوی وخفقان زایل کند ونشاط تمام آورد
مفرح مسکی قوت دل بدهد ونشاط آورد وا
المسک بلو خفقان ووحشت وغم وخشی و
جمیع امراض قلب وامراض سوداوی را نافع بود
وآزجوارشات جوارش مصطکی وجوارش مشک
وجوارش عود وجوارش اترج وجوارش مقتور همه
مقوی دلند وازتریاقات تریاق فاروق ومثروذاطیس

وتریاق اربعه وتریاق ثمانیه وتریاق هرزه در احوال
قلب نافع ومستعملست وآزاشربه شربت بید
وشربت سیب وشربت انار وشربت نیلوفر وشربت
نارنج وشربت سوسن وشربت صندل وشربت
کاوزبان وعنبر همه ادویه قلب ومقویات آنند
وآزرطوبات ومرتبات بیدبرب سیب برب
امرود وجلنجبین سفرجل صلصل لسان الثور سیب مربا
به مربی اترج مربی امرود مربی کل ازینها کوفته
مقوی قلبند اودمکبه اوفطیمون ورم جگر ودردآنرا
نافع بود اسازون سده جگر بگشاید واستقصا را
نافع بود شربت سه مثقال شش در دیگر وضعف
آزانافع بود لشش مفتح سده بود وسه درم ازان
مسهل هم مستسقی را افتیمون جگر را قوت دهد
اصل السوس با افسنتین ورمهای جگر را ضماد کردن
نافع بود انیسون قوت جگر بدهد تشنگی بنشاند ومقوی
جگر گرم بود انیسون سده بگرگشاید واستقصا را
نافع بود اهلیلج کابل استقصا نافع بود وپیاده شان

برقان نافع بود **بزر انجرفه** در دجکر که از کرنی بود پنج درم
شیره بکیر و دو بانبات او **بزر انجر البستان** استسقا را
نافع بود **بزر البادیان** کهل سن بکشاید و قصاره وی
چون تر بود با قند برقان را مفید بود **بزر الهند** با
سن جکر و برقان نافع بود شربتی دو درم تا سه درم
بزر الیاسه ورم کرم را که در جکر بود نافع بود **بزر البطم**
ورم جکر کرم را نافع بود و سن بکشاید **بطیخ زرق**
دفع تشنکی بکند **بقلة الحمقا** در آفتاب بر مستسقی ضماد
کردن نافع بود **بقلة الحمقا** جکر کرم را خوردن و
ضماد کردن نافع بود **بنفشج** بر ورم جکر کرم ضماد
کردن نافع بود **بورق** جهة استسقا با انیسون ضماد کردن
نافع بود **بهمن سفید** و **بهمن احمر** هر دو قابض و
قوت جکر و معده را نیکو کند و تشنکی بنشاند **بن جب**
تشنکی را که از بلغم شور بود ببرد **بن سابن** سده جکر
بکشاید **بن کنبه** چون با نمک و سرکه پرورند سن جکر
بکشاید **بید** بر سن جکر که با استسقا خواهد انجا سبد
چند روز این دارو با سکبین بر کشاید شود و
رنک وی با صحت باز آید **بزر سه** جکر بکشاید

و چون ببرکه و نمک بشنند جکر را نیکو بود **بزر جعده**
برقان سیاه را نافع بود **بزر بلوط** قوت جکر به هر سوء استسقا
کهنی را سود مند بود شربتی کبدرم تا دو درم **بزر الحنظل**
در دجکر که از سهرای بود ببرد **بزر خشاش** در دجکر را نافع بود
بقلة البقر ضماد آن مستسقی را نافع بود و بهاری
بهتر بود و خشک آن چون بسوزانند و مستسقی بآشامد
بغایت نافع بود **بلوط** آب وی جهة سده
جکر و برقان نافع بود و شربتی پشت ارم **بولیخان**
جکر سرد را بغایت نافع بود و قوت اعضاء باطن
به هر خیاری تشنکی بنشاند و مبرد اخشاء محروری
بود و موافق جکر کرم بود **بیار جمنه** در دجکر را نافع بود
دجکر را پاک کند و چون آب کاشنی با آب عنب
الثعلب بآشامند برقان را نافع بود و درد جکر کرم
بغایت سود مند بود خاصه چون آب کوشنبر
اضافه کنند **بار فضل** سن جکر بکشاید **بار چینی**
سن جکر بکشاید و استسقا و برقان را سود دهد **بادیان**
چون سرق مرغ پیه دار پاشامد کسی که زنک اذرا

بود و سبب او معلوم نباشد هفت روز هر
روز یکمرغ بامان آردشته یا بامرق آن خورد و رنگ
بحال صحت آید **راوند** در جگر را نافع بود و سده جگر
بگشاید و خاصیت دی در جگر و درد آن اگرچه
مزمن شده باشد و رم آن و صلابت آنرا نافع بود
و قوت جگر زیاده ارمه چنرا به بد و استسقا را نافع
بود **زرنباج** سدهٔ جگر بگشاید و پخ دی در معالجهٔ از
تخم و ورق دی اقوی بود **ریباس** جگر را سود دارد
سودیق دی قوت جگر گرم بهد و رب دی تشنگی
بنشاند و شراب دی ورب دی ضماد را سود مند بود
ریباد قنب و انگی ازان سدهٔ زهره بگشاید **ریباس**
حرارت جگر بگشاید و ضماد را سود مند بود **زرنب**
جگر را دوست دارد و **زنجبیل** کبد چون باسکه مستعمل
طلا کنند نافع بود **زرنباد** مقوی روحی بود که در جگر
باشد **زعفران** سده جگر بگشاید اگر باده مناسب
خلط کند در اندرونی را نافع باشد و مقوی جگر بود
زعرور حلو قوت جگر گرم بهد و سکن صفرا بود

زنجبیل جهت سرد که در جگر از سردی و تری پیدا شود
نافع بود **زوفا یابس** سردی جگر و در پهلو را نافع بود
چون با شراب پاشامند چند روز متواتر استسقا
نافع بود **ساذج هند** جگر را سود دهد و درد جگر مزمن
و نامزمن را نافع بود و مقوی و مسمن بود **سداب**
با انجیر در استسقا بحکی ضماد کردن نافع بود
صفر حلتیت ببرد **سکر** مفتح سدهٔ جگر بود **سکر الشعر**
چون با لبن اللفاح پاشامند استسقا را نافع
بود و جگر را نیک بود **سنگ** چنین جگر را نافع بود **سمک**
انچه مسکیچ بود جگر گرم را نافع بود و یرقان را ببرد
سنبل سدهٔ جگر بگشاید و استسقاء بحکی را بغایت
نافع بود و یرقان ببرد و رنگ نیکو سازد **صعتر**
سردی جگر ببرد **صفراغیث** قوت جگر به بد **طیهوج قبرجی**
سخ کبدی را نافع بود **صعفور** انواع استسقا را نافع
بود **طحل** آب دی استسقا را نافع بود و طبری گوید
آب ورق دی یرقان را زایل کند **طحلب** سدهٔ جگر را
بگشاید **طفاء الاخضر** اطوکوید و رم سرد کرد در

وسردی جگر ببرد
وسده آنرا بگشاید
طباشیر گرمی جگر
ببرد

جگر بود سودہ بہ و مقوی جگر و ہمہ اعضا و مسخن خون
بود فتح سدہ جگر را و استسقا را نافع بود شربتی
یکدرم جگر پاک کند و سدہ آن بگشاید
درد پہلو را نافع بود و مفتح سدہ جگر بگشاید
قوت جگر و جمیع اعضا رئیسہ و اعضا باطنیہ
بہ بود و استسقا یرقانی را نہایت نافع بود
ازہر درم جگر را نافع بود خاصہ چون با تخم کرفس و
عسل پاشامند استسقا را نافع بود
جگر بگشاید و ملاریہ محرور و مبرد و بہ دوا شد
سدہ جگر کہ از سردی باشد بگشاید چون
با فلفل و سداب بخورد
مفتح سدہ جگر بود و
جگر سرد را نافع بود و جگر را پاک کند و مطلق ریاح
بود
سدہ جگر کہ از بلغم بود بگشاید
این صلابت جگر بود و قوت جگر بہ بہ چون
ضعف و سردی در او بود
او را جگر را
نافع بود و خایندن وی مقوی جگر بود و مسخن و درم
آرا تحلیل کند

جوشانیدہ باشند طلا کردہ بر شکم مستسقی طلا نافع
بود نانخواہ مسخن جگر بود و
و جگر بہ و تقوت آن
بکند و درد جگر را نافع بود و سدہ کہ از حرارت بود
بگشاید
سدہ جگر را بگشاید و مقوی جگر بود
والشافی ہو اللہ العلیم الکریم

باب مفرح یاقوتی و مفرح دلگشا و مفرح مسیحی و نوش دارو و معجون برشتاوہ و تریاق اربعہ و مثروذیطوس و تریاق فاروق و قرص کل و قرص کافور و قرص زرشک کوچک و بزرگ و قرص ریوند و قرص مقل و شراب انار ترش و شراب ریباس و شراب افسنتین و شراب عسل و شراب صندل و شراب دینار بزوری و شراب زرشک و سیبہ و سکنجبین رمانی و فصل و کلقند عسلی و ما الاصول و مربای کدو و مربای تمر و مربای آلبالو و طوای خرزہ و کوارش زیرہ و کوارش انار و کوارش آملہ و کوارش مصطکی جمیع این مرکبات در احوال جگر نافعت اما نگفتہ ہر یکی از مرکبات فلان کدام حار از احوال جگر است

چون احکام و افعال این مرکبات در آخر فصل جمله مذکور شده محتاج باعاده نیست ادویه معده
افتین حامض آن مشتهی و هاضمست و ورق آن
مسخن و مقوی معده است و محلل است و
طارد ریاح فلفل لفلف یعنی مزبنجوش مسخن معده و
جمیع احشا بود و افتر در معده و ورم آن نافع بود
بسفرجل معده را از اخلاط پاک کند اگر بلکخوزا زان
دیکخز و بوست بیخ کبر کوفته با عسل لیسشند جهت
سردی معده و خلطهای بد نیک بود انیسون مقوی معده
بود و تخم او تشنگی بنشاند و قی باز دارد اشترغاز
سرکه وی معده را قوت دهد و اشتها پاورد و هضم
طعام بکند و مسخن معده بود انزروت معده
سرد را قوت دهد غذای غلیظ هضم کند انیسون مقوی
معده بود و اشتهای طعام باز دید کند انیسون قوت
معده بدهد و قی باز دارد و معده را که بسبب تب بلغمی
ضعیف شود قوت دهد انیسون نفع معده و قراقر را نافع
بود انجدان سردی معده را نافع بود و رطوبات آن

خزا

خشک کرده و چون با سرکه بود ملطف غذا بود
و زود هضم کند انغوزه اگرچه شیر خواره قی
کند و شیر در معده وی بسته بود چون اندکی بوی دهد
نافع بود و جمیع انچه بسته بود بگذارد و انچه گداخته
بود ببندد انیسون مقوی معده بود و هضم طعام
بخشد و حل معده محکم دارد و سده بلغمی بگشاید
بزرگ چون بسرکه نهند معده را قوت دهد و حرارة
وی گم کند و اشتها باز دید کند بنفشه برودم گرم ضماد
کردن نافع بود بیخ او اگر کوفته با سرکه بخورند غشاء
بنشاند شربت سه درم بیدانه در معده بلغم را
نافع بود و صلابه کردن و بگلاب گرم خوردن
مقوی معده بود اگر در وی بلغم غلیظ لزج بود هضم
طعام بکند و چون بسرکه نهند و نمک معده را
نافع بود بیخ او قوت معده بدهد سپرغم الاس
معده و احشا را قوت دهد و منع نفث دم بکند
سپرغم الزبان قی باز دارد و غثیان ساکن کند و فم معده
گرم را قوت بدهد و عصاره وی خاصه ترشل

چون پزند با عسل یا میخورند جهة رشحاتی که در معده بود
نافع بود صفرا معده را نیکو بود و دفع صفرا کند قاطع
در شیراز او را ترشه میگویند ورق وی تنگی نشاند
و قطع قی کند و غثیان صفراوی بنشاند و خمار دفع
کند و آزاد کل خوردن بپرهیزد در شهر ما او
پیه انچه دکنتو میگویند خوردن بی دانه او سخت کرده
ناشتائی آرد و پسته یعنی کاهو تنگی نشاند و
باسکه اشتهای طعام آرد و خوشه یعنی شقاقل قطع سیلان
فضل از معده و تنگ کند و نضج آنی معده کرده را
نافع بود و اشتهار طعام در بزمعده بیاورد و فلفل یعنی تنگ
باضمه را قوت دهد و اشتهار طعام آرد و صفراوی
مزاج را نافع بود و معده را دباغت کند و تشنگی نشاند و
هضم طعام بکند و در معده و نضج آنی که از سودا در بود بپرد
و قوت معده بدهد و جغر ماهی تنگ بپزند و آب بخورند قوت
زاید کند و لیمو چون آب سرد پاشامند در تهاد
غثیان و التهاب معده ساکن کند و اسحاق بن عمران گوید
که در زیادة رابع معده بود و سب معده سرد را نافع بود

لیمو یعنی نارشیرین معده را اجلا دهد و نارترش
التهاب معده را نافع بود قوت آنرا دهد و شراب آنرا
تشنگی بنشاند و غثیان و قی باز دارد و نعنع رابع
معده و مقوی گرم تر است و یعنی کیل معده را قوت دهد
و قی باز دارد و اینرا حکیم کیل زرد گوید سرد است نه سرخ
باغی معده را نافع بود و تشنج و منع می کند بخورند
و ضماد کردن سرد و سفرجل یعنی بر مقوی معده و
مشتهی و قاطع قی و رافع خمار بود و آب او بهتر ازجرم
آنست سکبا جابی و مقوی معده بلغمی بود سماق مقوی
معده و مشهی و رابع و مانع قی و غثیان صفراوی بود
و کسر اکه هیچ از معده قرار نگیرد و هر چه خورد قی کند
سماق ذریره گرمابه هر دو نیم کوفته با آب سرد بخورد
قی باز دارد و سپستان طیب فم معده را قوت دهد و معده را
گرم کند بخورند و از پس طعام ضماد کردن سرد و قی بلغمی
باز دارد و کمال رباح متولد در معده بشر و تقویت
ماسکه کند و سده بگشاید و چون با آب سرد بخورد
غثیان بنشاند شیر بسکه و خرزال پرورده مقوی

معده وشتهی باشد یعنی یابیه تری معده رانشف
کند یعنی برچند نیرو در معده که از سردی آورده باشد
بیرد وبادهای غلیظ رابپراکند وهضم رطوبت فضل ازمعده
زایل کند وقوت معده به بهشربتی نمیدرم تابکدرم
ونیم نیرو یعنی سنجد رابغ معده ومسکن مغص بود وقی
یعنی تربزه بعد ازطعام خوردن میرهضم بود وپیش از
طعام معین مغص بود وورق وپوست آن باگنجنبر
عسلی قی باسانی آورد وقبض یعنی بسته منع غثیان
کند وقوت معده وفم آن به وپوست بیرون
پسته اگردرآب خوبسانند وبنا شتا آن آب پیاپی
تشنگی بنشاند وقی بازدارد وقتاء ازقوه رم سرد معده را
تحلیل کند فلفل مسخن وشهوت وهاضم بود وقوه ماسکه
محلل رياح وقاطع غثیان وهاضم طعام بد یعنی
ورق الخیال ورئیس الفقراء مقوی معده وناشف
رطوبات بود اما اشتهای کاذبش آورد وکبر
بلغم ازمعده پاک کند کرفس محرک قی ومحلل رياح و
نفخ معده بود وکرویا تخم معده راتحلیل کند وارد

معده

معده

بشکند

معده بیرد وبلغم بگدازد شربتی دو درم کشنیز یعنی
امرود مقوی معده ودافع تشنگی ومسکن صفرات
ورب اهالیج معده است کوفن مجفف معده
بود اگردرسرکه خوبسانند وخشک کرده سحق کنند و
سفوف سازند وبآن ادمان کنند قطع شهوت
بکلی بکند وچون بانمک بسایند وفروبرند قطع
سیلان لعاب بکند وچون بابسرکه پاسا سایند دوا
ساکن کند کندر مقوی معده ضعیف ومسخن آنرا
بود اگر یکمثقال درآب خوبسانند وهر روز ازان
آب خورند بلغم رابزداید وهضم طعام بکند وباد ها
بشکند وقی بنشاند وکشنیز قی آورد وباسانی چون بآب
گرم وسکنجبین یا عسل بیاشامند نارون یعنی صلابات
معده بود وضعف وسردی ازمعده زایل
کند شربتی تا نیم مثقال نیلوفر معده رانیک بود
خربق چون بسکنجبین پزند منع سیلان ماده
ازمعده بکند اوشنه بریان کرده معده رانافع بود
بادشنبر تشنگی بنشاند وزود ازمعده بگذرد وورد

سپستان بازرد کرمانی درآب سرد
قی بنشاند ویکوفته بنیز

نارنج

نیشکر

پیرون آید و اخلاط سوخته پیرون و مستفرغ شود
و قوت معده به بوئیدن و خوردن و طلا کردن
و قوت معده سرد به بد و اشتها آورد
بضم فم بکند و معده گرم را نافع بود و مبرد
معده بود و معده اورام معده را نافع بود و مقوی
و مسخن معده بود و محلل رطوبات آن بود و چون آب
سرد پاشامند رطوبت معده دفع کند و
اشتها آورد و بلغم بگداز و سودا در معده که از
بلغم بود و سوء الهضم را ببرد روزه و جبه با شراب
خاصه به بهی بلغم از معده دفع کند و هضم طعام
یاری دهد و درد معده که از سردی بود نافعست و
مسهل بلغم محض و سودا باشد شربتی نیم درم
قطع فج که در معده است بکند مسکن ریاح و بلغم
طعام بود و غشیان اعظیم نکو بود و مقوی حس ذوق
باشد و تسخین معده کند بوی یابس قوت معده به به
و شکم ببندد و مانند قرف و حابس اسهال معده بود
خاصه چون بریان کرده با سکنجبین بکوبند

مسکن قی و فواق بود چند درم از وی با شامند
موافق معده بود خوردن و خمیر کردن در معده زایل
کند و سخن و مشتهی و مقوی و قاطع فی بلغمی باشد
و چون با خرد و سکنجبین با هم بنوشند فواق زایل کند و درد
نهاد و آن قرصه معده را نافع بود و مقوی معده
و مسکن حرارت و غشیان بود و با سکنجبین مفرح
معدی یاقوت و دواء المسک شیرین کند و مفرح
مسیح و معجون مکونی و معجون فلاسفه و نوشدارو
و کوارش مصطکی و کوارش عنبر و کوارش خرد و
کوارش نانخواه و کوارش ارچنر و کوارش آمله
و کوارش زرشک و کوارش زنجبیل و برشتاوا طرنجبین
کوچک و بزرگ و کشنیز و معجون بلادر و تریاق
اربعه و ثمانیه و مثروا یطوس و ترماک فاروق
و تمر کل کوچک و بزرگ و قرص زرشک و سفوف
سماق و سفوف مقلیا سا و سفوف غوره و
سفوف ارسطالیس و حب اباره و حب
شبیار و حب افادیه و شراب به و شراب

سیب و شراب انار ترش و انار شیرین و شراب
فواکه و شراب قرمهندی و شراب ریباس و شراب
نارنج و شراب حماض و شراب عود و شراب صندل
و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب عنبر و شراب
بزوری و مسخته و سکنجبین بزوری و سکنجبین زمانی
ورب بو ورب سیب و رب غوره و رب مورد
و رب انار و رب زرشک و رب فواکه کلقند
و کلقند سنه جل مربی سیب مربی به مربی سفیدار
زنجبیل پرورده حلوای سوهان حلوای به حلوای سیب
قسطه قندی قسطه عسلی بلاو خاک مساش میکنه
شلغم بسرکه پیاز بسرکه بادنجان بسرکه ماهیابه اکاه
روغن گل سرخ روغن بابونه روغن مصطکی روغن
خسک روغن نارین روغن عنبر روغن
مجموعه این مرکبات همه مناسب معده است
هریک در حالی مخصوص بقوت کلیات و معرفة
مفردات معده اختیار باید کرد والله اعلم و دیگر
استعمال صلابت سپرز بیرون مطلق سپرز

بود چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یکدرم با سرکه بخورند
ورم سپرز بکند از اصل سپرز جهت سپرز بغایت
سود مند بود با سرکه خوردن و با سرکه و عسل طلا کردن
انیسون و اکلیل الملک و افسنتین و تخم ترنجبه مفرد
و معجون مرکب بخوردن و طلا کردن او را در صلابة
سپرز را نافع بود و شراب وی هم سپرز
بگشاید و چون یکدرطل از وی با سرکه خمری خوشانند نیشادر
و بعد ازان بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بهر با
چهار انگشت در سرکه خوشانند و بخورند سپرز بکند از
و ضماد کردن نیز بغایت نافع بود شونیز کبیر چون
نمک و سرکه بپزند سه روز بکشاید و طبع را
نرم دارد بیخ چون با سرکه دنگ نهند سپرز را
نافع بود بوزیدان و در سپرز کهنه شده را نافع بود
بیخ کنکر در سپرز که از سرمای بود سود دهد فلفل
سپرز را بکند از اصل سپرز را نافع بود و مادهٔ تیز
دفع کند چون بروی ریزند زراوند مسیح گوید سپرز
سپرز را بگشاید فلفل سپرز را بغایت نافع بود

شراب دینار سکنجبین بزوری کزبره کشنیز
کبر بره کبر پیازبره کبر مرزنجوش روغن گل سرخ روغن بنفشه
روغن شبت اینجمله از مرکبات همه نافع و مستعمل در
ادویه سپرزاست ادویه مسهله و آن سه طایفه است جمله اول
ادویه قولنج دوم قابضات جواسیس اسهال سوم
قاتلات دود بلغم اول ادویه قولنج چند تخم وی
جهت قولنجی که سخت بود و وای آن نبود نافع
بود چون کوفته باشراب بسرشند و جهاسازند مقدار
نخودی و یکجب ازان استعمال کنند و از عقب آن
آب گرم که بوب ارمنی واران خوشانیده باشند
پاسا مند نوشند و در دوده را نافع بود وقتی که پی تب
بود و قولنج را سود دارد بیهوار قولنج بگشاید
شیا اگر سه درم کوفته پاشامند قولنج را بگشاید اوقات
چون پنج درم سحق کرده بآب گرم پاشامند مطبوع
برانده و قولنج بگشاید و با که در دوده بود تحلیل کند
وجب القرع پروان آورد و طلب اگر پیش از
طعام یا می بخورند شکم برانده خلطهای بد دفع کند

صعتر اگر با سرکه پاشامند مطحول را نافع بود و
طرفا چون ورق و بیخ و قضبان وی با سرکه یا شراب
وی با آب بپزند و با شراب ممزوج کنند و پاشامند سپرز
بگدازاند قطار کعب القیس چون بسوزند و خاکستر آن
با سکنجبین پاشامند ورم سپرز بگدازاند محلل ورم سپرز
بود قثاء چهل سده سپرز بگشاید کبر نیکوترین چیزها بود
جهت سپرز خوردن و ضماد کردن خاصه با آرد جو و
اگر بسیار بخورند مواد سپرز با سهال مستفرغ گرداند
کرنب چون با شراب پاشامند چند روز درد سپرز
زایل کند و بر سپرز ضماد کردن سود دهد کرم چون
خاکستر چوب وی با روغن گل و شراب و سرکه ضماد
کنند بر ورم گرم که در سپرز بود نافع بود لبن بقر
مرضهای سپرز را نیک بود ماز یون اگر در سرکه خیسانند
و بر سپرز نهند بگدازاند مرکبات چهل و دو اصل سپرز
در دسپرز ریحی و ورمی را نافع بود تریاق فاروق
مثروذیطوس تریاق فزره تریاق اربعه تریاق
ثمانیه شوطرا قرص یونه قرص کبر قرص بنفشه

مقطر پنج وی در حقنه قولنج را نافع بود ... مثقال
چون پاشامند قولنج را بگشاید مقطر ... درم قولنج را
بگشاید خیار پنبه قولنج را بگشاید قبل الطعام در حقنه قولنج را
نافع بود سداب چون باشبت خشک بپزند و پاشامند
مفص را ساکر کند و چون بازیت بپزند و بآن حقنه کنند
نفخ قولون و مستقیم را نافع بود و چون پاشامند
قولنج ریحی را سود دهد ملک قولنج را سود دهد بامری
و تواند کرد اگر بماند کی چند پیوسته استعمال کنند قولنج
ثقلی و بلغمی و جمیع آن را الا ایلاوس بگشاید قرنفل قولنج را
نافع بود شربتی قیراطی تا دانگ مرکبات نافع قولنج
جوارش کمونی افیمون اگر کسی را از قولنج زحمت بسیار
و پیوسته امیر مجون بکار دارد از قولنج ایمن گردد و از
سفرجل بسیل قولنج را بگشاید و امعاء را از رطوبة
فضلیه پاک کند معجون هیطا رد و باد و باه کرم و سرد
و مراری و سودا وی و قولنج را نافع بود معجون
حرنباد قولنج را نافع بود و جمله مرضهای بلغمی و
بادهای غلیظ را معجون بادزهره مخلد ریاح غلیظ بود

از روده معجون خیار پنبه قولنج را نافع بود ... قولنج
قولنج را نافع بود مثقال ... قولنج را بگشاید
روده و امعاء دقاق و غلاظ را نافع بود ... بادهای بعد ... نافع
باد و غلیظ را که از روده بود نافع بغایت بود ایارج
فیقرا ایارج لوقاریا ایارج جالینوس ... جمله قولنج
بگشاید شراب ... قولنج را نافع بود ادهان
نافعه قولنج روغن گل ... روغن بابونه روغن
شبت روغن ناردین روغن زنبق خیسه روغن
یاسمین روغن مرزنجوش روغن فرسیون این
جمله قولنج و ریاح غلیظ را نافع بود جمله دوم از آلات
معجون جوالیس ... اسهال را سنی نبیذ پوست
بیخ زرشک بجوشانند و بطبیخ آن احتقان کنند
نافع بود جهت ریش روده انقوزیا ... یعنی بیخ بادیان
خرنوش بیخ روده و نفث دم را نافع انقوزیا القرب
یعنی بیخ بادیان ... روده کودک را نافع بود
بزر انجدان ... بیخ وریش روده را نافع بود والله اعلم
بسیعنی بیخ مرجان سوخته و شسته آن ریش

روده را نافع بود بستان افروز ریش روده را پاک
کند بسباسه هیچ را نافع بود نفث دم را سود
دهد بلوط قرحه امعا را نافع بود پیش زده وی
در حقنه جهت قرحه امعا نافع بود بقطونا ریش
روده را نافع بود حضض خون که از روده آید
بیندد و ریش روده را نافع بود دم الاخوین جالینوس
گوید گوشت که بر جراحتها بود در امعا بروياند
باونه قرحه امعا را نافع بود در ماء صلب الکرم نیم درم
از وی ریش روده را نافع بود زبد میان حقنه کردن
ریش روده را نافع بود و در نهار صلب که در امعا بود
نافع بود سماق بطبیخ ورق وی حقنه کردن قرحه
امعا را نافع بود و سماق در طعام همین فایده دهد
چون دو جزء هر یک بمقدار جاورسی و جوزن
از جاورس سه برنج بکوزند قرحه امعا را نافع بود طین ختم
دخیل هیچ و قرحه امعا را نافع بود خوردن و حقنه کردن
بحیره الطیب نافع تر از اشیاست در هیچ و قرحه
امعا سقمونیا قرحه امعا را نافع بود و از برای سفوف

نار دانه در ضعف امعا نافع بود سفوف تیل شا
و سفوف الطین هیچ و قرحه امعا را نافعست
جمله سوم از دوم معده و امعا در بر بگیرد
جهت قی دو هیچ دو باو نمیرسد شربتی دو
درم با شیر تازه جهت حب القرع بخاسف
چون با عسل پاشا سند کرمها بکشد و حب القرع
نیز چون آورد ترمس آرد وی چند با عسل لعق
کنند یا با سرکه پاشا سند کرم بکشد و طبیخ
آن نیز کرم بکشد و طلا کردن ترمس بر ناف اطفال
همین عمل کند جوز اگر بسیار بخورند کرم در از پرون
آرد حلتیت حب القرع را بکشد ریباس
آن بلخ است که در لار بسیار میخورند و او را کوهی خوانند
اگر او را بانجوخ سیاه بر ناف ضماد کنند حب القرع
پرون آرد زراوند طویل کرم در از حب القرع
بکشد رودها را بس لعوق آن با عسل کرم در
حب القرع بکشد سرخس چهار مثقال با ماء العسل
حب القرع بکشد سقمونیا شربت کند و بخورد

ازوی باد و خیرو تر به باشیر تازه پاشامند بنا شتا کرم
بزرگ و خود و پرون آور د مجربست شونیز چون بکوبند
و با آب حنظل تر با آب و ریه ببر شند کرمها پرون
آور د بقوت چون برناف طلا کنند شه کرمها وجب
القرع بکشد سعتر چون بپزند و آب آن پاشامند
کرم بکشد وجب القرع پرون آور د قردمانا قولنجرا
موافق بود تبه چون با آب پاشامند جب القرع
و کرمها پرون آور د قنبیل جب القرع و مجموع
کرمها بکشد و پرون آور د تنب قاتل دیدان
بود گرویا کرم بکشد وجب القرع پرون آور د
و مغص را بغایت نافع بود و قمع امعا را بغایت
سوداوی شرقی او در م گزبره چون با سینجه پاشامند
کرم در از پرون آور د ماندیون مسهل کرمها و
جب القرع بود نارجیل کهنه آن کرم بکشد
وجب القرع پرون آور د افسنتین عصاره او در
باسر که پاشامند کرم در از بکشد سلاخون کرم و
جب القرع پرون آور د فندق چون نیم مثقال

آب کرم پاشامند مغص را ساکن کند و باد را بشکند
و کرم در از وجب القرع پرون آور د نانخواه کرم
بکشد وجب القرع پرون آور د دوقلی النوع
پرون برناف طلا کنند کرم بکشد یاسمین کرم که
در روده بود وجب القرع و حیات پرون
آور د چوبنشک کرده سنجی کنند و با عسل بسرشند و
پاشامند ادویه معده بدرج اگر دانه وی بجوید
کنند بواسیر را نافع بود اسفیداج جهت شقاق
نافع بود اصل الکبر مقطع و ملطف بود و بواسیر را
نیک بود از بشک بواسیر را بغایت سود دهد
انقیتین بواسیر و شقاق مقعد و صلابت
اندرون را باضماد او شر را نافع بود افیون تر خم را
سود دهد قاقیا استرخای مقعد را نافع بود اکلیل
الملک چون بنیخته بزنند و بر ورمهای گرم که در مقعد
بود ضماد کنند زایل گرداند آلم گوید مقوی معده
و اعصاب بود و جهت بواسیر نافع بود و خمار
اگر طبیخ وی با قند و میخته پاشامند خون که از بواسیر

تریاک
کبیبو
معذیم
آمله

آید باز دارد انجدان اگر با سرکه بزنند در پوست
انار و نهاد کنند بر بواسیر نافع بود بادیان کل
وی در سایه خشک کنند و سحق کنند طلای نما نافع
بود بواسیر را و اگر کل وی با همچندان روغن بادام
تلخ بیامیزند و بر روغن بنفشه خلط کنند و بر بواسیر
طلا کنند زائل گرداند بزرالکتان چون سوخته و سحق
کرده بر پیش مقعد افشانند خشک گرداند وجع
شقاق مقعد نیک بود بزرالکرشنا کر در شیب مقعد
بخور کنند بواسیر زائل کند بزرالشبث بواسیر قطع
کند چون بسورانند و بران نهاد کنند بصل پاز
سفید بریان کرده با پیه روغن یا زده تخم مرغ
بر مقعد نهاد کنند ورم آن تحلیل دهد ورماک
گرداند بنفشه ورد مقعد و ورم آن نهاد کردن نافع
بود بغایت سدد ورق وی چون بکوبند و آب
آن بگیرند و با قند و با قند بکودکان دهند که مقعد
ایشان بیرون می آید نافع بود بورق قوس کوبیده نوعیه
و بواسیر که بر مقعد بود چون سحق کرده بارزوت

اغنشه

نکه بسر شنبه و بران نهند زائل کند و بحال صحت
آورد و پنیر جراحت مقعد را نافع بود بدوار چون
بر بواسیر بمالند درد ساکن گرداند و ورم آن تحلیل
دهد جوز السرو اگر بجوشانند و در آب آن
نشیند مقعد که بیرون آمده باشد نافع بود خلل
نما ماء الورد کل وی بواسیر را بغایت نافع بود ب
الاس بواسیر و ورم مقعد را نافع بود خشخاش ریش
مقعد و شقاق را نافع بود خشخاش کدیه چون بخود
برگیرند به پشم پاز بواسیر قطع کند حب القطن چند
درم سم کشند منع خون از نواصیر و بواسیر
کند خرنب چند صوف ناشسته با نمک ترکنند بر
بواسیر نهند با بعضی ادویه مناسب آن زائل گرداند
نافع بود خربق سپید کل وی چند درم موم، روغن کنند شقاق
لک شمار نافع بود درم الاخوین شقاق مقعد را نافع
بود و قطع خون رفته بکند از هر موضعی که بشکافند
یوخا کوبیده بواسیر و نواصیر که در مقعد بود
چون سحق کرده بران باشند خاصه ما از روت

تخم مورد
مذرور مکی
ریم اهن
ریم نقره

خون سیاوشون
ریشه کل مقطر

نافع بود و بدن را پاک گرداند از حرارت تهاد صادق
صحیفه از اسرب تنگ بسازند و بر دردهای
مقعد که بارش بود بواسیر که با حصاره که دفایه
سردی بود و روغن زیت یا گل با به یا مورد با دوی
اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن حل کنند
و بمالند نافع بود رسا و حلب الکبر را سحق کرده
در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند بسیم گرم
چون سرد شود دیگر گرم نافع بود اردسن سرپای
سوخته جنه شقاق مقعد نافع بود زعفران در ضماد
مقعد در و مقعد را زایل کند زوفا تر با پیه مرغابی
بر ریش مقعد و پیرامون آن نهادن نافع بود سرو
ورق وی چون با موم و زیت شیرین بپزند
و بر مقعد نهند مقوی بود سعد بواسیر اعظم
نافع بود و احضار اقوت دهد سنبل بطیخی
حقنه کردن شقاق مقعد را نافع بود عاقرقرحا خرنا حسک
پامیزند بواسیر را نافع بود اسن جنه بر بواسیر
بمالند سود دهد سک سرای شور نافع بود جت

مقعد و کند و شقاق مقعد سوختها تیمی کوبیدن
خاصیتی عجیب در بواسیر باطن خنه و رم از وی
سحق کرده بر روغن کوسفند سحق کرده بر شکنند
و به بنبه پاره بخود بر گیرند از مقعد در شب نافع
بود مفتاح بشب سوم بنود صبر ریشهای کوه
مقعد بود و مشک یک شو خنه آب بگداز ند و طلا
کنند فنه نوبه بر بواسیر که از مقعد رسته بود بپندند
و گویند نیک ترین معالجه این زحمت بود و بایه که خنه
پیه از روغن گل در ظرفی اسرب حل کرده باشد
از پی آن بمالند طرفا زازی گوید بخوردی سه نوبت
بواسیر را خشک گرداند سرقه الابر مفتح افواه
بواسیر بود نفع صاحب بواسیر را عظیم
نیکو بود بورق آن ضماد کردن یتوع لبن وی
بواسیر را قلع کند و الله اعلم انا مرکبات باب

اطریفل کبیر اطریفل صغیر اطریفل مقل اطریفل
اقیمونی ترماق فاروق مشروه یطوس سعوف
مفیا ناجلیله مربی آمله مربی روغن شقایق

مهم شایع این مرکبات همه در بواسیر نافع
آبنوس اگر بسوزند و غسل کنند و پاشامند سنگ کرده
و مثانه را ببرزانند اذان الخار او ارا بول بغایت کند
اذخر سنگ کرده و مثانه بریزانند و منفج و
ملین بود و او را بول کند اسفیدباج باکل ارمنی
برخصیه که بزرگ شده ضماد کنند نافع بود اقیها
با آب گشنیز برخصیه برسیده بمالند نافع بود
انس برفق ضماد کردن نافع بود ارنه و یسقودیه
گوید برنج فارسی علة کرده و مثانه را نافع بود و
ترخر را بغایت سود دارد اسقیل بول براند اسارون
کرده و مثانه را نافع بود اشق سنگ کرده
بریزانند اشانه تخم ارزی عسر البول بگشاید اصل
السوسن بول براند و اختلاج و وجع قضیب را نافع
بود و سن کرده بگشاید اقیسون سده مثانه
بگشاید انجدان عسر بول را نافع بود و سنج کرده
بود با قلا و رم انثیین را نافع بود و قطع او را بول
بگشاید و با زیب بی دانه سوده رفیق را نافع بود با رازیانه

اگر با عسل طلا کنند و لعق کنند سده کرده بگشاید
و سنگ آن بریزانند باونج اگر بجوشانند و در آب
آن نشینند سنگ کرده بریزانند و اگر پاشامند بول
براند برنجاست سنگ کرده بریزانند برقطونا تخم ارزی
سوده با آب خمیر کنند و یکشبانروز بگذارد انگاه بفروشد
ضماد سازد نافع بود برزالقطونا سنگ کرده بریزانند
برزالجرجیر البستانی بول براند برزالفجل اگر با سه گرم
پاشامند بول براند برزالکرنب یکدرم از وی سنگ
کرده بریزانند برزالقثا بول براند شربتی پنجدرم
برزالبطیخ بول براند شربتی وبجاری
کرده و مثانه پاک کند و سوزش آن قطع کند و
باقه در مهای گرم تحلیل کند بطیخ او را بول کند
و سنگ کرده و مثانه بریزانند بطیخ زنی اگر آب
آن را بکنجین پاشامند بول براند و مثانه بشوید
و آب وی با قند چند پاشامند تبرید زیاده کند بطیخ
بلدی جهة سوزش مثانه و درد آن نافع بود بوجه جیکه
بول نافع بود بقشع حرقة مثانه را سود دارد البطم

تبرازنوط قدیمه کواقتاده
بصفحه نخواهد
ماخوذ

سنگ مثانه بریزانه توتیا سوده قروح خبیثه انثین را
نافع بود قشور سپیدار کرده را سوده بدهد مثانه را از رمل
و سایر فضول پاک کند و ضماد آن با خردل قیلة حبیاز را
نافع بود قشور بابل شراب دی کرده و مثانه را نیکو بود
و مسخن کرده بود و تقطیر البول را نافع بود و چون
با فوتنج و صعتر و حاشا بخورند کرده و مثانه را پاک
کند جدوار در کرده و مثانه را سوده بدهد و سنگ
کرده و مثانه و عصر البول را باشیره تخم خیاین
بدهند و قرحه مثانه و گرفتن بول را بسایند و بر مثانه
ضماد کنند و قدری در اطلیل بکانند بول بکشاید دیم
پرون آورد و شفا یابد باذن الله جوزبو بول برانه
ضماد هر یک ازان فتق را نافع بود جوزبو عصر
البول را نافع بود حب الغار بول برانه دریش
کرده و مثانه را نافع بود حب الغار جگیدن بول را
نافع بود و حب الغار بر قیلة المار ضماد کردن نافع
بود حب صنوبر مثانه و کرده را قوت دهد حب
الآس بول برانه دریش مثانه را سودمند بود خواه

تر و خواه خشک حب الفتح عصر البول که از
حرارت بود زایل کند حب الخضر مسخن کرده بود
و بول برانه حجرة الیهود جهت سنگ کرده
نیم مثقال با آب گرم و جهت ریگ مثانه بر پیسر
و اگر با آب برگ تربزه لعق کنند همین عمل کند و
عصر البول را نافع بود خشک سنگ کرده و مثانه را
بریزانه و عصر البول و در مثانه را نافع بود صلیب
مروی مثانه و پکیدن بول را نافع بود حمص بول برانه
و طبیخ تخم او سیاه سنگ کرده بریزانه و ادرار
بول از همه تخم او زیاده کند و سده کرده بکشاید
گوشت وی کرده را نافع بود حمار وحشی پیه وی با
روغن قسط جوشانیده در کرده را که از بلغم و
باد غلیظ بود نافع بود خل الخل سنگ مثانه
بریزانه خروع روغن وی در رحم باد انثین را
نافع بود دارچینی درد کرده را و عصر البول را
نافع بود درم الثیه سه درم ازوی با آب گرفتن
کوهی سنگ کرده بریزانه و این از مجربات است

دو درم ازان با شراب ریحانی در دکرده و مشانه را
نافع بود و سنگ کرده و مشانه را بریزانه و فتق را
نافع بود و زیاتبول براند و محلل ریاح بود و سنگ
کرده و مشانه را بریزانه و تقطیر البول را نافع بود
ع بول براند و سنگ بریزانه و تقطیر البول
وضعف کرده و مشانه را نافع بود شربتی یکدرم
شکر بار و دغن گاو یا روغن کوسفند اجتماس
بول را نافع بود و مجربست درین زحمت و خشونت
مشانه زایل کند سمن شرب ده درم ازان با پنج
درم شکر بول براند فی الحال ثوتیا اگر با عسل و آب
گرم پاشانند سنگ کرده و مشانه بریزانه
وچون با عسل و روغن گاو بسرشند نافع بود جهة
درد کرده و اگر ادمان خوردن وی کنند چند روز
بول براند و اگر سوده بر قیله صبیان ضماد کنند
نافع بود صمغ عربی با صبر و مور و ضماد کردن نافع
بود عصاره [illegible] ضماد آن فتق را نافع بود عنبر
خ ع در شیر حل کرده صبیان را دهند از فتق

نافع بود عود منع ادرار بول که از سردی بود و ضعف
مشانه بکند خراء النمل اگر بسر که حل کنند بقوام لعاب
دهن دادن دیر قیو بسر شند و ضماد کنند بغایت نافع
بود شحم ده درم آب آن با شاهیا شامند سنگ
بزرگ و خرد که در مشانه بود بریزانه و اندرون مرتب
خالی کند و چهار درم تخم شلغم در اندهند و سر آبها
بجای نشند و در خمیر کرده و در میان آتش نرم پزنده
پرون آورند و انگشت سرد کنند و بخورند سه روز
بیاپی سنگ بریزانه و بغایت مجربست قرنفل سر در کرده را
نافع بود فراء الحمام کرده را فرو کند و جهر کبوتر بچه در دیک
اندازند و روغن گنجد بر سر آن کنند چند انگه اندر پاشانند
و نمک و هیچ توابل در ان نکنند و بپزند چون
پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد سنگ
ذره ذره شود بفرمان خدای تعالی فلفل تقطیر البول که
از سرای بود ببرد و فلفل با بوزیدی اندر قیله ضماد
کردن نافع بود قاقله چون با تخم خیارین پامیزند
اجزاء متساوی و هر روز یکدرم با شکنبه بره پاشانند

سنگ کرده بریزانه قرنفل سلس البول وتقطیری
که از سردی بود بیزاد قشنیز کوشت وی جنه کوکنار که
در جامه خواب کنیز کنند نافع بود کافور کرده وشانه را
نافع بود وقروح مجاری بول را نافع بود باش مقشر
باحضض مکی نماد کردن فتق را نافع بود شکوفه شیخ
بول برانه وسنگ کرده بریزانه شربتی مثقال واز
غایت افراط اورا رکه در وی هست بود
بول خون برانه مصطکی بول برانه مصره قرنفل شانه را
سوده اورا چون پاشامنه محلل اورام غلظ
واثنین بود ومقدار انچه تناول کنند یکدرم بهشت
ومصلح وی کثیرا باشد مقل سنگ کرده وشانه
بریزانه وبول برانه ومفتح سه کرده وشانه
بود وبرفتق ضماد کردن نافع بود با آب دهان
صائم موهیا اورا کهای جنه امساک بول در روز
دو جه با آب تخم کرفس جیلی وفتاح اذخر دران
جوشانیده باشند وقراطی ازوی بشیر تازه پنا
جنه ریش شانه نافت فتق برفتق ضماد کردن نافع بود

ام کبات مفرح مسیحی معجون مقشور معجون
بکوت صغیر وکبیر معجون فلاسفه همه مقوی کرده
سوطیر که او را مختصه کبر میکویند قروح مثانه را نافع
بوده وفضول کرده وشانه دفع کند بدان حقنه کردن
معجون حب الحدید کثرت بول را نافع بود قوت کبر الیهود
ریک کرده وشانه را بریزانه معجون فلاسفه کرده
وشانه ببرد وباذق البزر بول برانه بقوت وریک
پاک کند شراب الطیر قوت کرده به هشت بشوره
کرده را نافع بود وبول برانه سنوف البزر حرقه بول و
ریش مثانه را نافع بود حلوای کزبره حلوای کدو کرده
ومثانه را نافع بود روغن قسط درد کرده را نافع بود
روغن بنفشه اعراض کرده ومثانه را نافع بود
بابیه ابریشم چون ازمعاجین کبار بود که شیرینی
کند عسل بیشتر مباشعت زیاده کند انار چون با شیرینی
وبا شکر بخورند منی بیفزاید بابونه را زیاده کند
استقیل اکر بنج درم ازوی با پنت درم روغن
زنبق بزند تا سیقل مهر اشود وروغن صاف کند

وشب بر بهره دو کف پای بمالند و بجامه خواب
روند نعوظ تمام آورد و پای تا این چربی دارد بر
زمین ننهند و هفت روز برین مداومت کنند
قوتی تمام بخشد اسارون چون بکوبند و بشیر بسرشند
و برمیان هر دو ورک ضماد کنند باه را برانگیزاند
و انعاظ تمام آورد و اگر اسارون و قسط و صندل
و بزر البنج سرخ و نمک بارو غن گاو بر قضیب
ضماد کنند قضیب را بزرگ گرداند انگبه گل پنیرمایه
شش مقدار نخودی با بنیم گرم پیش از شروع بباشاند
قوت باه پیش از جمیع باهیات بدهد ترنجبین شهوت
جماع برانگیزد پنیه پشت باه را زیاده کند بخصیص
پیش عصفور و فلفل باه را زیاده کند و شهوت
برانگیزد تره یعنی خرما چون در شیر تازه خیسانند
و بخورند نعوظ تمام آورد و اگر ادمان کنند در زمستان
خاصه چون دارچینی کوفته قدری در شیر اندازند باه را
زیاده کند و منی بفزاید و تمر در مزاجهای سرد و در
پشت و ورک نافع بود تین با بیخ نعوظ آورد و در

پشت را نافع بود خرفه مقوی باه بود و منی را زیاده کند
بیدوار اگر مقدار نیم درم با نیم مثقال با شراب انگوری
بخورند نعوظ تمام آورد جزر مقوی پشت بود و شهوت
جماع برانگیزد و منی بفزاید خاصه مربی وی با عسل بلوط
باه را قوت دهد و منی بفزاید و در پشت را سود دهد
بود جوز ماکول مهیج است جوز هندی باه را زیاده
کند و منی بفزاید و مسخن کرده بود جعفر یعنی
مغز بن شهوت جماع برانگیزد و خرشف یعنی کنگر
باه را زیاده کند حبة الخضرا یعنی قوت باه بغایت بدهد
باه را زیاده و حیض باز هری چون بخورند در د
پشت را نافع بود حلتیت مقوی باه بود و اگر
اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و
و اگر بارو غن زنبق در شیشه کنند و چند روز نگذارند
بعد ازان در قضیب مالند زن در او لذتی
عجیب یابند مرمص اسود منی بفزاید و باه برانگیزد
و اگر در آب خیسانند و همچنان خام خورند و آب
آن بیاشامند بناشتا انعاظ تمام آورد و قضیب را

قوت دهد و در پشت را نافع بود جبن کنج خوردن
آن منی کم کند و قطع احتلام بکند حمام کوشت وی
باه را بفزاید فیل ادمان آن باه را زایل کند خردل
باه را زیاده کند خس قطع سیلان منی بکند و
نافع بود کثرة احتلام را خصیة الثعلب شهوة جماع
برانگیزد و یکمثقال تا دو مثقال از آن با شراب مقوی
باه بود و انعاظ تمام آورده قائم مقام سقنقور است
خوشه در مزاج گرم و خشک باه را زیاده کند دارچینی
نعوظ تمام آورد رطب منی بفزاید ارچار منی زیاده کند
زعفران باه برانگیزد و قوت پشت به دهد زنبور مکرر بر
قضیب بمالند بزرگ کند زنبور عسل منی بفزاید سداب
منی خشک کند و قطع شهوة باه بکند سقنقور اگر
یکمثقال یا سه مثقال از وی بر سر شراب کهن صافی
یا بر سر باه العسل با پخته یا نقیع زیب شیر خر یا بر
زرده تخم پیرشت کند و با شامه و نمک وی را طلا
باهی از یکدرم تا دو درم بکوبد ضعف شهوت وی را
بفزاید و قوت شهوة به دهد خاصه چه کرده وی ثبت

خاکستر وی ریش قضیب را نافع بود و چیخ وی ورد
پشت را شبلم مکثر منی و محرک باه است بصفور
دماغ وی و گوشت وی باه را زیاده کند اما محرورا
موافق نبود عین الدیک وان حی است بقدر نخود
سیاه و که بعضی از آن سرخست باه را قوت دهد
و منی بسیار زیاده کند چون کبدرم از وی بخورند فیل
منی زیاده کند و نغوظ کند اگر زن بر ورق فیل
خسبد و خواب کند شهوت او کم شود فستق باه را
زیاده کند فوتنج منع احتلام بکند قنبر بریان یعنی
گبک بریان باه برانگیزد و قرنفل اگر نیم درم از
وی با شیر تازه پاشامند باه را قوت دهد کافور
منی بفسرد و قطع باه بکند و سردی کرده و مثانه و
انثیین احداث کند کباب مصلی ضعف حاصل از
باه ست کبابه چون بخایند و آب آن بر قضیب
مالند زن را لذتی عظیم حاصل شود کرفس شهوت
مردان و زنان برانگیزد و چون تخم آنرا سه درم با شکر
آنرا بت بکوبند و بروغن کاو چرب کنند و سه روز

پاشامند باه را بغایت قوت دهد اما باید که
غذا گوشت خروس وخایه خروس بود اگر عصاره گوشت
مکرر بر قصیب طلا کنند سطبر گرداند گزیرش محرک باه
بود گزیره معنی خشک گرداند وقطع نعوظ بکند کنگر
باه را زیاده کند لبن محرک باه بود وطلا کردن شیر
غنم مکرر بر قضیب سطبر گرداند لبن حامض بعضی
دوفت ونزد بعضی دیگر لبن حامض در مقابل لبن
حلیب است نیشیری که بعد از دوشیدن زمان
طویل مانده وترش شده وطبع هر دو دوغ وشیر ترش
هم تزویک ودر ابدان حاره مقوی باه اند لسان
الحمل تخم باه زیاده کند مشک بیشک کسی را که شهوتش
منقطع شده باشد در هر سه روز یکروز نیم درم ازوی
سحق کرده با سه درم تخم خربزه دو دو درم مسکه میش
وپنت بدرم عسل بخورد شهوتش زیاده کرداند فلفل
محرک باه بود نارپیل باه زیاده کند ومنی بفزاید
ومسخن کرده بود نیلوفر منی کم کند وبه بنده دو باه
بشکند ومنع احتلام بکند چون یکدرم ازان با شیر

خشخاش بخورند وتخم نیلوفر درین آثار مثل نیلوفر
است باه ومنی کم کند اما در کباب طبایه مفرح یاقوتی
جوارش مقشور مفرح مسیحی معجون لبوب عطائی
معجون فلاسفه انقرد مای صغیر وکبیر معجون سیر
بر شقا اطریفل زرک شراب انجبر حلوای گزر
شقاقل مربے آورد وغن مجموعه روغن این
جمله نافع درباه است ادویه مفرحه اوفر در جلاب
مفاصل باره انحلاط نافعست اسارون اگر بمثقال با شیر
پاشامند عرق النساء وجع ورک ومفاصل را
نافع بود اصابع مهسن بقراط گوید تریاقیست در وجع
مفاصل را نافع بود خاصه در وقت نزول ماده اشق
اگر با عسل خلط کنند ولعق کنند مفاصل وعرق
النسا را نافع بود شربتی از اشق نمیدرم اصل القصب
یعنی پنج نی اگر سحق کرده با سه که بسر شند وبر مفاصل
وعرق النساء طلا کنند نافع بود اصل کلبه در دوریکه
نافع بود افسنتین جهت مفاصل بغایت نافع
بود چون سبب آن خلط کرم بود اشه ن اگر با زراوند

تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند و دماکه
کردانه اکلیل الملک ملین آورام صلب بود که در مفاصل
باشد با مویز بجوشانند ضماد کردن بر درد مفاصل
نافع بود با انجان اگر با دستجان زرد بارد و غن بزیرند
واز ان موم رد غن سازند بر شقاق کعبتین و
میان انگشتان طلا کردن بغایت نافع بود بعد
الماظر اگر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند بر درد
مفاصل نافع بود و مخلل صلابات و ورم آن
بود بونیان مفاصل و نقرس را نافع بود عصب را
پاک کند بوشن بند طلا کردن در صای گرم و نقرس
گرم را نافع بود و با آب عنب الثعلب انفع بود
حب النیل عرق النسا و نقرس را نافع بود و از انجمله
از درد اخلاط در مفاصل جمع شده باشد برانذب
الرشاد عرق النسا را نافع بود چون بکوبند و بر ورک
ضماد کنند عرق النسا و وجع ورک
و درد مفاصل نطول کردن آب آن نافع باشد و
گویند دوازده شب پیاپی هر شب بمثقال و نیم بنوشد

سانده ناسور و عرق النسا را نافع بود قشاء البقر چون
بر پای منقرس نهند با خاکستر و زیت نافع بود قرع
اعصاب را نافع بود و بر نقرس و در مفاصل ضماد آن
نافع بود خردل چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و بر عرق النسا و بر اوجاع مزمنه چون خواهند
که مواد آن از اعماق جذب کنند و بظاهر بدن ضماد
کنند نافع بود و خوردن وی قطع بلغم کند حلبه
در مفاصل را با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود و
اعضای صلبه را نرم کرداند و بیخ خطمی کوبی نقرس
گرم با کلاب ضماد کنند بغایت نافع بود خشخاش
چون در رد غن کنجد بجوشانند آن رد غن عرق
النسا را نافع بود خاصه چون چند نوبت مکرر کنند
و چون بپزند و مرق آن پاشامند شکم را برانند و
در ورک را سود دهد و ابن زهر گوید چون سر
وی در ظرفی مسین یا آهنین بار و غن الفصل
بپزند تا مهرا شود و صافی کنند و بر نقرس مالند
نافع بود نیل الفصل در درد کین را نافع بود خیار

جنبر بر نقرس و مفاصل طلا کردن نافع بود خیری
نقرس و وریمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت
صلب بود ضماد آن نافع بود ارغل قوس
گوید قوت پشت ببرد و بغایت نیک بود دیسقوریدس
گوید عرق النسا و نقرس را نافع بود ایکه بقراط
گوید مرق وی ورد مفاصل را نافع بود چون بابت
و بسفایج و پیاز پزند صاحب منهاج گوید تنها
بزند تا دانگی آب بماند و مرق آن پاشامند عرق
عرق النسا و مفاصل را نافع بود که از رطوبت
باشد چون بارد خن پزند و بدان طلا کنند بت
اخلاط مفاصل نیکو بود که از رطوبت بود چون
با شراب پزند و ضماد کنند عرق النسا را سود دهد
بود و اگر کوفته با عسل ببرشند و یکمثقال بخورند
مسخن اعضای سالم بود که از سردی بود بصل
الفار قوی گوید اصل وی در دو پشت و ران و
زانو را بغایت نافع بود و نقرس و مفاصل را
سود دهد اگر تنها بود جهت نقرس از دو درم

تا سه درم و اگر در خی که جهت مفاصل بود از یکدرم
تا یکمثقال شاید و در مفاصل همان عمل کند سوختن
میکند بی مضرت ماهو طب اگر چون بازیت و
سرکه بپاشند کلقطن ضماد کنند جهت شدخ عضله و
استرخای مفاصل و تقدد اعصاب نافع بود بصل
اکثم مفاصل را نافع بود نبات عرق النسا و
نقرس را سود دهد و اگر صاحب داء الفیل بر
حقوین طلا کند موافق بود و جالینوس گوید
در دور کین و حقوین را که سبب آن رطوبت
باشد چون با عسل بپاشامند نافع بود و
زعفران قوت پشت ببرد و داء الفیل را نافع بود
سداب عرق النسا و در و مفاصل را نافع بود خوردن
و ضماد کردن بنجل عرق النسا و در نقرس را نافع
بود سلق اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد بنا
شریف گوید چون بازیت اتفاق پزند و از آن
بپاشامند در پشت و ورکین را سود دهد و
فلفل تمام پرون آورد و خواص در مفاصل

کند تا عتق من و نقرس و عرق النسا و دیگر مفاصل که
حادث شود از مره صفرا و بلغم نافع بود سورنجان
بخاصیتی که در ویست تشکین درد مفاصل و نقرس و
خدر در بدن میکند و بر نقرس ضماد کردن درد ساکن
کند در زمان و اگر بسیار ضماد کنند ورم را صلب
گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و در دیگر مفاصل
لطوخ کردن با بعضی آبها درد ساکن کند و شیخ الرئیس
گوید چون جهة مفاصل خورند اولی آن بود که با کمون
و فلفل بیامیزند و ابی حملت گوید کمیتقال از وی
با قند و اندکی زعفران جهت درد مفاصل و نقرس
و مادهٔ که در ایشان بود برزاید و پاک کند شبث طبیخ
وی در پشت و باد ها را نافع بود شونیز چون
ضماد کنند در مفاصل را نافع بود صابون اگر با حنا
حنا بیامیزند و بر زانو طلا کنند درد زانو ببرد سپستان
صفرا و بلغم و رطوبات از مفاصل ببرد و اعصاب را
او ساخ نیز پاک کند ملیسه درد مفاصل گرم را بغایت
مفید بود و چون در زیت کنند بجوشانند عصب را

نرم گرداند تین شامی در ابتدا نقرس طلا کردن نافع
بود خلاف اغر اگر ناگستروی با عسل طلا کنند درد
نقرس را و مفاصل را نافع بود خطاء جالینوس گوید
بسیار کسان باستخوان سوخته از درد مفاصل شفا
یافته اند خیر بر مفاصل که از رطوبات و ریاح بلغمی
بود ضماد کردن بغایت مفید بود جهت انواع درد
اعصاب و خدر نافع بود و مقوی جمیع اعضای
عصبانی بود خوه نقرس را نافع بود و مقوی اعصاب
بود و در ناگاه عرق وی در پشت که سبب آن
خلط غلیظ بود سود دهد فلفل نافع بود بهر علت سرد را
که در اعصاب حادث شود قبیبه طبیخ وی بغول
گردن بر درد مفاصل نافع بود قیصوم عرق النسا را
مرهن را نافع بود بهبوست وی عرق النسا را
درد و رکین را و هشک عضله را نافع بود زفر
عرق النسا را نافع بود و چون بکوبند و با عسل بیامیزند
و بخورند و رکین را عظیم نافع بود کرنب چه طبیخ وی بر
مفاصل با نقرس ریزند نافع بود کرزه خشک وی

چون بابنات پاشامند در دپشت کرم را نافع
بود در مفاصل برد اما در کبات این باب معجون
مستقور پشت را قوت دهد معجون ابهیه پشت را نافع بود
نقرس یا مفاصل را نافع بود برشعاء معجون ابهیه در دپشت و مفاصل را نافع بود معجون
مفاصل و نقرس را عجب نافع بود و تریاقات تریاق
فاروق و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و
عره هریک او جاع مفاصل را نافع بود ادهان روغن
سوسن روغن زنبق روغن شاهسفرم روغن
قسط روغن خمار روغن سداب روغن مجموعه
روغن شونیز روغن پیه انچه روغن گل سرخ
مجموع این ادهانها مفرد اما کبا در اوجاع مفاصل
نافعت ادویه مخصوصه بدرد زنان و علات این
ادویه نه طائفه است ۱ ادویه که حیض بسته
بگشاید ۲ ادویه که افراط دور در حیض را منع نماید
۳ ادویه مدر حیض ۴ ادویه مانع حمل ۵ ادویه که تمتع و تلذذ
زیاده کند ۶ ادویه ولادت ۷ ادویه ادرام رحم
۸ ادویه نفخ و سردی رحم ۹ ادویه که تکنه فضول را

از رحم ۱ مدرات اسهل اگر سه درم با عسل رشته
حیض براند ۲ خرفه در حیض شرب آن و حمل و
تبخیر آن ۳ اصل کبر حیض براند ۴ خوان صلابة
رحم را نافع بود و تحلیل کند چون زن در ان آب
نشیند و زنی را که حیض بسته بود فرزج آن بخود
برگیرد بگشاید و ورم و وجع رحم را نیکو بود ۵ سوت
قطع سیلان رطوبات بکند و حیض و عرق براند و
سده رحم بگشاید ۶ انجدان حیض براند باز ۷ چون زن
بخور برگیرد و در شیب خود بخور کند حیض براند ۸ بابنج
اگر در طبیخ گز نشیند یا پاشامند حیض براند
۹ بنفشا اگر در طبیخ آن نشیند حیض براند
۱۰ بیاه شاه حیض براند در طبیخ آن نشستن و
آش مبیدن ۱۱ زرنیخ البستانی حیض براند ۱۲ حلبه ادویه
دیگر ادویه که منع خون کند فتق کند المثد اگر زن بخود
برگیرد خون حیض باز دارد ۱۳ آخر خون رفتن رحم
باز دارد چون در شیب خود بخور کند یا در طبیخ آن نشیند
۱۴ قرن سوخته با ادویه جبس خون کند

باب سیلان رطوبات از رحم باز دارد اگر از وبا غرق
خنا فرزنج بردارند جزء مانع منع درد و رطوبات از رحم
بکند **ثبت الدم** خون رفتن باز دارد خاصه
از زنان **چغندر** جزئی وکند. مثل آن باهم بردارد
خون زیاده رفتن باز دارد **مضغه** بفرزنج برداشتن منع
خون زیاده بکند **عنب الثعلب** بفرزنج بردارد منع
خون رفتن بکند **ثبت الحمیر** برداشتن وخوردن
هردو باز دارد وخواز او حابس خون مشهور **طین ختامی**
اگر باسرکه ممزوج بآب طلا کنند قطع دوام عمل بکند
بلوط و ادویه که مبین و محد باشد بر آبستنی
افعی الارنب بفرزنبه با مشک بردارد آبستن
شود **خصیة الارنب** یعنی خایه خرگوش خشک خوران
بعد از طمث آبستن کند بسرعت واگر پامیزند با
خون کرک وبخورند میسر آبستن شوند و ولادت
آسان باشد **ثبت الحمیر** چون باشراب کهنه
بخورند منع آبستنی کند **غالیه** بفرزنج برداشتن
مدد کند بر آبستن شدن **فرتجات** مهیة آبستنی

زعفران عود خارشب یمانی سماق هریک دودرم
مجموع بکوبند و در عسل کداخته بسرشند و صوف برفن
گل سرخ چرب کنند و بان ادویه در عسل سرشته
آلوده کنند و بعد از غسل حیض بردارند **افعی** مایهٔ
خرگوش زهرهٔ ماهی زهره گرگ زهره شیر بشم
بردارند **افعی** روغن بنفشه روغن نرگس سک
مشک خصیة الثعلب کوفته بروغن سرشته
بپشم بردارند **وصا کما ظهر** اگر بفرزنبه بردارد آبستن
نشود **ثعلب** اگر زن بر سر بول گرگ بول کند هرگز
آبستن نشود **افعی لذکک** غسل بجوشانند و
وبخگک و شب یمانی در زباز دران بسرشند و بپشم
بردارند **افعی لذکک** تخم شبت زیره شیرانه
مرشب یمانی در خمیره بنفشه و عرق گل بسرشند
و بپشم بردارند آبستن نشوند **افعی لذکک** زهرهٔ گرگ
زهره خرگوش زهرهٔ ماهی بعرق گل بسایند و عنبر شب
وزعفران داخل کنند و فرزنبه سازند **ثعلبیه** و ادویه
مانع آبستنی انفحة الارنب اگر سه روز بعد از طهر

باسه که بخورد آبستن نشود شیری یکدانگ بنبات سفید
چون با شراب کهنه بیاشامند منع آبستنی بکند شربتی
یکدانگ بزر کتان چهار مثقال بکوبند و بر گیرند هر گز آبستن
نشوند سه چون بفرزج بردارد یا بطبیخ آن حقنه کند
در پیش آبستنی بکند شب یلدا انار کی از آن بشم
بفرزج نهند پیش از جماع منع آبستنی بکند غریبه آن
صنفی از پیدست که در رودخانه می باشد و مشابهت تا
سفید دارد و آسامیدن ورق آن عقیم آورد
فلفل اگر بعد از مجامعت بفرزج بردارد آبستن نشود
قرنفل هفت روز هر روز دو درم نقل میض بکند
و چند بار که استعمال کنند قطع نسل بکند عنصل اگر
هفت دانه مازو را خورد و بیاید دور ماست
بخورد و از عقب آن کباب بخورد هر گز آبستن نشود
و اگر سه نوبت در سه روز چنین کند بهتر باشد
زوفا هر زن که صلایه وی لعق کند هر گز
آبستن نشود و هر مرد که آن با خود دارد هیچ زن از وی
باردار نگردد اقناع چیزی بخورد بکند پیش از مجامعت

آبستن بازدارد جمله ادویه که منع و قطع نطفه زنان
زیاده کند سیلان رطوبات از رحم مانع است از
بلکه مانع مجامعت بلوط و ملح و مورد و مازو هر یک
از این ادویه که بفرزج بردارد و منع سیلان بکند گز انجبین
نیز همین عمل کند غرابی را دانه بفرزج بردارند
رطوبات از فرج پاک کند فرج را گرم و خشک
سازد طافا ورق وی موافق زنانی بود که رطوبات
از رحم ایشان روان بود و زمان در از بر آمده
گذشته بود چون در طبیخ آن نشینند بغایت نافع بود
و خاکستر پوست وی چون بفرزج بگیرند همین عمل کند
قرنفل بفرزج برداشتن مسخن فرج بود جمله ادویه
دلالت دارد این جمله ادویه تسهیل ولادت و
ادویه اسقاط بنین و ادویه اخراج مشیمه چنین
ست در همه مذکور میشود ابهل اگر سه درم با عسل
بسرشند و لعق کنند بچه زن بکشد و بچه مرده بیندازد
و اگر آبستن را بردارد یا بخورد کشد بچه بیندازد اتریج
دیسقوریدوس گوید اگر دانه وی جزئی باد و جزء الفطر

سفید سحق کنند و زن پاشامد در حال بچه بیندازد
چکیدشان اگر آبستن بفرزج بردارد بچه بیندازد و مثقال
اگر بفرزج بردارد بچه بیندازد و استشان چندرم خوردن
بچه مرده یا زنده بیندازد و اصل السوس دشواری زادنرا
نافع بود بادزه چون بفرزج بگیرند یا بخورند بچه بیندازد
و اگر با شراب و مر صافی پاشامند بچه مرده بیندازد
و اگر با عسل لعق کنند زادن آسان کند یا بونج
اگر بیجوشانند و در آب آن نشینند بچه بیندازد و اگر
بخورند تسهیل ولادت کند بزیاد نشستن و طبخ
آن و حمل فرزجه ازان بچه و مشیمه بیندازد و بزیاد شمان
شب طبخ آن مشیمه بیرون آورد و اگر شب حمل
فرزجه ازان بچه در شکم بکشد جعل الفرب شب جاودر
ازان با عسل بچه مرده زنده بیندازد و مر در طبیخ و ق
و ساق آن نشینند مشیمه بیرون آورد و یاوشیر
چون در عسل بکنند حمل فرزج ازان بچه بکشد و
بیندازد بعد و از جهت تسهیل ولادت کمه اک سوده
با جلاب بخورد و فرزج از سوده آن بپشم بردارد

بند پیسته بچه مرده و مشیمه بیندازد و صاحب منهاج گوید
گوید دو مثقال چند پیسته و مقداری فوتنج پیری پاشامند
بچه و مشیمه بیرون آورد و صاحب منهاج گوید
زیاده از کدرم نشامد و چون زن بپشم بگیرد و مادها،
سرد کدر حسه بود بیرد حب الغار دو مثقال با بیخته
و بقراط گوید یکمثقال نافع بود جهت دشواری ولادت

تجربه ویسقوریدوس گوید برای زن آبستن و جهة
دشواری ولادت نافع است حوامل یعنی تخم تربد بیز
بچه بکشد بقوت و بیندازد و آشامیدن و حمل فرزجه
ازان طلیشه نیم مثقال حیض راند و بچه بیندازد
و حمل فرزجه ازان همین حمل کند حمه بخود سیاه
بچه بیندازد حنظل حمل آن بچه بکشد اشاالبقر
بخور آن ولادت آسان کند و بچه مرده بیندازد
و بچه زنده بکشد خطمی لعاب آن با روغن کاو و حمل
خوردن تسهیل ولادت کند خلاشه اگر زنی شوار
زاید زهره او را در فرج بمالد در حال بزاید خیری طبیخ
وی کل وی حیض براند و رسم را سود دهد و چون

نافع بود **بصل** الزیز پیاز حمول آن در رحم که ز
سردی بود پیرد **بول الصبیان** چون بارد ضماد جانفزا
بردارنده در رحم و احاق را نافع بود **ترمس** چون
بجوزند و جمع که نزدیک حیض آمدن عارض میشود
ببرد **جعدبا** حمول آن در رحم و دود رحم را ببرد
جندبا حمول آن در رحم را نافع بود **حبة الخضرا**
حمول آن مبشم بادبرد رحم را ببرد **حلبا** حمول
حمول آن وجع رحم را نافع بود **حلبه** در طبیخ آن نشستن
وجع بارد را از رحم ببرد **حلتیت** حمول آن وجع رحم را
نافع بود **خولنجان** روغن آن حمل کردن وجع بارد
رحم را نافع بود **خلنج** چون با پنبه بطبخ وضمع البظم حمول
سازند ورم رحم را و درد آرا نافع بود **دارچینی**
حمول آن در رحم را نافع بود **دردمخ**
عقرب حمول آن در رحم را نافع بود و ببرد
بلوط خوردن که منقی رحم باشد از رطوبات

طریق این تنقیه آنست که بعد از انضاج آنقدر بل
بنشستن در میاهی که منضجات مثل بیخ خبازی

در آن نشینند پس مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر
تخم وی با عسل بفرزنج بردارند سه زنده و بتاه کند و
مرده بیرون آورد **اسپند** چون با موم ضماد
کنند بردارد مشیمه و بچه پیندازد
اشتا البته ضماد کردن و بجوز کردن ورم رحم را
نافع بود **بنفشه** شربت و حمول ورم گرم رحم را نافع
بود بجوز آن ورم رحم را نافع بود
حمل آن با عسل و نشستن در طبیخ آن و خوردن این
طبیخ ورم رحم را نافع بود **بلوط** در طبیخ آن
نشستن و حمل آن پرداشتن ورم و وجع رحم را
نافع بود **بیخ البلسان** چون با میخته پزند بخورند
حمول سازند یا ضماد کنند یا بجوزند ورم رحم را
نافع بود **بنفسج** نشستن در طبیخ آن ورم رحم را
نافع بود **پیچک** فرزبه در زنجبل و عسل سرشته بر آنجا
ورم بارد تحلیل کند **پودنه** خوردن او دیدرا
دوسر ورم رحم را سازد با عسل فرزبه سازند بیخ
پیندازد و صلابت رحم را و دردی که از سردی بود

دران پخته باشند اشربه مدره مثل شراب اصول و
بزور بدهند تا باورا اخراج آن فضول کند و
بعد ازان فرزجات و انفحات ناشفات بدارد
و نشستن قبل باد و یه درین احوال نفع کثیر دارد

مبحث ششم

و در بهق و برص و کلف و داء الثعلب دوا

جمیع اهبل اگر با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند ببرد
ازرق چون بر کلف طلا کنند و بر برص ببرد ارنب
خون وی چون گرم باشد ربهق و کلف طلا کنند
ببرد بقراط گوید سروی چون بسوزانند و با پیه خرس
و آب سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود بنفسج
جالینوس گوید بار و غن گل طلا کردن بر داء الثعلب
و داء الحیه نافع بود شقاقل با زیت بر کلف و
بهق طلا کنند نافع بود اصل الثعلب اگر با آب
ترمس بر کلف طلا کنند ببرد حمحم اگر با سرکه
بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کنند نافع بود و
ایضا قرن بز سوخته وی با سرکه بر برص و بهق سفید
در آفتاب طلا کنند ببرد باقلا بهق زایل کند خاصه

با بوست آرد باقلا کلف ببرد بزر انجبار اگر با سرکه
در آفتاب بر بهق طلا کنند ببرد بزر البطم نمش و
کلف و بهق سفید و اثر زخمها چون با آب زرنیخ
طلا کنند نافع بود و بر بهق سیاه و سفید با کندش
دسر که در حمام طلا کنند نافع بود اگر تخم ترب بکوبند
و بجوشانند و بیالایند و با شیر تازه یا میزه و بر کلف
مالند زایل شود بصل چون با عسل بر بهق طلا کنند
نافع و بر داء الثعلب الجنن بصل الکبر با سرکه بر داء
الثعلب طلا کردن نافع بود بصل ازرق بر بهق و
کلف طلا کردن نافع بود بلوط کلف و
بهق را زایل و پنج پاک کند و در تخم وی جلا بیشتر
از جرم وی بود بلوط با بوست بسوزند و سحق کنند
و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس یا میزه بر داء
الثعلب طلا کنند موی بروید پیاز زرده آن بر کلف
یا عسل طلا کنند ببرد تین رطب بهق را نافع بود
تمر خاکستر وی با عسل در وغن حب البان بر
بهق و داء الثعلب طلا کردن نیک بود و موی بروید

بمالند

مرقد چون باسه که بر بهق سفید طلا کنند نافع بود **صقیق** باسه که بر داء الثعلب طلا کردن نافع بود **خطمی** باسه که بر بهق طلا کردن نافع بود **خطمی** که در آفتاب نشیشند **بزر کتان** چون با آرد جو پاشیزند و با آب بیزند و بمالند کی قطران اضافه کنند و با هم بمالند تا مانند مرهم شود و بکتان بر برص بندند نافع بود و مکرر این عمل بر برص ببرد **زرنیخ** هر مس گویند که زرنیخ سرخ با کمی خرسنج بکوبند و در سایه خشک کنند و بعد از آن بر محلی که طلا کنند دیگر موی نروید **سقمونیا** بر برص و بهق و کلف را طلا کردن بغایت نافع بود **سلق** کلف و داء الثعلب را نافع بود و موی بر داء الثعلب بروياند **شونیز** اگر باسه که بر بهق و برص طلا کنند نافع بود **شیطرج** شیخ الزمیر گوید بر بهق سفید و برص باسه که طلا کردن بغایت سودمند بود **عسل** اگر با قسط بر کلف مالند زایل کند **فلفل** اگر سحق کنند و با بیاز و نمک بر داء الثعلب ضماد کنند بعد از آن که محل نیک مالیده باشند موی بر آنجا بروید **قرطم** بر برص بسیار و

بزنند

بهق باسه که طلا کردن نافع بود **قثاء** تخم و روغن وی چون بر کلف بمالند نافع بود **قنبیط** کلف و بهق زایل کند و سودمند ترین چیزها بود جهت برص خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن در لنگ و زمانه نافع بود **قیصوم** چون بسوزانند بار و غن تر بزه و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود **کبابات** این باب **برداش** الملوک بهق سیاه و سفید را نافع بود و **تریاق فاروق** بهق و برص را نافع بود **معجون شونیز** بهق را نافع بود **سپید** این باب بهق را زایل کند در سه روز **روغن شونیز** داء الثعلب را نافع بود و داء الحیه و کلف و برص را نیز طلا کردن سودمند **روغن بید** کلف را نافع بود **روغن بادنجان** برص را نافع بود **ادویه** و مرهم و ضمادها که بر برص نهند **ارجوان** و **ارجوانین** و **ارزیز** و **ارمینی** و **ارمنی** و **اقحوان** و **اکلیل الملک** و **اکلیل الجبل** و **انجدان** و **انزروت** و **انزرت** و **انزروت** و **انزرت** و **انزروت** و **انزرت

کرم دریشها را خشک کند اکلیل الملک ملین است و
محلل اورام صلبه که در احشا بود آلیه محلل اورام
بود اندرونی منفتح و محلل اورام بود و اگر سحق کرده
با اندکی نطرون بر اورام کردن مثل خنازیر بزودی
تحلیل کند بادام پوست با آرد صلبه و صمغ پامیزه و محلل
دمامیل بود و ورمهای بن گوش را نافع بود اگر با شب
یمانی و زیت عتیق بر خنازیر ضماد کنند تحلیل یابد
بارزد اگر در کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود
بابونج ورمهای صلب ابیض بارزده را و اورام نرم
گردانده بزر قطونا بر اورام حاره ضماد کردن نافع بود
بزر کتان منفتح ورمها و طلا بود بزر کتان منفتح
اورام بود خواه گرم و خواه سرد و خواه اندرونی و
خواه پیرونی بعد ماغر خنازیر را تحلیل کند بقوت
و اورام صلبه ببرد بلوط قشر بار ورمهای گرم نوف
ضماد کردن نافع بود بنفشه ضماد آن با آرد جو مسکن
اورام حاره بود پنبه سفیده آن با آرد باقلا اورام
خصیه را تحلیل کند تمر هندی منفتح و محلل اورام صلبه

بود کشنیز اگر با سرکه و معجون بر ورم لطوخ کنند باز کرداند
سلب آرد وی در صمغ بلغمی صلب اندرونی و پیرونی را
تحلیل دهد و دلها زم کرداند صعتر محلل خنازیر است
اگر ورق پخته وی اگر بر دمامیل تاج بشکافتن نشند
بگشاید و ماده پیرون آورد و ضماد خبازی بر اورام
حاره مسکن بود خشخاش البته اورام غلیظ را
تحلیل کند خردل ورق وی چون بکوبند و با سویق
پامیزند و ضماد کنند ورمهای گرم که در چشم بود تحلیل
کند بخته یا خام هر دو نافعست و اورام مزمنه و خنازیر
بغایت محلل بود بزر اورام ظاهره را نرم کرداند
با اندکی حمره و داخل طلا کردن نافع بود رماد صعتر
تنگ ازان بر هر ماده که پیدا شود بر ظاهر بدن طلا
کردن و بستن بکدانه و اگر عصاره سعدی مثل
آب کشنیز تر و روغن زیت مارد و غن گل در
صفحه بمالند یعنی صلایه کنند بر روی آن صفحه و بر ظاهر
طلا کنند نافع بود زیبق ضماد کردن با شراب بر ظاهر
نافع بود زبل کبوتر محلل بود چون با سرکه که پامیزه

نافع بود خاصه چون بزرکتان باوی اضافه کنند وچون
باعسل وبزرکتان خلط کنند ورمهای صلب رامنفجر
کرداند وچون باآرد جوپامیزند ودرآب پزند وباسرکه
وعسل ضماد کنند جوبر دمل وخنازیر وورمهای صلب
بکداز انه وبصلاح آورد زعفران چون برچهره طلا کنند
نافع بود سیب محلل خنازیر بود چون ضماد کنند وچون
باسرکه واسفیداج وروغن کل برچهره وفلمه بمالند نافع
بود سرو ورق وی تنها باسویق جوچهره وفلمه را
نافع بود سماق اگرآب وی درموم روغن کنند بر
ورم نهند ساکن کند سماق چون بآب ضماد کنند منع
چهره کند سرمنفجر اورام بود شعیر مرضوض باآتش
گرم کرده برورمها نهند بکداز اند وبرود جعی که ازحرارة
بود تسکین کند وآرد جوباانجیر بزند وبرورم بلغمی و
برورمهای گرم نهند بکداز اند وچون باراتج وزفت
وسرکین کبوتر پامیزند وبرورمهای صلب نهند
نضج دهد وچون بازفت ترموم وبول کوکاز
که تخم نشده باشد وزیت پامیزند وبرخنازیر نهند

نضج دهد وبرهمه ورمهای گرم چون چهره وجمره و
فلغمونی وامثال آن نافع بود واگرآرد جو وآرد
باقلا باآب بخته برورم انشین نهند نافع بود شحم
ورم انشین رانافع بود صابون ورمها رانضج دهد
وچون براورام بلغمی که دشوار نضج یابد نهند
بکداز انه وچون بسرشند باادویه که گشاینده اورام
بود مانند حرف وسرکین کبوتر واصل قثاء بکار
فعل وی قوی کرداند صندل احمر محلل اورام گرم
بود ومنع مادکند برچهره طلا کردن نافع
بود صندل ع گوشت انچه نهری بود چون بازیت
ودنبک برند نافع بود جذام راصندل کبیر باآرد
باقلا وآب کاشنی ورم حار انشین رانافع بود
صلب طلا کردن براورام حاره وچهره بغایت مفید
بود خاصه ورم انشین طباشیر ریش قضیب را
نافع بود طرفا ابن واقد گوید زنی رابدام ظاهر شد
پس ازطبخ پنج وی باسوزنخه نوشت پاشامید ازگا
زایل شد وگوید تجربه کردیم زنی راکه اورا صحت

یافت ومفید بود طین ارمنی طلا خورا خوردن
وطلا کردن نافع بود اسفیدباج اگر با آرد حواری بسرشند
وبر سر ورمهای سخته نهند بگشاید وچرک آن بکشد
استخوان بال مرغ سوخته را بریش انشین زرورکردن
نافع بود قشر الحلب ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن
نافع بود ویا اسفیدباج ورد وغن گل برغله وحمره طلا کردن
سود دهد وبآب وی غرغره کردن ورم زبار انافع
بود وچون همچنان بکوبند ورسرطان ریش شده
نهند ساکن کرداند وچون بآن ادمان کنند بصلاح
آرد فوفل بر ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع
بود فوتنج جبلی بر آثار سیاهی که در بدن بود ضماد
کردن نافع بود خاصه چون باشراب بخته باشند وطبیخ
وی ورحام جذام را نافع بود وچون با سویق ضماد
کنند ورم گرم را ساکن گرداند فوتنج هندی چون
باشراب پزند وبر صاحب جذام ضماد کنند
نافع بود فلفل اسفیدباج وی چون بدان مضمضه کنند
باپت جوهر ورم بلغمی کهنه که بود تحلیل دهد وچون

باصمغ البطم بر جراحات نهند بگشاید وچون
مجدوم طبیخ ورق وبیخ وی بپاشاند نافع بود واگر
بیخ وی بسحق کرده بر ورم بن گوش وبر اورام بلغمی
که در گردن بود نهند بگدازانده قرع آب وی بار وغن
گل ورم دماغ را نافع بود وچون چراده وی بآرد
جوضماد کنند بر حمره ورد ماده بکند ودر آن ساکن
کند تین طین وملل بود خنازیر را بهر ورق و
بیخ وی چون بکوبند بر خنازیر واورام صلبه لطوخ
کنند بگدازانده کرم خاکستر آن قروح را نافع بود کرنب
منضج صلابات بود وورق وی چون بکوبند وضماد
کنند تنها یا باسویق مجموع اورام را نافع بود واگر
کرنب سوخته با بیاض بیض بر ورم حاره خصیه
ضماد کنند نافع بود کزبره خنازیر را نافع بود وچون با
سویق بر حمره وثملة ضماد کنند وعصاره وی با عسل
خصیه را نافع بود وچون آرد با قلار خنازیر ضماد کنند بگدازانده
وچون با سرکه واسفیدباج ورد وغن گل بیامیزند وجبت
ورمهای گرم نافع بود وچون خاکستر وی کوفته با بعضا

یا تری مضمضه کنند جوشش و دانهاکه در زبان و
دهان بود زائل کند مکوی چون با زیت و عسل
بپامیزند و بر ورم انشین که از گرمی بود ضماد کنند نافع
بود لبن الشاریش و ورم خصیه طفلان کوبک را
نافع بود ط محلل و ملین صلابات بود مره و بیستور قب
کوبه چون بسوزند و با راتنج و رفت بپامیزند ورمهای
صلب بگدازاند مغز قرع و با موم و ورم قضیب و
ریش آنرا نافع بود مسن زیتی سبز بکشند و بریان
کنند با آتش و سحق کنند با سرکه و نطرون این طلا نافع
خنازیر و سرطان و آکله را مر بجوشانند سحق کرده با غرا
گل و موم و ورم خصیه را نافع بود معده و کبد اورام
معده و امعا و جگر را نافع بود معزه چون در سرکه
حل کنند و بر نمره و نجوع ورمهای گرم طلا کنند نافع
بود خواه ریش شده را و خواه ریش نشده ورم را
بگدازاند عقل طاعون را نافع بود و چون با لعاب دهان
روزه دار حل کنند چون مرهم کردد و بر ورم حنجره
بندند نافع بود و خنازیر را تحلیل کند و صلابت الخ

و تعقد آن و ورم انشین را نافع بود طح اورام بلغمی
و جذام را سود دهد چون با مویز و عسل ضماد کنند و با
نضج دهد و با نوشه و خمر یا عسل منضج اورام بلغمی بود
که عارض انشین شود موبیائی محلل بود و ورمهای بلغمی را
نافع بود نا نخواه چون سحق کنند و با عسل بسرشند و
طلا کنند بر بهر دردکه باشد و بر هر موضع که بود و ورم آنرا
تحلیل کند نرد طلائیست مرکب از ضماد سرخ و کل
ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و اسفیداج و مرداسنگ
ورمهای گرم را نافع بود سفیدباج چون ورق و بپکنند
بر ورم گرم نهند بگدازد و سرد کند و اگر با آب کاشی
و خیار بجبر غرغره کنند نافع بود و ورم حلق را نا
مکبات بن بابه تریاق فاروق جذام را نافع بود
منه و ایلیوس ورمهای صلب را زم کردانه ایاره
لوغاذیا جذام را نافع بود ایاره و اکثفایه خراجات
که از اخلاط غلیظه بر جسد برآید نافع بود ایاره را
بقراط جذام را سود دهد او دویه جراحتها و تقرح
و شکستکی و جبر آبار که آن سرب سوخته

بر ریشهای مخاصیل و ذکر و خصیه و بواسیر و دردان
باشیدن نافع بود **انبوس** اگر حل کرده بر سوختگی آتش
طلا کنند نافع بود و اگر نشارهٔ آن بفات سحق
کرده بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و در
خشک بندد تا که از زخم کارد و شمشیر آید هیچ مجرب تر
از نشارهٔ آبنوس نیست **اشنه** اگر سوده بر جراحت تازه
افشانند نافع بود اما چون نیک شود سیاه بود
و همچنین ریش قضیب و اعضائی که مزاج آن
سنجشکی گراید نافع بود **اسفند** چون بسوزانند و خاکستر
آن بر زخمی که در ساعت زده باشند بندکنند نافع
بود و جفف ریشهای بلغمی بود **آب** یعنی مورد سوختگی
اعضا را نافع بود نطول کردن و اگر کوفته بر سوختگی
آتش بالشند بغایت نافع بود و ورق وی دب
وی و رم حار انشین را نافع بود **اسفیداج** و بیشتر در
کوبیده بر جراحات ظاهر بدن و ملین او را م بود
اشق با نگبین حل کرده بر بر جراحت کنند هر چه در
جراحت مانده باشد بکشد **اسطوخودس** گوشت زیاده بخورد

اسپاغول ریشهای کهن را نافع بود **اصل السوس**
اگر گرفته بر عضوی که آهن رودی باشد صماد کنند
بیرون آورده **اصل السیب** اگر کوفته بر ریشهای بد باشد
یا ضماد کنند بصلاح آورد **افسنتین** اگر بر ورم صلب
ضماد کنند نافع **اقاقیا** جهت عصبهای کوفته
خورده ضماد کردن نافع **البه** در طراء با جهت شکستگی
اعضا نافع **انجبار** شکستگی اعضا را نافع بود **باقلا**
سفید چون بکیده نصف بر زخمی که از ان خون رویه نهند
خون باز دارد بر دی سوخته وی اگر بر جراحت تر باشند
خشک گرداند و اگر در سرکه خوابانند خشک کنند و
بر جرح ناسور باشند نافع بود **زرد** جهت بواسیر نافع بود
جهت ریشهای فورنده و چون کوفته بر آن ضماد کنند
ریشهای عفن پاک کنند **بزرقطونا** منفتح ریشها بود خواه
گرم و خواه سرد اندرونی و بیرونی و بهر جراحت که از
خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود **بنفشه**
در وضع گویند چون بسوزانند و سحق کرده بر ریش بقدر افشانند
خشک گرداند و زایل کند **بزرقطونا** اگر کوبند و بر ریشها

خورنده و سرطانات افشانند نافع بود جوشن ریش را ز
و ریش سر را نافع بود پخته منع درد بها کند و سوختگی
که از آب گرم بود بیشتر بدان مالیدن نافع بود و سفیدهٔ
وی بر سوختگی آتش طلا کردن نافع بود و پوست وی
سوخته با پوست پیاز سوخته و غربال سوخته ریش قضیب را
نافع بود بغایت نخشیر چون بغایت سخن کنند ریش
قضیب را نافع بود نوشادر ریشها را نافع بود حتی سرطانات
و در مرهم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت
نافع بود و او را مرهم مقعد را بغایت نافع بود زرنیخ انچه
نارسیده باشد عسل ریشهائی که از ان رطوبت روان
بود نافع بود زیت عتیق مصلح ریشهای بد بود چون با
زیت سحق کرده بمالند جوشها بر ریشهای پلید
و ریش کهن کوفته آن اندکی باشیدن نافع بود و
گوشت مرده بخورد و جراحت بصلاح آورد صمغ جوشن
بر شکستگی استخوان طلا کنند نافع بود جلنار ریشهای
کهن را نافع بود حب الغار چون غصاره ترشی
بپزند و با عسل بپینند ریشهای پلید را نافع بود و گوشت

زیاده بخورد حرف ریشی که آرا شهدیه خوانند نافع
بود حصی ریشهای پلید را نافع بود و شکستگی استخوانرا هم
حرف سرطان مرهمی که ازوی بسازند جراحتها را زود
بصلاح آورد و قرحها را نافع بود خطی دبسقوریدوس گوید
مجبر اعضای منکسر و مقوی آن بود و سوختگی آتش را
نافع بود فن پشم ناشسته بآن ترکنند با اسفنج و
بر جراحت نهند منع ورم کند و ورمی که از سوختگی
آتش حادث شود نافع بود و ریشهای پلید خورنده را
چون دائم بسر که بشویند دمن الکبیه بر ریش قضیب
مالیدن نافع بود وفق اگر ورق وی کوفته بر ریشها
خشک کرده و سوختگی آتش را سود دارد و خاکستر وی خشک
ریشهای چرکن را زائل کند دشمر وی چون با پیه بر سوختگی
آتش نهند نافع بود دهن الثور جراحتهای تازه را
سود مند بود و در فرس گوید ریشها را نافع بود چون
بران افشانند دم الاخوین اگر با آرد شعیر بسرشند و با سبزه
تر و عسل طلا کنند بر هر ریش که در اعضا باشد خاصه
در ساق و ریشها که آب ازوی روان بود بصلاح آورد

از رطوبت پاک گرداند و گوشت در ریشها بروياند
و مفتح و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع ضرب
طلا کردن سود دهد ریشها را خورنده گوشت صلب
بود و در مساکه در جهت ریشهای بلیه که در بدن بود
نافع باشد نافع بود و چون با عسل بسرشند با
باسکه بپزند نافع بود جهت اعضای خشک مزاج پنجه
گوشت در ریشها بروياند و چون در مرهم کنند سوختگی
آتش اسود دهد و جراحتها باصلاح آورد و اگر زرور
کنند بر آبله نافع بود و بر ریشهای عفن و قطع خون
رفتن بکند سعد اب باسکه و اسفیداج در روغن گل
ریشهای تر کبر سر بود مالیدن نیکو بود سنج اگر با
پزند یا چون مرهم سازند گوشت در جراحتها بروياند
و از گوشت مرده پاک کند و خون رفتن باز دارد و در
مرهم جهت سوختگی آتش نافع بود سعد ریشها را شکل
بود عجایب سود دهد مکیه ضماد آن جذب سلی و شوک
بکند سلق ورق وی سوختگی آتش را نافع بود
بر ریش قضیب زرور کردن نافع بود سماق چون

سماقونیه اگر بجوشانند و ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند
منع حس بکند رانیج گوشت در ریشها بروياند لیکن
مهیج الم بود در ریشها را باصلاح آورد و باکنار و عرق و
امثال آن رسخ ریشها پاک گرداند و باصلاح آورد
و منع ورم بکند و گوشت زیاده بخورد در ریشها را به
که در بدن بود منع کند رصاص ضماد بر ریش قضیب
زرور کردن نافع بود زیبق اگر سوخته بر جراحت افشانند
خشک گرداند زبل الحمار خشکریشه که حادث شود
از آتش فارسی چون با عسل و زرکتان خلط کرده بنهند نافع
بود و چون با زیت پاینده سوختگی آتش اسود
دارد بران طلا کردن زراوند مدحرج باپخ لی بکوبند
و با عسل بسرشند و طلا کنند خار و پیکان بیرون
کشد و هم زراوند مدحرج و هم زراوند طویل
گوشت بروياند و قروح خشک گرداند زنجبیل گوشت
زیاده بخورد در ریشها و با پیه بر جراحت نهند نافع
بود و زرنیخ سرخ اگر در موم و روغن کنند نافع بود
جهت سوختگی آتش زفت یابس جهت ریشهای فاسد

ورق وی بپزند و عصاره وی بگیرند بنا نچه خلیفه شود
و با آب لسان الحمل طلا کنند بر ریشهای بلیه هر چه
باشد خشک گرداند **حمص** چون به بینه ضماد کنند بر قرحه
خشکریشه را زایل گرداند و اگر با بنه بر دمان جراحتی
نهند که خواهند مندمل نشود منع اندمال کند **جندبادستر**
چون با آتش بسوزند و سحق کنند بر ریشها و بثرهای عفن
که دراز کشیده باشد و کهن شده زرور کنند زایل
گرداند **سوسمار** نافع بود جهت جراحتهای کهن **تمساح**
بطء و موم زرد و ریش قنیب را نافع بود و همچنین شحم
دجاج و موم **شحم** اگر بشراب صرف و زیت تر کنند
و بر جراحت سر نهند منع تورم آن بکند **شحم خنزیر** چون
سحق کنند با بول و بر ریشهای سر نهند و بران ادمان نماند
ریش پاک گرداند و موی بر ویاند و چون بران کنند
با آتشی آهسته و بکوبند و بجای بسر بر شنند و طلا کنند بر
ریشی که در ساق پیدا شود بعد از ان که ریش برابر که
شته باشد زایل کند و بحال صحت آورد **ضماد**
نشش زایل کند و بحال صحت آورد و چون بجوشانند بارفخ

کل و بر ریش بر کودکان طلا کنند بیالی چند نوبت
خشک گرداند و زایل کند چون طلا کنند بر ریشهای
شهدیه و هفت روز رنا کنند بعد از ان بآب گرم
بشویند اسپیج دو ابهتر از ان نبود **صبر** سود مند
بود در ریشهای مشکل را خاصه در ذکر و در برد چون
بآب بگدازند و طلا کنند یا سوده بر ان افشانند
صدف نافع جراحتهای خبیث است از سبب انکه
مجفف بی لذع و چون با سرکه بسرشند و غسل یا
شراب نافع بود جهت جراحتهای متعفن خبیث
و صدف جذب سیلی و عظام کند و ریش چشم را
نافع بود و سوختگی آتش را سود دهد و صدف سوخته
ریشها را پاک کند **صنوبر** بثمر و تخم و جوب وی ریش
قنیب را نافع بود **عظام استوان** کهن چون بسوزانند
نافع بود جهت ریشها که در اعضای یابس المزاج بود
مانند ذکر و امثال آن چون سحق کنند استوان پوسیده
ریزیده که در دیوارها بود و گلاب بسرشند و بر ریشها
ضماد کنند نافع بود و چون سحق کنند بما الشعیر بسرشند

وطلا کنند براثر آبله و غیر آن زایل کند **عفص** بجوش
آب وی با اسفیداج بیامیزند و بر سوختگی آتش و آبله ریش
شده طلا کنند خشک گرداند و خون همچنان بکوبند
و بر سرطان ریش شده نهند باصلاح آورد **قرع** پوست
کدوی خشک ریش ذکر را نافع بود همچنین قروح تهی
اعضای یابس المزاج و سوختگی آتش را بارد و رطب
کاو بر سرشند **قنا** انکار چون خشک کرده سحق کنند
و بر آثار و سیاهی که از قروح مانده باشد طلا کنند برد
قطن چون بسوزند و بر جراحت نهند خون باز
دارد و گوشت مرده نهند بجوز و **قنفذ** و بعضی مردم
آنرا العل معربی میگویند قروح را نافع بود و آثار آن ببرد
کنه خون به بند از هر موضع که بود و چون
با پیه بط بیامیزند و بر ریش سوختن با آتش و شقاق
اطراف از بر و طلا کنند نافع بود و چون با نطرون بیامیزند
و سر مه ان بشویند ریشهای تر زایل کند **لبن** چون با
عسل بیامیزند ریشهای اندرونی را از اخلاط غلیظه
پاک گرداند و نضج دهد و منع عفونت کند تا

کهنه های بر

که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل
کند و چون بر ریشهای سرپاشند نیکو کرداند **مرقشا**
گوشت زیاده بخورد و در مراهم قروح محلل بود
مردانگ ماده مرهمها بود و گوشت در ریشها
بروياند **مرارة البقر** زهره گاو نر در مرهمها منع قروح
از فساد بکند و چون با عسل بیامیزند ریشها را نافع بود
مغره کل شیر خشت ضماد آن بر سوختگی آتش برد
ماده بکند و ورم بکداند و ریش را خشک گرداند
مغاث ضماد آن با شکر سپیدان و کوفته را نافع
بود **مومیائی** قلع و کسر و سقطه و ضربه را خوردن و
طلا کردن نافع بود **نوره** بجف بی لذع بود گوشت
زیاده و سوختگی آتش را بغایت نافع بود و از هر
موضع که خون روان بود نهادن نوره بر ان قطع
سیلان بکند **نوی القمر** سوخته آن ریش بد را نافع
بود **ورد** گوشت ریشهای عمیق را بروياند **ورق**
الدبه چون بکوبند و بر قروح افشانند خشک
کند و سوختگی آتش را نافع بود **ورق الغرب** چون

بکوبند و بر جراحت باشند گوشت بر و یانه و قوت
البهوه کوفته بر جراحة باشند گوشت بر و یانه و بحال
صحة آورد قروح عسره باصلاح آورد ورق سیسنبر
برگ مهک چون کوفته بر قروح باشند تخفیف کند
بی لذع اروپه تواول بشور و جرب و قوبا و حکه
سبه دشتی با سعفه و فغر ه و برش و خشکی سفیدج
سعفه و بهره را نافع بود چون بار و غن طلا کنند
جانیموس کوبه جرب را نافع بود یا نخاع اگر بسوده
و فاکسه ترش ثآلیل طلا کنند نافع بود یا بوغ اگر بر جرب
بر ضماد کنند به برد جبل با عسل بر قوبا طلا کردن نافع بود
بسفل ابزر باز رده تخم بر ثآلیل طلا کنند زایل
کند بعر الفار با سرکه بر ثآلیل طلا کردن نافع بود
بنفشج ورق وی بر جرب صفراوی و دموی طلا کردن
نافع بود بهمل اقاقیا حکه و سعفه و جرار زنافع بود
تین رطب بزلول طلا کردن نافع بود تورما با
عسل ورغن بجرب و قوبا مالیدن نافع بود
اگر موم روغنی سازند که آب بگیرد تخور دآن داده

باشند و بر برش که بر روی پیدا شود بمالند زایل کند
حرف جرب ریش شده و قوبا را با آب نمک مالیدن
نافع بود و سحق کرده با عسل بر نمش طلا کردن یا ناصا
نمش زایل کند و بشره را بحال خود آورد و ورق وی
چون خشک شود بقوت تخم بود اما چون تر بود
قوت وی کم بود بسبب مائیة خباثی ورق وی با
بول ضماد کردن بر سوسه سر زایل کند خبز نان
نرم خشکار چون با آب و نمک تر کنند و بر قوبا
کهن ضماد کنند زایل کند خبث الفضة جرب
و سعفه و برش را نافع بود خثاء البقر اگر بر ثآلیل
بندند قلع کند خردل بر دل و قوبا ضماد کردن بغایت
سودمند بود و اگر کسی را قوبانی باشد که بهیچ
چیز زایل نشود بگیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون
آمده باشد و گرما بس باره بر نگشته بیخه و بر قوبا مالد
زود آب بسیار از ان روان شود و صحت یابد و
مجربست خل چون صوف ناشسته بران تر کنند
با اسفنج و بر خله و قوبا بشند نافع بود الپیه

چون سحق کرده باسرکه بر قوبا طلا کنند نافع بود **اقاقیا**
ورق وی سحق کرده باسرکه بر جرب ریش شده
مالند سود دهد و رطوبت شر وی چون بر روی
مالند جلائی تمام بدهد **فلی** اگر ورق وی با آب بجوشانند
و پالایند بهر یک رطل نیم رطل زیت کنند بهمند و
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس یک رطل
موم سفید بر آن روغن نهند و بر جرب مالند
حکه را بغایت نافع بود **راوند** باسرکه بر قوبا
طلا کنند زائل کند **رصاص** اکسیده از آب
بسایند نمک و برشور که بر عصب پیدا شود نهند
زائل کند **روشنج** اسکار الاصل هر کهن خرخاک
کرده آن چون کوفته و بیخته با کوکرد سحق کنند و در روغن
کنجد کنند و شب بمالد و بامداد مصل و صبح کوفته
بحمام برد و پیش از آنکه برخود ریزد بمالد و برنشیند تا با عرق
فرو آید بعد از آن آب برخود ریزد بمالد و برنشیند
بغایت نافع است **زاج** جرب و سعفه و ناسور
بغایت نافع بود **زیب** چون سحق کرده با شراب

ضماد کنند بر هر چه ضماد کنند پیدا شود در پوست
مثل جدری و ریش شهدی نافع بود **زبد** قوبا و سعفه
خشک چنانکه ان بمالند نافع بود **زبل الحمام**
قوبا را نافع بود و سعفه را **زرنباد** دیسقوریدس
گوید جرب کودکان را سه درم با عسل بسرشند و طلا کنند
چند نوبت زائل کند **زرنیخ** جرب و سعفه را نافع
بود و باز گفت بر موضعی که در وی خون مرده بود
بسبب ضرب آن اثر به بندد **زفت** قوبا را نافع
بود **زنجار** جرب را سود دهد **زیبق** با روغن کل
جرب و حکه را نافع بود **سمن** خام با روغن کنند طلا
آن جرب کهنه ببرد **سلق** خراز و ثالیل را نافع بود
چون آب وی با عسل بر قوبا طلا کنند ببرد و اگر سه
بار آب وی بشویند پیش از شستشو چون آب
وی بمحان خام پاشامند خلطهای سوخته و جرب
و حکه که سبب آن از خون غلیظ و صفرای سوخته و بلغم
غلیظ بود همه را نافع بود شربتی از ین آب نیم رطل
بغداد است اما با قند بخته چون تخم او یا ورق

خشک او با آب خنا سرشته در حمام با عضا بمالند
جرب و حکه را زایل کند و چون تمرهندی در آب آن
حل کرده پاشامند حکه و جرب را زایل کند **شعیر** با که
کرم کرده بر جرب ریش شده ضماد کردن نافع بود
شقاقل النعمان نافع بود جهت نمش و جرب ریش شده
و قوبا **شونیز** قلع ثالیل و خیلان و جرب ریش شده
و قوبا بکند **شیطرج** جرب و شیطره با سرکه طلا کردن
بغایت نافع بود **شحم** خوردن وی با آب مویز حکه و موی
و بلغمی را ببرد **صابون** چون در میان خرقه صوف نهند
و خرد و قوبا را آن حکم بمالند ببرد و اگر با هم جندان
نمک یا میز نه حکه و جرب ریش شده را نافع بود
و اگر بر نمش طلا کنند زود ببرد و اگر سر مردان بشویند در
حمام پیش بکشد **صابه** استخوان پوسیده چون بیخ
کنند و بیاشامند شعیر ببرشند و طلا کنند بر اثر آبله و غیران
زایل کند **عصفر** چون با سرکه بر قوبا طلا کنند ببرد و با
تخم وی بر بریش و نمش که بر روی بود طلا کردن نافع
بود **فوه** با سرکه بر قوبا طلا کردن نافع بود و بدن را بهار کی

که بود ببرد **قثاء الحمار** بیخ کرده چون خشک کنند
و بر جرب ریش شده و قوبا و اثرهای سیاهی که از دمل و
ریش روی بماند طلای آن نافع بود **قرطم**
انواع جرب را نافع بود **قرطاس** سوخته وی بعضه را
نافع بود **کبریت** جرب ریش شده و قوبا با صمغ البطم
نافع بود و چون با خابه بریشند و بر قوبا نهند نافع
بود **کرفس** اگر عصیره وی با روغن گل و سرکه در حمام
بر اعضا بمالند هفت روز پیاپی حکه و جرب را نافع
بود **کراث** چون با سماق بر ثالیل ضماد کنند نافع
بود **مازریون** تخم او با سرکه بر قوبا بمالند
نافع بود و اگر در آب نارنج حل نموده کنند و بر بعضه
طلا کنند و بر آن مداومت نمایند زایل شود و
خشک کرده و چون با سرکه و روغن گل حل کنند و
بر جرب ریش شده و حکه و غیر آن طلا کنند ساکن
گردانه **مرداسنگ** اثر سیاهی و خون مرده و اثر آبله
زایل کند و منع عرق کند **مقل** با سرکه بر بعضه طلا کردن
نافعست **نخاله** با سرکه کرده بر جرب منقح ضماد

کردن نافعست **المرکبات** این باب مر همی زراب
جرب **تخم** بیاس کتیرا مغز بادام تلخ بقشه خرزهره
تخم خیار مثل هم روغن بنفشه دو مثل او دیه
موم ربع روغن مر هم سازند **طلا** ابجر بیاس
عروق بورق بلح قسط جلوکند شش از هر کدام دری
میعه سائله شش درحمام طلا کنند باسه که شراب در روغن
گل سرخ وسه ساعت مهل کنند وبشویند بعد از ان روغن گل
بمالند **قلع** وخاکستر من کل واحد خشت دراهم کبریت
اصفر وزراوند طویل من کل واحد خشت دراهم بطلایین
درروغن خرما فی الشمس او الکام **اطری** مزاج دهد اگر
دستنا بکی من کل واحد درسمان عروق اربعه دراهم
سمسم دلور مر من کل واحد ثلثه دراهم بطلایین
درروغن خرما این سرطان این بیل منقوا شد **دفع**
سموم وهوش اترج دروی تریاقیست جهة
گزندگی مار وجراره وگزندگان موذی عصاره قشر
آن گزندگی افعی را نافع بود وانه اترج چون دو
مثقال مقشر با آب بیجم گرم بیاشامند نافع بود واگر

دانه اترج کوفته برموضع گزندگی عقرب طلا کنند سودمند
بود **عقرب** خون وی بریان کرده دفع سموم
بکند وپنیرمایه وی نیم مثقال باوزن هر مجموع زهرها
کشنده بود ویکقیراط ازان با شراب پخته
کنند پاشامند گزندگی مار وزنبور ومجموع گزندگان را
نافع بود **اسقیه** این قلعی گزندگی عقرب بحری
وملخ بحری را نافع بود چون بمالند **عنکبوت** تخم
وی گزندگی عقرب وزنبور را نافع بود **شهرغاز** دفع
مضرت سموم بکند چون پاشامند وباد زهر
او دیه کشنده بود **انار** **منیوثات** جدی وآهو وگاو
وحشی وگوسالهٔ گاو وبیشه گاو وگوهی چرکی که در
شب چشم وی جمع میشود در عمل بر تریاق فاروق
میکند وخون وی بریان کرده دفع سموم را نیک
میکند وشاخ وی چون بخورند گزندگان بگریزند
واگر پارهٔ پوست وی با خود نگاه دارند هیچ
مار کژدم او نگزد واگر قضیب او خشک کرده با خود
ببندند هیچ گزنده گزدها آن نگزد **عجل** گزندگی سگ

دیوانه وافعی نهادن نافع بود وبوسیدن وخوردن نافع
باد سموم بکند **بصل الزرجبت** سماد کزدم عقرب
ورتیلا خوردن وضماد کردن با انجیر نافع بود **بعرالماهز**
باشراب بر کزدم افعی ضماد کردن نافع بود و
خاکستر آن باسرکه کزدم سگ دیوانه را سود دهد
وکزدم زنبور را نیز نافع بود وهم آن جذب کند
بلاذقا آب وی کزدم جانور را سود دارد
بقطن همان خام چون پاشامند کزدم مار را نافع بود
تمر سموم را نافع بود وچون ورق وی بکوبند و
ده درم از آن پاشامند دفع زهرهای گرم و کزدم
جانوران بکند وشراب وی کزدم عقرب و هر
زهر گرم که باشد سود مند بود **توت حامض**
پوست درخت وی تریاق شوکران بود وآب
وی آشامیدن کزدم تیلا را نافع بود وآب ورق
وی آشامیدن نافع بود **تین رطب** لبن وی
کزدم عقرب ورتیلا را نافع بود وناریده وی با عسل
کزدم عقرب وسگ دیوانه را سود دهد وچنین

مالیدن

ورق با کرسنه وشراب کزدم کبن عرس اطلاکران
نافع بود خوردن انجیر موجب امن از سموم بود **ثوم**
کزدم کی مجموع جانوران وسگ دیوانه وافاعی
وعقرب وافعی باشراب خوردن وضماد کردن نافع
بود **چین رطب** دفع مضرت کسی که مار انگبه
خورده باشد بکند **بزر** اکرباانجیر وسداب بکوبند پیش
از اویه قاله یا زهر آن بود واکر بعد از ان بکوبند
همین سپیل وچون باعسل ونمک وپیاز بر کزدم
سگ دیوانه وکزدم کی آدمی شهند نافع بود **حب**
الغار کزدم کی جمیع جانوران را نافع بود وقویست کوید تریاق
همه زهرها بود **حجر الطیب** اکر آب را زیانه بساید و
بر کزدم کی مار طلا کنند در ساعت در بشانند
واز مرض خلاص دهد وجمیع کزدم کهای جانوران و
سمهای نباتی وحیوانی ومعدنی خوردن وطلا کردن
بغایت نافع بود وشربتی دوازده وجود هر کس
که هر روز نیمه انگبه بخورد ایمن باشد از همه آفتها و
زهرها مخصوصا مزاج را سود دهد بسبب انکه وی

نیز بخاصیت عمل میکند نه بطبیعه **بجرابیه** کزندک
مار را نافع بود و خوردن و باخود داشتن و بر موضع
زهر نهادن و تعلیق کردن و چون بسایند و باخود
دارند جالینوس گوید که نافع بود **حرف** بر کزندگی
جانوران ضماد کردن نافع بود و از بخور وی کزندگان
بگریزند **فرا** کزندگی جانور را نافع بود خاصه
عقرب **حفظ** بیخ کزندگی سگ دیوانه نافع بود
طلا کردن و آشامیدن **حلیتیث** بر کزندگی سگ
دیوانه نهادن یا بآشامیدن بغایت نافع
بود و چون بازیت بکدازند و بر کزندگی عقرب و
دریتلا نهند نافع بود **حمه** چون بسرکه بخویانند و
کزندگی جانوران داد و بیای کشنده را
بود **حنظل** بیخ وی کزندگی افعی و عقرب را نوا
یا طلا کردن نافع بود شربتی دو درم **خاذی** ورق
کزندگی زنبور و نحل را ضماد کردن نافع بود خام ورق
و بیخ وی جهت زهرها داد و یه کشنده و کزندگی
ریتلا ضماد کردن نیکو بود و چون بر کزندگی عقرب

ضماد کردن نافع بود خاصه بازیت **خشاوالبقر**
کزندگی زنبور و نحل را نافع بود و مجموع زهرها را
نافع بود چون بخزند و کرم بدن نهند و چون بیرد
شود بردارند و دیگر بار نهند چند نوبت **خردالیک**
والدجاجه تریاق فاروق بود و با عسل خوران
و سرکین خود بس تحق کرده اگر بر کزندگی سگ
دیوانه نهند سود دارد **خل** سرکه انگور بحس کزندگ
دیوانه را سود دارد و کزندگی جانوران بر موضع
زخم گرم کرده وقتی که بدن سرد شده باشد
هم و اگر بدن گرم بود سرکه سرد بدان موضع نهند
جهت دفع مضرت فطر کشنده و افیون و خانق
الثعلب گرم کرده پاشامند و شیر که در شکم بسته بود
با نمک پاشامند **خطمی** طبیخ وی بر کزندگی
زنبور و نحل مالیدن سود دارد و چون بازیت
و سرکه بر اعضا طلا کنند دفع مضرت کزندگان
کند و اگر ورق وی با نمک و زیت ضماد
کنند بر کزندگی جانوران نافع بود **خمر** زهرها را

نافع بود و ارفلن جهت گزندگی جانوران خوردن
و بار و غن طلا کردن نافع بود و رماخس کوید زهر
کشنده را نافع بود و گزندگی افعی شربتی نیم درم
و ارچنی زهر مار گزندگان را نافع بود خاصه عقرب
با انجیر ضماد کردن و دماغ وی گزندگی
جانوران را نافع بود و چون بشکافند و همچنان
گرم بر موضع گزندگی جانوران نهند و زمان
زمان بدل کنند نافع بود و منع سریان سم بکند
و فلی اگر با شراب و سداب بوشانیده باشند
گزندگی جانوران زهردار را نافع بود و
ورق و فتاح وی سم حیوانات بود و لب
ثمر وی چون تر بود با شراب پاشامند گزندگی
جانوران را نافع بود و بیخ اگر جا کرده کسی را دهند
که زهر خورده باشد بخورد و هم مهلک بود و
اگر بر موضع گزندگی عقرب مسح کنند و بر ساکن
کند و کیسوم چون بشکافند کشته و کوبند زنده بر گزندگی
عقرب و افعی و مار نهند نهایت نافع بود و زبان

اگر طبیخ وی با شراب پاشامند گزندگی جانوران را
نافع بود و بیخ وی چون بکوبند و با عسل بامیزند
و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند نهایت سود
دهد و با سعتر اگر چون پاسر که ضماد کنند بر گزندگی
جانوران سود دارد و همچنین گزندگی سگ دیوانه
را دفع زهر بکند و چون بر گزندگی افعی مالند
سود دهد و بنفشا گزندگی جانوران را سود دهد تا
بحدی که نزدیک بجه دار بود و اگر در خانه بخور کنند
مور بگریزد و بار نگیرد و زنجبل گزندگی جانوران
زهردار را نافع بود و زیبق معقول وی جهت قتل
شپش خصوصیتی دارد و در موضعی که دود وی
برود مار و عقرب و گزندگان بگریزند و اگر نگریزند
بمیرند و سداب خوردن ورق وی تنها یا انجیر خشک
و کرکان دفع سموم قتاله بکند و موافق ضرر جانوران
بود و اگر پاشامند یا ضماد کنند گزندگی عقرب
مار و ریتلا و سگ دیوانه را سود دهد و دافع زهر
بود و سرطان منهی خاکستر وی بر گزندگی سگ

دیوانه باسه که استعمال کنند در غایت کمال نافع بود و
اگر با خطیا ناخ جزو و خاکستر وی ده جزو و اگر با صل
کنند همین عمل کند و بر کزند کے عقرب و رتیلا خورده
و ضماد کردن نافع بود و چون سرطانات خام بکوبند
و سحق کرده با شیر خر پاشامند کزند کی جانوران و
رتیلا و عقرب را سود دهد یا با دروح بکوبند و
نزدیک عقرب برند عقرب بمیرد و اگر سرطان
باشت پزند و مسوع بمرق آن غرغره کنند صحت
یابد سرد و رق و چوب و جوز آن چون دود کنند
جانوران بگریزند حسد الحیه چون در آتش سحق کنند
مار ان از ان موضع بگریزند سم کزند کی مار را سود
دهد سم دفع سم افعی کند و رنا بکند که بدل زهد
و تریاق زهر ها بود که خورده باشند سمک مرق
وی نافع بود جهة زهر ناکه خورده باشند و کزند کے
نیز و چون بدان مداومت نمایند آن کزند کی مار
شاخ دار و سگ دیوانه را سود دهد و سرطانی
شور چون بسوزند و بر کزند کی سگ دیوانه د

عقرب نهند سود دهد و گوشت وی چون بخورند
همین عمل کند تخم سعد کسی را نافع بود که ذراریح خورده
باشد شحم خوردن وی سموم را نافع بود و
طین مختوم مقاومت با مجموع زهر ناکند و کزند کے
جانوران گشنده مانند افعی و سگ دیوانه باسرکه
دادن و باسه که طلا کردن نافع بود و کسی که ذراریح
خورده بود با ارنب بحری و طین مختوم پاشامند
در حال قی کند و خلاص یابد از ان سم و نقیع وی زمانها
و با دفع و با بکند کاریون و بار را نافع بود و دفع آن
بکند کل شامی و آن کل زمینیست که دایم از
طلوع آفتاب تا غروب از ان خالی نشود این کل
چون با شراب بخورند اثر کزندگان و اژدها
کشنده را بغایت نافع بود ظلف الغز چون خاکستر
آن با شراب سحق کنند و بر کزند کی مجموع جانوران
و سباع ریزند نافع بود ظلف الیتیل اگر در خانه دود
کنند مار بگریزد عسل شارب افیون و شارب فطر
و مسلوع هوام را لیسیدن عسل نافعست و طلا

کردن با نمک بر گزندگی سگ دیوانه نافع بود
عقرب اگر کوفته بر گزندگی او نهند نافع بود قی آب
وی چون با شراب پاشامند گزندگی افعی را و مار
شاخ دار را نافع بود و اگر آب وی بر عقرب
چکانند بمیرد و اگر قبل خورده را عقرب بگزد هیچ
الم نیابد و تخم وی دفع سموم گزندگی جانوران را
بمنزلهٔ تریاق بود فلفل گزندگی عقرب و جانوران را
سود دهد فوتنج سبلی گزندگی عقرب را نافع
بود و عصاره یا مطبوخ آن گزندگی سباع را نافع بود
نوتنج منزی خوردن و ضماد کردن گزندگی جانوران را
نافع بود و اگر با شراب پاشامند نافع بود فخار خورها
آن گزندگی سگ دیوانه را نافع بود قابری چون
ضماد کنند بر گزندگی مجموع جانوران نافع بود قنه
تریاق پکان زهردار بود و از مجموع گزندگان بگریزند
وقتهٔ مقاومت با مجموع زهرها تواند بکند نزدیک
بسکپنج خورند یکدرم از وی از سم عقرب و جراب
خلاص دهد با آب سیب ترش و نیم مثقال یا بیشتر

نافع بود جهت کسی که قرون سنبل خورده باشد با آب
انار و شیره تخم خرفه با برف لبلاب چون تخم
کرده بر موضع گزندگی جانوران زهردار پاشند
یا با آب دهان بسرشند یا سه گهن با عسل یا بعلک
البطم بغایت نافع بود و دفع گزندگی عقرب بکند یا
سرگه بران مالیدن کزبره عصاره وی با
شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه را نافع بود
وچون مقدار دو درم با شراب پاشامند از گزندگی
افعی خلاص یابند لبلاب کسی را نافع بود که او به قاله
خورده باشد خاصه ذرایح وارنب بری و
خالق الذنب و دهنج و شوکران و وی تریاق
زهرها بود حتی افعی کنکف یکشربت از وی اشتباه
که آن یکدرم تا یکمثقال بود از گزندگی مار و عقرب
وافعی و مجموع گزندگیها یکسال امین باشد و اگر مار
یا افعی یا عقرب گزیده باشد و یکشربت از وی
پاشامند البته خلاص یابند از سم و مضرت آن
و دفع مضرت سموم بکند مثل الماس و زهرهٔ افعی

وغیر آن **مشک** شیخ از تنیس گوید تریاق پیش ملاحل
وقردون سنبل بود **ملح** بازرکتان برکزیدن عقرب
ضماد کردن نافع بود **بالونه کوهی** روز وفاکزیدن افعی را
سود دهد و بازفت و قطران یا عسل برکزیدن مارشاخ
دار نافع بود و با سرکه و عسل دفع مضرت هزار
پای و کزیدن زنبور کند **نارنج** پوست او چون تر
بود در روغن اندازند و سه هفته در آب اندازند
در منفقت مانند نارون بود و شرب دو مثقال
از بن درخت کزندگی عقرب را نافع بود **خطاف** چون
با ورق فنجل بزنند و برکزیدن عقرب ضماد کنند درد
ساکن کرداند و اگر با آب ضماد کنند همین سپیل **ندا** خیز
با نمک برکزندگی سگ دیوانه ضماد کنند و همچنین
برکزیدن عقرب نافع بود **هندبا** دفع سمها کند چون
پاشامند خاصه عقرب و زنبور و مار برکزندگی مجموع
جانوران زنبور و مار و سام ابرص با سویق ضماد
کردن نافع بود و چون آب وی با زیت پاشامند
پادزهر بود و یه قاله بود و ضماد هندبا بر رحم کزندگان

همه نافع بود زنبور و مار و سام ابرص اگر با سویق
ضماد کنند **امامرکبات** بر شقا خورنده خمر را از مضرت
آن نگاه دارد و **ملخ** ابر جانوران و سموم را نافع بود
تریاق فاروق سود مند بود کزندگی جانوران را
و مجموع سموم و او و یه قاله بشرب و ضماد هر دو و مقدار
شربت مبدرقات او پیش ازین مذکور شد
شوه و بیلوس زهرهای مختلف و کزندگی جانور از نافع
بود و سگ دیوانه نیز **تریاق غزو و ثانیه و اربعه و**
تریاق ابن مقوه هر یک ازین تریاقات در سموم
و مسوع و او و یه زیانبار نافعست شربا و ضماداً
رب الاترج سموم را نافع بود **روغن آبه** جمیع سموم
باره را نافع بود و کزندگی عقرب و خوردن
افیون و بذر البنج او و یه قاله و دفع آزار سوهند
بود او و یه قاله و **دافع خاص هر یک** زیبق
دخان وی رنجها پدید کند مانند فالج و رعشه و زوال
شدن عقل و کری و تاریکی چشم و صفرة لون و جبز
اندامها و خشکی دماغ و زبنق مصعد کشنده بود

واکر در گوش کسی ریزند اخلاط عقل پیدا کند و بصرع
و سکته کشد پس باید که میلی از رصاص در گوش
کنند تا زیبق بوی چسپیده بیرون آید و علاج کسی
که این خورده باشد مثل علاج کسیست که مردار سنگ
خورده باشد **اعراب بحری** خوردن وی ضیق نفس
و سرخی چشم و برفه خشک و عسر البول و نفث
الدم و درد معده و کرده و لون بول بنفشی بود و
شش را ریش کند و از سموم قتاله است علاج آن
بلعابها و روغن بادام شیر بز و شیر زنان و خیاری
و خطمی چوشانیده کنند **بیقلا** خوردن وی کشنده بود و مداوا
او بقی و مطبوخ تخم کرفس و کیسون و رازیانه و انیسون
و عسل کنند **عقل** شراب آن امعاء را ریش کند و
جگر تباه کند مصلح آن شیر تازه است که از بی آن بیاشامند
بشنان زود مرازان سم قاتل است و مضر بود بشیاده
و مصلح وی کل ارمنی و عسل است **افیون** زود مرازان
کشنده بود و گویند دو مثقال از وی البته بکشد
و اکر کمتر بود سبات و حکه بدید آورد و از دهن او بوی

افیون آید و ناخنش سیاه شود و عقل زایل کند و
مصلح وی فلفل و دارچینی و جندبیدستر و فربیون
و بعد ازان قی و حقنه و شراب کهنه بسیار
و بعد ازان حمام و بعد از حمام آب کوشت چرب
ایل و نبال کاو کوهی سم قاتلست **بردقنونا** اکر کوفته
استعمال کنند کشنده بود و مداوا آن سفید باج
و فلفل و حلتیت است و دوا المسک و خشخاش هم
نافعست و علامت شرب بذر قطونا آنست
که نفس تنک شود و رکها از جستن فرومانند و
سست شود **بزالبیض** خوردن آن مسبت و مخدر
بود عقل تباه کند و حماق و جنون و ورم زبان و
ضیق نفس و تاریکی چشم و کرانی کوش آرد و مداوا
وی بقی کند بآب کرم و روغن و عسل و بعد ازان
شیر تازه و مرق سفید باج بمرغ و کوشت
بره فربه **بلاذر** از جمله سموم است و سوزنده خون و اخلاط
بود و جنون و سرسام و تقطیع در حلق و اندرون
و سوزش دهن و لذع در معده و رودها و تباه

حاده از دماغ شود و دوه مشغال از ان این
افتاد باکند و کاه باشد که بکشد و علاج آن بزغ
کاو و آب جو در و غن بادام و لعاب بدانه کتان
و در آب برف نشانند شخصی بلا در خورده بود و
تمام بوستها باکرده بند نوبت بعد از ان مرده
بود **زنبور زرد و سیاه** زهر باشد مانند خربق سیاه و
خار بقول سیاه و تند پر کسی که آن خورده بود مانند
معالجه کسی کند که خربق سیاه خورده بود **بند پسته**
انچه سیاه رنگ باشد کشنده بود بعد یک روز و
اغبر آن هم کشنده بود در دو روز و مداوای آن
بقی کند بشبت و فوتنج و سپستان و عسل بعد از ان
حماض ابرج در بوب میوه‌ای ترشی بهند **بوزکهن**
خوردن آن به بود غثیان و کرب آورد نزدیک
بحال کسی که عضل خورده باشد مداوای آن بریب
خواکه مانند ربخوص و ربب و ربیب
کنند **بوزماشا** مضرت دارد بدل و یکدرم از وی کشنده
بود در روز منغشی و مقی و مسوم و منیت و مخدر

بود دوای آن بقی کند یا آبی که نطرون در وی جوشیده
بود بار و غن بعد از ان شیر تازه به هند با سرکه
که صعتر و انجدان و فوتنج کوهی در وی جوشیده
باشد **حربا** کوشت و پضه وی سم قاتلست
در روز بلکه در حال بکشد و مهلت نبود و دوا پذیر نبود
و علاج کسی که کوشت آن خورده باشد مانند علاج
کسی کند که فدارج خورده باشد و علاج کسی که
پضه وی خورده باشد اول سرکبین از و شراب
به هند و قی فرمایند دادن او را بروغن بمالند
و سر وی نمک بگیند کنند و انجیر خشک و سکه
و حنظل نارس وی به هند تا بخورد **حنظل** اکر بر درخت
وی یک حنظل پشنبز بود و آن ببر رکی دو حنظل بود
کشنده بود **خانق النمر** نوعی از مار زبونست که چون
پلنک و یوز و کرک و سگ بگزند خناقشان بگیرد و
بآن سبب آزا خانق النمر کویند که پلنک را
زود تر میکشد **خانق الذئب** خربق سیاهست اکر
بر کوشت افشانند و کرک بخورد بمیرد **خربق ابیض** اکر

سخی کرده پاشامست حط بوتشیه وکراز پیدا کند
وقی آورد بقوت وخاق وافراط در ان کردن
کشنده بود مداوای آن بمرق مرغ کند وبویهای
خوشبو وی سم کلاب وخاکشیر بود وغرق سود
مضر بود وکمرده واسهال بسیار آورد وخاق دودرم
ازوی تشنج پیدا کند ومسهل وی اوقو وکشیرا
وقطراسیالیون وصعقه بود وغاشیا کرسنا وسحق
کرده درطعام یاشراب کسی راوهند بمیرد وغله
انگشت بزرک ازان جمله سمومست وقائلت
افراط در ان نسیان ورعشه وربع وضعف بصر
وبخر وصرع وسکته ومرک فجاءة آورد ومداوا
او بفصد باقی بود وفلی ورق وکل هر زهره سم آدمی
وجمیع حیوانات بود مداوای کسی که فلی خورده
باشد بماء اق چرب ولعاب بزرقطونا ورغن
کل وکشیرا کند وحلوی ورب غب وسومات
نافعست دم اخوین کاو نرچون تربود ازسمومات
ازخوردن آن عسر نفس ووجع حلق وسرخی زبان

حلاوی

وغشیان سخت وکرب واضطراب پیدا شود
ودندان برهم سائیدن وخاق وکراز آورد مداوا
وی بحقنه واسهال کنند وقی در ان خطراست
که قی خاق آورد وبعد از حقنه ومسهل دوا نا
دهند که نافع بود جهت فسرا کی خون مانند پنج
انگدان وبوره وحلتیت وخاکستر چوب انجیر وبیدها
در سرکه دهند وخاکستر سر وتخم کرنب وعصاره
فوتنج وعلامات خلاص آن بود که از بروی مانند
زعفران چیزی برآید ودبغ ازجمله سمومست اگر کسی
زهر خورده بود سم مهلک بود ویک یک ازسمومات
ومداوای کسی که آن خورده بود مثل مداوای کسی
کند که زرنیخ خورده بود وذاریقا گویند که هر کس که
یکی بخورد بباشد وعلامات او آن بود که قضیب
وزمار وآن نواحی ورم کند ومثانه متقرح شود
بعد از ان بول بند وبعد از ان خون وگوشت
بعوض بیرون آید وسورش سخت واسهال و
سحج وغشیان واخلاط عقل وسورش حلق واقاقیا

در وقت برخاستن دفع و تاریکی چشم و
طعم دهن مثل طعم قطران یافتن و نمک
مثانه بریزد و مداوای آن بقی و حقنه کنند و
شیر تازه و لعاب در روغن بادام شیرین و جلاب
و مرقها چرب و پیچ برشت رصاص بر او فآن
چون پاشامند همان علة حادث شود که
از خوردن مداسنج از بستن بول و غات و نقل
معده و امعاء و نفخ درین اعضا و ضیق نفس ماحکا
که بخناق کشد و لوچ وی رصاصی بود و مداوای
وی بقی کنند بطبخ تخم کرفس و شبت و انجره و بوره
و ماء العسل و غذا اسفیدباج و نشاسته خلاصه وی
آن بود که از اربول و اطلاق طبع حاصل شود و
زابات خوردن آن مجفف شش بود تا بمدی
که بکشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود
تا حدی که سل کشد و مداوای آن بشیر تازه
و سکه و قند و مانند آن کنند زنجار غباری مضر بود
بحلق و مداوای آن بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله

سموم بود چون پاشامند و از خوردن وی منغص
سخت و لدغ قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش
پیدا شود و قی آورد و معالجه وی باب کرم و روغن
بادام و جلاب و لعابات و مرقها چرب کنند زنجفر
از سموم قتاله است چون بخورند همان عارض
شود که از زیبق مصعد و مداواة وی بچیزهای چرب
و شحوم و انچه در مداوای زیبق کنند و گفته شد باید کرد
زنبق مصعد کشنده بود از خوردن وی همان عارض
شود که از خوردن سم الفار و مداوای آن بقی کنند
باب کرم و روغن بعد از ان آب کرم و جلاب
و روغن گنجد بار و غن بادام و طبخ بادام
بیخ و مرقها چرب مانند آب گوشت از مرغ
بروغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند قلقند
سه مثقال از وی کشنده بود بتقریب سقونیا مگذرم
از وی اول امساک کند بعد از ان کرب و غشیان
و عرق سرد و اسهال با فراط و باشد که بکشد
و دو درم از وی کشنده بود و مداواد آن بدوغ

وسویق تفاح و رب به و رب سماق و ریباس
سمک ماهی سرد شده در موضع نمناک از خوردن
آن همان عارض شود که از خوردن قطر سورنجان
سرخ و سیاه اگر با ادویه مسهله پیمایند او و یه
مسهله را در معده ببندد و آفتی عظیم پیدا کند و در
ایشان سمیت ست شبرم دو درم از وی کشنده لبن
بود و معالجه وی مسکه و روغن گاو کنند شقاقل
بحری شریف گوید اگر زنی پاره وی بول کند جانی
دران موضع خار نماند بحری فرو برند انگ که بول
کرده باشد او را سوزشی تمام پیدا شود باد روی سخت
مادام که آن خار در آنموضع فرو رفته باشد مشک
سم قاتل بود معالجه کسی که آن خورده باشد همچنان
کنند که معالجه کسی که زیبق مصعد خورده باشد
و مشکل خلاص یابند زیرا که بغایت مهلک شونیز
بسیار خوردن آن کشنده بود و نوعی ازوی ست
که خناق آورد و غیثان و اولی آن بود که شیر
پاشامند و مداوای آن چون مداوای کسی کنند که

کندش خورده باشد شوکران خوردن آن
کشنده بود علامت وی آن بود که عقل ازوی زایل
شود و چشم تاریک کند تا حدی که هیچ نه بیند و فواق
آورد و اعضاء وی سرد شود و در آخر تشنج اعضا
آورد و خناق از تنگی که از قبضه شش و حنجره پیدا کرد
بسبب ریاح و مضرت وی پشه تبدل رسد تا بحدی
که بکشد و مداوای وی بقی بعد از ان شیر اب
صرف کنند و فلفل بسن شیر خر یا افسنتین با فوفل
و جند بیدسته و سداب بشراب و قرطاما و
میعه و تخم انجره با شراب و ورق خاز و اسفندان
و سلتیث با روغن فرپیون صابون اگر آب وی
بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن بوره بود و
مداواة وی بقی با آب گرم و روغن کنجد کنند
بعد از ان آب گوشت ازمغ با روغن بادام
صمغ الزیتون از ادویه قابضه ست خفقان
بری کشنده بود و خوردن وی بدن را مستورم
کند و لون را تیره گرداند و قذف منی ابطال کند

وبهترین ضفدعها بدانست که در پشه بود یا سرخی
که در دریا بود و مداوات وی بسقمونیا و آب کرم کنند و
بآب و عسل و نمک تا معده پاک کرد و بعد از آن
در حمام رود و پس سکنجبین خورد و اسفندناج با دارچینی
و شراب یا بیشک و آنچه جهت استسقا نافع بود
و چون خلاص یابد و نه انهای وی بپفتد جمیعا و
اگر ضفدع زرد خورده باشد قطع شهوت
طعام کند و لون تباه کند و غثیان و قی و درد
دل و درم شکم و ساقین پدید کند و علاج وی نزدیک
بود بعلاج آنچه پیش ازین گفته شد **حلبوث** یعنی
عروسک همان فعل قرایح کند **عسل خرنق**
نوعی از وی بود که چون ببوینده عطسه آورد و آن
نشاید که خورند و گویند که بوییدن آن خشی آورد
و عرق سرد و عقل زایل کند و چون بخورند البته
عقل زایل کند و مداوات بقی کنند بعد از انکه ماهی
نمک سوده و سداب چند نوبت خورده باشند
تا معده پاک کرد و بعد از ان تفاح مزه و کشمش

بخورد و نوعی دیگر عسل بود که حکم وی حکم شوکران
بود همان علامتها حادث شود و علاج آن چون
علاج شوکران کنند **عشر** نوعی از وی مست که
اگر در سایه وی بنشیند کشنده بود و بدن وی بخین
عبد الشعیثاء ضرر و جنون آورد و نوعی هست
که چهار درم از ان کشنده بود و مداوات بقی کنند
بعد از ان شیر تازه با انیسون یا ماء العسل و
سفینه مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود **عصاره**
قثاء الحمار غثیانی عظیم آورد تا بحدی که بخناق
کشد و غشی و افتادن آورد و مداوات او بقی
کنند انچه در مداوات کندش دهند **خاریقون** خناق
آورد و کشنده بود مداومت آن بقی بآب کرم کند
و شیر تازه و مجموع آنها که در کندش گفته شد
فربیون سه درم از وی کشنده بود در سه روز زیر
در معده و امعا پدید کند و کرنی سخت و بهق عظیم
و لدغ در شکم و فواق پدید کند و باشد که اطلاق
با قراط آورد و علاقة آن مداوات کسی بود که

قرون سنبل خورده باشد مثل دو غالب و انار مز
وکافور و انچه بدان ماند **خلط** نوعی که در شیب خم شراب
روید انچه سرخ بود زهرست و انچه سفید بود بادزهر
و اگرچه انچه سرخ بود پوست وی خشک کرده و مقدار
سر انگشتی بخورند بهوش کرداند و پوست وی خدر
و سکته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد بضعف
و عسر البول احداث کند و نوعی کشنده غشی و
ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد که در روز
بکشد و معالجهٔ آن بمقطعات کنند مانند سکنجبین و
تخم **قرون السنبل** کشنده بود نزدیک به پیش و چون
بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه کرده و دهن
نخلط کرده و مداواة وی بقی کنند و بعد از ان دو
مثقال کافور با کلاب و آب انار و شیرهٔ تخم
خرفه که بیفسرده باشند با جلاب با دوغ گاو
یا قرص کافور بدهند و شیر تازه پاشامه و سویق
سیب ترش و سویق شعیر با آب برف و جلاب و
خیارکده و جواب بدهند جگر و دل وی سرد کرداند

بضماد ات سرد مانند ضندل و کافور و کلاب **تمر** از
ازجمله سموم بود چون پاشامند در دهان و زبان و باشد
که در مری و معده و امعاء وجوع بدن التهاب پیدا
کند و مداومت وی مداواة کسی باشد که زراوند
خورده بود **قلب السنبل** نوعی باشد که اگر دو درم
زیاده بخورند کشنده بود و دفع مضرت وی بقی
کنند بروغن کاو و آب گرم تا بهیه در معده نماند و
شراب حماض بغایت نافع بود **کبریت** بغایت محرق
حرارت قلب بود و ازجملهٔ سموم قاتله است و
مداواة آن مانند مداواة بلاذر کنند **کرمدانه** دو درم
ازوی کشنده بود و از خوردن آن حکه و ورم
عارض شود و بکشد و مداواة کسی که آن خورده
باشد مانند مداواة قرفیون کنند **کزبره** چهل درم از
آب وی کشنده بود بتر بده و اکثر مضرت وی بدل
رسد و سدر و غشیان آورد و حال وی مثل حال
مستان بود چون مقدار نیم رطل از وی تر بخورند
و اخلاط عقل و غلط آواز و سباط آورد و مانند

مستان نکلا مراوفاحش بود و از جمیع بدن وی بوی
کشیز آید و مداواة بقی کنند بطبیخ شبت و روغن
زیت و بوره ارمنی و مقدار آن زرده تخم مرغ
نیمبرشت نمک خورده و شراب صرف محکم اندک باقلا
کنش از ادویه قتاله بود و قی بسیار آورد و غشیان و
باشد که بخناق انجامد و مداواة کسی که آن خورده
باشد بقی و حقنه قویه که دران تخم حنظل بود باید کرد
و اگر تشنج پیدا کند معالجه از تشنج کند که از موست بود
بن ومض اگر مستحیل شود بعفونت یا حموضت
دوار و غشی آورد و مغص در فم معده تولد کند و
باشد که بهضم نشده کشد بایه که قی کند و معده
بما العسل پاک کند و بعد از ان شراب با مثلث
بافلاقل یا شاهدور و غن بادین بر معده تکمید کند
بن السوداء آن صمغیت که از طرف مغرب
می آورند بوئیدن وی غطسه و رعاف آورد و بهم
هلاک بود بن السوسن شیر مازریون و انچه
شبرم و غرظنشاه مانند آن حاره و محرق و مفسد

خون بود و اگر بر اعضا جلد بسوزاند و مداواة آن
در آبی نهایت سرد نشستن بود و چیزهای سرد خوردن
املاس سم قاتل بود و مداواة آن مثل باب
کرم و روغن کردن بعد از ان شیر تازه آشامیدن
مازریون نوع سیاه وی کشنده بود و درهم بکرب
قی و اسهال و معالجه وی بشیر تازه کنند یا بلبن
و بزرگترین معالجه آن مثروه بطوس بود یا تریاق
یا طین مختوم و چون با آب زیت و آب پیاز
و بورش و سک و خوک و نهند بکشد مران و آن دخیسه
ارشام که از ان نیره میسازند نشاده چوبی
کشده بود مران خوردن آن کشده بود بول مبند
و نفخ در شکم پیدا کند و قبض زبان بگیرد و باشد که قولنج
آورد املاوس که اطلاق بول و غائط کند و خلط
آورد و مداواة بقی کنند بعد از ان شراب و نخل
مربی و اسفیدناج و چون طلا کنند و شیب بقدر رو
فضلهای دل کند اولی آن بود که بار و غن گل
بمالند مرار و کلب الماء چون آدمی مقدار عدسی بخورد

بعد ازینکه تفته بکشد و مداواة وی بروغن
کاو و خطیا نامی و دارچینی و منیریا یه خرکوش و
بروغنها خوشبوی تمریخ کنند و تهیه‌های لطیف
مرارة الذئب والافعی والارنب البحری هریک
کرم و کشنده بود و کسی که خورده بود تلخی آنرا در دهن
چشم عارض شود و باشد که زود بکشد و اگر بماند بیشتر
ازچهار ساعت نشان خلاصیت و از زهرهٔ افعی
خلاص عجیست و مداواة وی شیر تازه و معجون طین
مختوم و تریاق فاروق و رب به و سیب و شیره
تخم تورک و جوآب کنند و اگر غشی متواتر بود ماء اللحم
فراینج دهند و شراب بانه کی مشک و دوا
المسک نیز مناسب بعد قوة خوردن و رکشنده بعد علامات
وی از بعد که دهن جوشش و در معده و سوزش آن
و عسر البول و غصص و اسهال خون لیب قرحه‌ها
پیدا کنند و نوب بابول بیرون آید و سر اعضا و نفس
احداث کنند و خفقان دائم و مداواة وی سبق کنند
بآب کرم و روغن شیر تازه و روغن گاو و جلاب و

آشامیدن چرب از مرغ بروغن بادام و لعابات دهند
چون از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
افیون و او مسبت و منوم بود اگر در شراب کنند
مستی زیاده آورد مداواة وی بقی کنند با کم
و عسل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفیده
و شیر تازه آشامیدن والله اعلم ادویه مسهله تقیه
چون بریان کرده باشش مثل آن تنگ فلط کنند
و وده مثقال از ان بناشتا پاشامند مسهل اخلاط
غلیظ بعد سه ساعت دون طبع نرم دارد اشق
مسهل بلغم غلیظ بعد و چند با او دیه فلط کنند ماء
اصفر را بر انند شربتی از نیم مثقال تا یکمثقال تقیه
مسهل بلغم و سودا بعد سه ساعت از خرم او دو درم
و اگر در مطبوخ اندازند چهار درم افتیمون مسهل
بلغم و سودا بود شربتی سه درم با کنجبین
بخورند آلو سودا و بلغم براند شربتی از و نیم درست
تاده درم شاهترج مسهل بلغم لزج و صفرا بود
شربتی نیم درم تا یکدرم هلیلج اصفر مسهل صفرا

دانک بلغم بود **اهلیلج سود** مسهل سودا بود **اهلیلج کابلی** مسهل صفرا و بلغم غلیظ و سودا بود و شربت هر یک از اهلیلجات از پنجدرم تا ده درم ابر سا هفت درم از و ربا ما، الصل بلغم غلیظ و مره صفرا براند **پرسیاوشان** سه درم از و مسهل بلغم و سودا بود و نیز ما قابضات سکم بندد **بنفشج** مره صفرا آخ حبیس آبریوت چون بزناف طلا کنند یا شیافی از و پشم بردارند طبع نرم کند **بیخ کابلی** دو درم از وی مسهل بلغم لزج بود **تربد الکتان** اگر خام پاشامند سه درم مسهل بود و اگر بریان کنند شکم بندد **تربد الابخره** چون پاشامند ما، اصفر بلغم را نافع بود **بسفایج** مسهل سودا و بلغم لزج بود سه درم تا پنج درم و با مرق خروس خورند **جبل** طبع نرم دارد **بنفشج** مسهل صفرا بود سه تا دو درم تا چهار درم بود **بونیدان** یکدرم از ان مسهل ما، اصفر بود و بلغم نیز **ترمس** حب بلغم کند و پوست از ان جدا کنند و از یکی میز آنقدر ارشیر را تر زنند که آنرا بپوشاند پس بگوشانند تا منعقد شود از وضاد

کنند

کنند مسهل مره صفرا و مره سودا و غلط خام لزج بود پس اگر خواهند که مسهل صفرا بود در خرد کنند و بر ادویه ضماد کنند اسهال صفرا کند و اگر اسهال سودا خواهند بر دل ضماد کنند و اگر غلط خام خواهند بر پائین و رکینه ضماد کنند و این ضماد از اسرار طب مکنونست و این معالجه جهت طفلان و پیران که تحمل دارو و مسهله نداشته باشند مناسبست و تر سر شکم بندد و **تربد** مسهل بلغم بود اسهال کامل و اسهال اندک از غلط سوخته از هر دو و رک و ماسر جوبه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج بود و پدر مؤلف که جامع اختیارات گوید اصح آنست که بتنهائی مسهل بلغم رقیق و اگر تقویت کنند بزنجبیل مسهل بلغم غلیظ بود شربتی از یکدرم تا دو درم **ترنجبین** مسهل صفرا بود بر فق شربتی از ده درم تا سی درم **ترنجبین** مسهل صفرا بود و گویند مسهل اخلاط محترقه بود **تومار الخیاس** اگر نیم مثقال سحق کرده با یکمثقال فلک البطم جب سازند و فرو برند مسهل

بانغم بود بقوت و کوبند یکمثقال باما الاصل همین عمل
کند اما بعد ازان قدری سرکه بیاید آشامید تا دانند
نمانند **شوم** طبخ نرم دارد و چون مطبوخ نرم دارد
جاشیل مسهل خلطهای غلیظ و بلغم و سودا بود **جرجیر**
مسهل سودا بود بقوت زیاده از مجر لابورد **قسط**
المقناطیس مسهل کمیوس بود تا یکدرم **عرعر**
مسهل مرار سودا و بلغم لزج بود و نقیع و سودا را
یکسان بود **خیار** آب وی هم مثقال تا چهل و پنج مثقال
باده درم سکر سلیمان پاشا مسهل مرار اصفر بود
خیار شنبر چون با تمرهندی خورند مسهل بلغم و مره صفرا
بود و چون با تربد پاشا مسهل بلغم و رطوبات بود
و اسهال وی بی زحمت بود و اذیت بوی نرسد
و مره محترقه و بلغم براند و شکر نرم دارد و شربتی از شیره او
از چند زمت تا بازده درم **خطل** شحم آن مسهل مرار
اسود و مرار اصفر بود شربتی از شحم او اگر مفرد
خورند دو دانگ است و اگر ترکیب با مسهلات دیگر
کنند یکدانگ و نیم بس است **غرغره** دو دانه چون مقشر

غلیظ

سازند و سحق کنند و پاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبة
مائی بود **بنفسج** چون دو درم ازان با قند با آب گرم
پاشامند مسهل اخلاط سخت بود و بلغم و مره سودا
بیرون آورد **زوفا یابس** مسهل بلغم بود و چون
طبیخ وی با بکنبین پاشامند مسهل کمیوس غلیظ
بود و اگر با قرد ماما یا ابر ساغلط کنند مسهل قوی بود
بیستان افکم براند و مسهل سودا بود و در اویه مسهله
فعل وی نیکو بود **حشیشة** مسهل صفرا بود و شربتی
از مفرد آن از طبوجی تا یکدانگ **سلیخ** مسهل آب
زرد و بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و شربتی از یکدرم
تا یکمثقال بود **حلتیت** اگر آب وی با ادویه مسهله پاشامند
بلغم بیرون آورد و چون دو درم آب وی با نیم درم
غاریقون حل کرده پاشامند خلطهای غلیظ بیرون
آورد **سنا** مسهل مره صفرا و سودا و بلغم بود شربتی
در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم بود و از جوشانده
سه درم **سورنجان** مسهل بلغم و خلط خام بود شربتی
از و اگر تنها خورند یکمثقال بود و اگر با غیر ترکیب کنند

نصف مثقال شیر خشت فعل او از فعل
ترنجبین اقوی بود صبر مسهل صفرا بود و رطوبت
و بلغم از سر و مفاصل جذب کند و شربتی از مغز
وی از نیم درم تا دو درم بود و با دیگر ادویه از دو
دانگ تا نیم درم غاریقون مقطع و مسهل اخلاط
غلیظ و سودا و بلغم بود و شربتی از دو یک دانگ و نیم تا
نیم درم بود قثاء الحمار عصاره ثمر آن مسهل اخلاط
غلیظ و بلغم خام بود شربتی از نیم عصاره یک دانگ
تا یک دانگ و نیم است قرطم شکم نرم کند و اگر تخم
درم از وی کوفته در شیر بمالند و بپاشامند مسهل
خلطهای سوخته بود و شیخ رئیس گوید مسهل بلغم سوخته
بود و ابن ماسه گوید مسهل کیموسات غلیظ بود
و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بعد از آنکه
نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند
و صافی کنند و دو درم شکر سرخ با وی خلط کنند و
بپاشامند قطر یون رقیق مسهل خلط خام و آب
زرد بود و صفرا که با بلغم آمیخته بود ابرانه یبوس

مسهل صفرا بود لاوبر مسهل سودا بود و هر خلط
غلیظ که با خون آمیخته بود لبلاب آب وی مسهل
صفرا سوخته بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی
سی درم بود با نبات بی آنکه بجوشانند و خانقی گوید
شربت از وی چل و پنج مثقال بود با پنج درم
نبات پخته که اگر بجوشانند قوت وی ضعیف
شود و لبن لبلاب بزدک مسهل خون بود با بونه
و آن حب الملوک اگر هفت دانه از ان جب
سازند و فرو برند مسهل بلغم و صفرا کیموس بانی
بود و لیکن آب سرد از پی آن بپاشامند و اگر نجایند
تنها مسهل قوی بود نیاوده از پانزده دانه نباید خورد
و اگر درست فرو برند مسهل با عتدال بود
ماذریون مسهل ماء اصفر بود خاصه چون تر بود
در موسم کل آن و بسهل سودا بود و با ادویه که
مناسب بود و شربت آن از دو دانگ پیش
نباید خورد و خیره بر نشاید خورد و حد او بر چون کوفته
نه در غایت کثیر اضافه کنند و بر روغن بادام شیرین

چرب کنند و با او دیه مصلحه مثل تربه و افتیمون و
هلیله زرد و ورق کل سرخ و رب السوس و مکون
کرمانی و نمک هندی یا میزند و دوائی موافق
بود و جهت علل مره سوداکه با سهال بیرون برود و اگر
خواهند که آب زرد و بانه مدبروی آبرسا و توتیال
النحاس و اسارون و مر صافی و سکنج و نمک شیشه
و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و عصاب خافث
و عصاره افسنتین و سنبل و مصطکی یا میزند و
با آب عنب الثعلب و رازیانه تر که گرفته باشند و
جوشانیده و صاف کرده پاشامند و اگر طبیعت
محکم بود مغز خیار جنبر با آب بقول که گفته شد
زیاده کنند مسهل آب زرد بود مری اخلاط غلیظ را
بزداید و نشف بلغم کند و پاک کرداند و شکم را اندک
مشوش مسهل صفرا بود یا سوداسند بود غلظ اخلاط را
و یکدازاند و مسهل بلغم قفن خام و سودا بود سرشت
نیمدرم منوع مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و الله اعلم
ادویه تنقیات اوظر جهت تنقیه بلغمی در آخر باب پنجم

نافع بود هشته خارتب ربع که از غفوت بلغم شوخته
بود بیرد افسنتین تبهای کهن را نافع بود نیسوت تبهای
کهن را نافع بود انقحة الارنب اگر مقدار با قلائی
باشراب قوی بپاشامند تب ربع را نافع بود اصل السوس
کابلی تبهای کهن را نافع بود بابونه اگر شیره آن بکیرند
و بانبات به هند همه تبها را نافع بود خاصه که از غفوت
سودا و بلغم بود بیرد بزرالکرنب نخ درم از ان تبهای
حاده را نافع بود بزرالخاص ده درم از ان تبهای
حاده را نافع بود بزرالکشوث تبهای مرکب از بلغم
و مره صفرا را نافع بود بزرالخیار تبهای صفرا ویرا
نافع بود بزرالبطیخ تبهای صفرا ویرا نافع بود
که سوخته باشد و خاکستر ده بود بطیخ زقی تبهای
حرقه را نافع بود بقدالحنا تبهای حاده را نافع بود
ترنجبین جمله تبهای گرم نافع بود تمرهندی تب را
نافع بود جدوار تب ربع را بهر روز دو دانگ
با جلاب گرم بدهند بعد از شش هفت روز نافع بود
حلیله تب ربع را نافع بود بغایت حب القرع

غب و مطبقه

سه درم تنهای صفرا وی را نافع بود **خردل** دو مثقال از
وی تنها، کهن را نافع بود **خیار** تنها، محرقه را نافع
بود **دارچینی** یکدرم همه تنها را نافع بود **دانه** تنها،
داره و ربع وتب صفرا وی را نافع بود **رازیانه**
بوی او تنها، مزمنه را نافع بود و از آدم علیه السلام
مرویست که هر کس از اول حمل تا اول سرطان
این سه ماه هر صبح یکدرم رازیانه با یکدرم قند سفوف
سازد قطعا مریض نشود و حواس وی ضعیف نشود
اگرچه بسن مطیعی رسد **روغن حامض** تنها را نافع بود
زرداوه هیون اگر بار و غن بر بدن طلا کنند تنها را
نافع بود **سپستان** تنها، گرم را که از باده خون
یا صفرا یا بلغم باشد نافع بود **سنگ** در سنگناج پخته
تنها، صفرا وی را نافع بود **شاهلوج** آب طبیخ
یا نقیع وی تب صفرا وی را نافع بود **شاهدانه** تنها،
کهن را نافع بود **شونیز** چون سحق کرده با سکنجبین
پاشامنه ربع را نافع بود **صمغ الکوز** تب دق را
نافع بود **طباشیر** تنها، حاده را نافع بود **طین ارمنی**

جهة دبائی عظیم نافع بود **عصاره فاقت** چون با آب انار
و سکنجبین پاشامنه تنهای کهن را نافع بود **عصاء**
الثعلب تنها، کهنه را نافع بود **عظام** اگر استخوان
مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب دهند جانچه
ندانند نافع بود و محرب است **غاریقون** چون پیش از
نوبه تب با شراب پاشامد تب کهنه را نافع بود
فوتنج نهری طبیخ آن نافض را نافع بود و تمریخ
بروغن وی همچنین **فلفل** چون با جوآب یا ماش سقشه
در روغن بادام شیرین پزند و بخورند تب کرم را
نافع بود و چون در خمیر کنند و در میان آتش نهند
تا بریان شود و بپرورن آورند و آب آن بگیرند
و با قند پاشامند تنها، سوزان کرم را ساکن
سازد **قسط** چون با زیت بر بدن مالند نافض را
نافع بود اما بایه که پیش از وقت نوبه بمالند
قنفذ شیخ رئیس گوید از وقت نوبه بمالد و گوید
گوشت بری وی تنهای مزمن را نافع بود **کرفس**
آب ورق وی چون پاشامند تنها با آب ورق

رازیانه تب بلغمی را نافع بود و کوبنده تخم او قوی
بود از ورق او کشک الشعیر دفع تب کند ابن ماسه دفع
وی تبهای بلغمی را نافع بود ابن البیطار و ابن المعز
هر دو تبهای کهنه را نافع باشند موسیالی جهت
تب ربع کهنه هر روز نیم دانگ در آبی که باد آورد
در آن نخته باشند یا شامند نافع باشد ماشش تب
سار با بقله الحمقا و کاهو و هفتاج نیکو بود با الشعیر
ساده آن تبهای حاده را نیکو بود و اگر بلغم بود با کرفس و
رازیانه خوردن نافع بود کلاغ تب کهنه را نافع
بود معجون سودا موسی جهت تب فاتر خوردن نافع
بود قرص کبار بزرگ دکوجک جهت بلغمیه کهنه را
و تبهای سودا وی و غب را نافع بود قرص کافور
نافع بود و التهاب تب را سودمند قرص طباشیر
هاین تبهای ملتهب صفراوی و دموی را نافع بود قرص
ریوند تبهای کهنه را نافع بود قرص غافت تبهای
کهنه مطلق ربع را نافع بود قرص قنطریون تبهای بلغمی را
زایل کند شراب دیباس و بنفشه سودمند شراب

رشراب غاب تبهای حاده و صفراوی را نافع بود
سکنجبین بزوری معتدل تبهای مرکبه را نافع
بود رب بنفشه و آلو بخارا تبهای حاده را
نافع بود مطبوخ الاصول تب بلغمی را نافع
بود مطبوخ غافت ربع را نافع بود اصل ششم
در عمل بعضی مرکبات کثیر الاستعمال مشتمل بر فصلی چند
فصل اول در عمل اشربه شربت حماض قند صافی
کرده یکمن بقوام آورند و از آتش فرو کنند و چل و پنج رطل
آب حماض در آن آمیزند و اگر انگشت بدو خواهند
آب حماض بر سر آتش بزنند تا ده جوش زنند شربت
لیمو قند صافی کرده یکمن آب لیمو یکچهار یک بجوشانند
و بقوام آرند و به انکه درین اصل من قدیم بغدادیست
و مقدار او صد و شصت و شش مثقال شربت نارنج
آب نارنج یکمن بجوشانند تا بنصف آید و باد و من
قند صاف بقوام آورند شربت تمرهندی از و
پاک کرده از دانه و خوشه یکمن را چهار من آب بجوشانند
تا باد و انگه صاف کنند و باد و من قند صاف

بقوام آورند **سکنجبین بلیمونی** از به اصفهانی خوب
از دانه پاک کرده آب بگیرند و یکمن آب به بایکمن قند
صاف و نیم چهار یک آب لیمو بقوام آورند **شربة**
انار ترش یکمن بجوشانند تا نیمه آید و با نیمن قند صاف
بقوام آورند **شربت توت** یکمن توت سیاه در پنجمن
آب پزند تا باد و دانگ آید فرو کنند و بدست
بمالند و صاف کنند و بایکمن و نیم قند سفید بقوام آورند
شربت بنفشه از دیاس قلماتی خوب سر
و بن بیندازند و بکار و چوبن پاک کنند و بدهاون سنگین
یا چوبین بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف چینی کنند و
رها کنند تا ته و آبرنه نشیند دیگر بار بقدری فرو ریزند و
همچنین اینرا عمل میکنند تا آن آب بغایت صاف
شود بعد از آن پنجمار یک ازین آب بایکمن قند صاف
در دیگ بقوام آورند **شربت غوره** آب
غوره صاف کرده بجوشانند تا نیمه آید و باشد آنرا
قند بقوام آورند **شربت سیب** سیب اصفهان شیرین
از پوست و دانه پاک کنند و بکوبند و آب آنرا بگیرند و یکمن

آب انار ترش شام

آب سیب با نیمن قند بقوام آورند **سکنجبین ساده**
قند صاف کرده با آن مقدار آب سرکه که مناسب
حال باشد یعنی مقدار سرکه در آب میریزند و میچشند دیگر
اضافه میکنند تا آنزمان که طعم مطلوب در آنرا می یابند
و کلاب چند از اضافه کنند که بوی کلاب در آن بمانه دور
دیگ سکنجبین بقوام آورند **شربة انار غذب** آب
انار غذب بجوشانند تا با نصف آید و یکمن آب با یکمن
قند بقوام آورند **شربة بنفشه** پنج انجار در دم خربوب
پت و دم سیب شیرین نیم کوفته شب و روزی بجوشانند
پس بپالایند و بایکمن قند بقوام آورند **شربة صندل**
صندل سفید مقامری بسوهان بسایند و پت مثقال
از آنرا در چهار مثقال عرق گلاب بخوابانند یکشبانروز
پس بپالایند و بایکمن قند بقوام آورند **شربة غذب**
جوجانه یکچار یک در دو من آب بجوشانند تا باد و
دانگ آید در دستمالی بپالایند و صاف کنند و با
یکمن قند صاف بقوام آورند **شربت هلیلون**
سر مثقال در دو من آب بجوشانند تا نیمن و با یکمن

قند صاف بقوام آورند شربت بنفشه شش مثقال
ترنجبین پاک کرده آب باترنجبین بجوشانند بقوام آید شربت
بنفشه بنفشه تازه پنجمقال یک بزند و در سه چهار یک آب
تا دو دانگ بماند صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند
شربت منفشج شش خشخاش بزرگ صد عدد نیم کوفته در دو
نیم آب باران بجوشانند تا بار دو دانگ آید بپالایند و با دو
من قند صاف بقوام آورند شربت دیابنود اصد عدد خشخاش
بزرگ در دو من و نیم آب باران بجوشانند تا بار دو دانگ
آید بپالایند و با یکمن عسل و یکمن می بخته بقوام آورند
تا آخر زعفران کنار دوم الاخوین آقاقیا کشیرا از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته در آن ریزند و فرو کنند
شربت کاوزبان کاوزبان خشک چهل مثقال در یکمن
گلاب اول بخوبسانند پس بجوشانند و صاف کنند
و با یکمن قند صاف بقوام آورند و اگر بانگبین تازه نباشد
بالکوخشک چهل مثقال در یکمن آب پزند تا بار دو دانگ
آید صاف کنند و با یکمن قند صاف بقوام آورند
شربت عود عود خام دو درم سنبل یکدرم قرنفل یکدرم

مصطکی یکدرم جوز بوا یکدرم تمام نیم کوفته در کیسه بندند
در یکمن عرق گل اندازند و در دیگ سنگ با آتش
نرم بجوشانند تا با یکچهار یک آید فرو کنند و کیسه در این
عرق بمالند پس این با یکمن قند صاف بقوام آورند
شربت اسطوخودوس اسطوخودوس ده درم عود
الصلیب دو درم کاوزبان پنج درم تخم رازیانه تخم
کرفس تخم خطمی هر یک پنجدرم سپستان سی درم مویز
منقی بیست درم بنفشه هفت درم ورق گل سرخ
هفت درم پرسیاوشان دو درم پنج مهک
پنجدرم مجموع در شش رطل آب بجوشانند تا باد و ثلث
آید بپالایند و با یکمن قند صاف بقوام آورند شربت
مطیب آب بشیرین و بهترش و در طل صاف
کرده باشد اب کهنه چهار رطل بزند تا با نصف آید
کف آن بگیرند و صاف کنند و باز بر آتش نهند و دو
رطل قند اضافه کنند و قرنفل یکدرم زعفران یکدرم
زنجبیل یکدرم قرفه یکدرم مصطکی دو درم همه کوفته
در کیسه بندند و در دیگ اندازند و بهر ساعت

بمالند تا بقوام آید پس مشک خالص یکدانگ و نیم
در شراب کهنه حل کنند و اضافه کنند و از آتش فرو
گیرند **شربت زوفا** خاب هی دانه سپستان
پنجاه دانه انجیر سفید پنج دانه مویز طائفی سنقی
پنجاه دانه بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم
تخم خطمی پنجدرم تخم خرفه پنجدرم نیلوفر چهار درم
گاوزبان پنجدرم پنج مهک خراشیده پنجمثقال
زوفا خشک هفت مثقال در یکمن آب پزند تا باد و
دانگ آید صاف کنند و با یکمن و نیم قند صاف بقوام
آورند **شربت بنفشه** تخم کاشنی پنج درم پوست
پنج کاشنی سی درم نیلوفر ده درم گاوزبان ده درم
ورق گل سرخ پست مثقال تخم کشوث در کتان
سبز پنجدرم ریوند چینی پنجمثقال اوده بغیر ریوند
در یکمن آب پزند تا باد و دانگ آید صاف کنند و
با یکمن قند صاف بقوام آورند و ریوند سحق کرده
در آن ریزند و فرو گیرند **شربت نوا که** آب به آب سیب
آب بلخی آب انار ترش آب انار شیرین آب

سماق آب ترشک آب غوره آب لیمو و بکمن
آب تا نصف آید نیمن قند سفید اضافه کنند و بقوام
آورند **شربت بزوری** تخم کاشنی پت درم پوست
پنج کاشنی سی درم تخم کشوث در کتان بسته پنجدرم
راز یانه ده درم پوست پنج راز یانه پت درم پوست
پنج کبر ده درم در یکمن و نیم آب پزند تا باد و دانگ
آید صاف کنند و با یکمن و نیم قند صاف بقوام
آورند **شربت گل سرخ** ورق گل سرخ بی دانه یکرطل در
پنجمن آب بکوشانند چندانکه صد مثقال آب برود و
صاف کنند و نیمن دیگر گل تازه درین آب صافی
کرده اندازند و چندان پزند که صد مثقال دیگر برود
فرو گیرند و صاف کنند و نیمن گل تازه دیگر درین
آب دوم اندازند و پزند تا صد مثقال برود صاف
کنند و همین عمل میکنند تا هفت نوبت هر نوبت یکرطل
گل تازه درین آب صاف کرده پزند و باد و من قند
صاف بقوام آورند این شربت مسهل صفرا ست
شربتی ازان سی مثقال یکمن ساده و آب رقیق نوش

شربت اصول پوست پنج را زیانه سی درم پوست پنج کبر
پانزده درم پوست پنج کاشنی سی درم پوست پنج
کرفس سے درم را زیانه پست درم تخم کاشنی پست
تخم کرفس پست درم منقی پست فقاح اذخر پست
درم اسارون ده درم در ده من و نیم آب پزند
تا باد و دانگ آبه صاف کنند و با دو من قند تا
بقوام آورند **سکنجبین نوری** بادرنج تخم کاشنی تخم خیاره
تخم خیار بالنگ تخم خرزه از هر یک پنج درم پوست
پنج کاشنی دو درم را زیانه سی درم نیم کوفته در سه رطل
آب دسی مثقال سرکه بجوشانند یکشبانروز بعد ازان
در همین آب بجوشانند تا باد و دانگ آبه صاف کنند
و با یکمن قند صاف بقوام آورند **سکنجبین بزوری**
عا پوست پنج کبر پوست پنج را زیانه پوست پنج کرفس
از هر یک هفت درم تخم کرفس را زیانه انیسون تخم
کاشنی تخم کشوث خصاره خافت از هر یک پنجدرم
ریوند چینی دو درم اجزاء غیر ریوند در صد و چهل مثقال
آب و پانزده مثقال آب سرکه یک شبانروز بخوابانند
بعد ازان پزند تا باد و دانگ آبه صاف کنند و با
صد و پنجاه مثقال آب قند بقوام آورند بعد ازان
ریوند مسحوق در آن ریزند و از آتش فرو گیرند **سکنجبین**
بزوری معتدل تخم کاشنی تخم کرفس را زیانه تخم خرزه
تخم خیاره از هر یک سه درم تخم خیار بالنگ پنجدرم
پوست پنج را زیانه دو درم پوست پنج کاشنی دو درم
مجموع نیم کوفته در هفتاد مثقال آب دو مثقال
آب سرکه یکشبانروز بخوابانند بعد ازان بجوشانند
تا باد و دانگ آبه صاف کنند و با پنجاه مثقال
قند بقوام آورند **سکنجبین بیوندی** تخم کاشنی تخم خرزه
تخم خیار بالنگ را زیانه از هر یک سه درم پوست
پنج کاشنی پوست پنج را زیانه نرنگ از هر یک پنجدرم
ریوند چینی نیم مثقال اجزاء غیر ریوند در صد مثقال
آب سرکه یکشبانروز بخوابانند بعد ازان بجوشانند
تا باد و دانگ آبه صاف کنند پس ریوند را شیره
بگیرند و در انر ریزند و با یکمن قند بقوام آورند **سکنجبین**

افتیمون پنجاه درم باد و من آب بپزند تا با
نیمه آید صاف کنند و بایکمن قند بقوام آورند
واشیری چهار مثقال و نیمت حکیمین خصیلا کبر
خصلی چهار یک باعسل صاف کرده بایکمن قند بقوام
آورند شربت قسطین القسطین رومی هفت درم
مصطکی چهار درم فتاح اذخر ساوج هندی سنبل
برگ کل سرخ صبر سقوطری غاریقون سفید از هریک
او درم قسط چهار درم زعفران یکمثقال اول افتیمون
واذخر و ساوج و سنبل و برگ کل و قسط از پنجاه مثقال
آب بپزند تا باد و انگ آید صاف کنند و بایکرطل
قند بقوام آورند و در آخر صبر و غاریقون و مصطکی
و زعفران این هر چار مسحوق در ان ریزند و فرو کوبند
شربت هیلیله هیلیله زرد بشویند تا آب گرم و
در طرفی چینی آب بر سر آن کنند و در آفتاب نهند
تا شب آنرا روز دیگر آن آب ازان بگیرند و نگاه
دارند روز دیگر آب تازه بر سر آن هیلیله کنند و تا
در آفتاب نهند شب آب سوم بگیرند یکرطل

ازین آبها با یکرطل قند سفید و صد درم ترنجبین سفید
بقوام آورند شربت کاول سرکه کهنه سه رطل
آب انار ترش یکرطل آب حماض آب غوره آب
ریباس آب توت شامی آب سماق آب کاشنی
آب روباه ترتیک آب کدو آب خیارزه آب
خیارکده آب خاب آب عدس آب تمرهندی
از هریک یکرطل چوب کاو یکرطل و نیم صندل سرخ
اشیری صندل سفید یک اشیرا بها جمع کنند و چوب
کاوی و صندل بکوبند و درین آبها بپزند تا بانیمه آرند
و با سه رطل قند بقوام آورند شربت انار سفید آب
انار یکمن با آتش نرم بجوشانند تا بانیمه آید و بهریکمن
آب انار نیمن قند صاف کرده و نیمن آب نفاع
اضافه کنند و بقوام آورند شربت آلو طین آلوی سیاه
صد عدد خاب سی عدد تمرهندی پاک کرده پنج
و چهار مثقال بنفشه خشک شانزده مثقال در پنجمن
آب بپزند تا باد و انگ آید صاف کنند و بایکرطل و
نیم ترنجبین یکرطل قند سفید بقوام آورند و در اخر

سفید

یکدرم سقمونیا مسحوق و نیمدرم زعفران در آن بیامیزند
و فروگیرند شربتی چهل درم **فصل در معاقات اعواق**
سپستان سپستان دویست و پانزده عدد موی طائفی منقی
پست درم فلوس خیار چنبره هشت مثقال پنج مثقال مغز خشخاش
نیم کوفته چهل مثقال مجموع را در شش رطل آب بجوشانند
تا بماند و دانگ آید فروگیرند و در دست بمالند و صاف
کنند و با نیمن قند صاف بقوام آورند **اعواق زوفا**
پنج سوس آسمان کون پست درم زوفا خشک پست
درم تخم کوفته با سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید
بدست بمالند و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آورند
اعواق خیارینه بنفشه پنج مثقال خباز پست عدد
سپستان پانزده عدد موی طائفی بی دانه پست
دانه پنج مغز خراشیده ده درم خشخاش نیم کوفته
پست مثقال زوفا خشک سه مثقال پنج
سوس سه درم کتیرا سه درم صمغ آلوی سیاه دو درم
پرسیاوشان پنج مثقال انجبر سفید پست دانه
بجوشانند در یکمن آب تا بماند و دانگ آید و بدست

بمالند و صاف کنند و فلوس خیار چنبر نیم من را ن
حل کنند و با هر یک من نیم من قند صاف بقوام
آورند **اعواق خشخاش** از صد عدد خشخاش و انبروت
کنده و در پنج رطل آب بجوشانند یکروز و یکشب بعد
ازان بجوشانند تا بانیمه آید و در دست بمالند و
صافی کنند و در یکمن نیمن قند بنهند و بقوام آورند
و در آخر صمغ عربی و کشیرا و نشاسته از هریک
پنجدرم در ان بسرشند **فصل در مربات هلیله**
هلیله کابلی بزرگ صد عدد در ظرفی سفینه کنند و
چندان آب بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و پنجاه
درم خاکستر بلوط در زیر سر آن کنند و هر سه روز
آب و خاکستر مبدل میکنند تا دوازده روز بگذرد و
بعد ازان بگذارند آب آهسته بشوید تا پوست
از و جدا شود و در پاتیل کنند و آب بر سر آن کنند
و با مشتی جو بجوشانند پس فروگیرند و بشویند و
هر هلیله را ده سوزن بزنند و در ظرفی کاشته
کنند و عسل آنقدار که آنرا بپوشاند بر سر آن کنند

وسه روز بگذارند بعد ازان عسل بیرون آورند و دیگر
عسل بر سر آن کنند و عسل اول نگاه دارند و سه روز
بگذارند در عسل دوم نگاه دارند بعد ازان هلیله با هر دو
عسل بزنند تا بقوام آید پس این ادویه بران پاشند
قرفه بنجیل قرنفل قاقله جوز بوا مصطکی عود از هریک
پنج درم زعفران یکدرم مشک خالص نیم مثقال
وبعد ازان چهل روز استعمال کنند **بانگ عربی**
بانگ مهر بزرگ که آزاد به گویند زردی آن پاک کنند
وازتر شی جدا کنند و در یک عسل ممزوج با آب
بران بزنند و بزنند تا نرم شود پس فرو گیرند و در آب
سرد اندازند و بفشارند و در عسل اندازند و بجوشانند
تا شیره بخود کشد و اگر بقند خواهند همچنین **آمله عربی**
آمله پاک کرده یکهفته در آب صاف بخوبیانند و در
شربت عسل بزنند **زنجبل عربی** پست روز زنجبل
در شیب رمل کنند و هر سه روز آب بران میز نند
بعد ازان بزنند و در دیگ سنگین با عسل و قدری
آب بجوشانند **سیب عربی** سیب اصفهانی از پوست

وداند پاک کنند و با قند و قدری آب در آن زیاده کنند
تا پزد **مقاقل عربی** مقاقل تازه بخوبیانند یکشبانروز
آب آن بریزند و آب تازه کنند و یکشبانروز دیگر با
کنند سوم روز بجوشانند و یکشب رها کنند پس
مقشر کنند و با عسل و قدری آب بجوشانند تا بقوام
آید **آلوچه عربی** آلوچه اصفهانی یا بخارائی اول
بخوبیانند و بعد ازان در اوراق قند بزنند تا بقوام
آید **تمرهندی عربی** تمرهندی تازه پی چوب ریمان
در گلاب بخوبیانند و با قند بپزند و بیارند بنوشند تا ملح
نشود **لیموی عربی** لیمو پاک کنند از پوست و رگها
و دو روز رها کنند تا قدیه شود بعد ازان بجوشانند
و در آب سرد اندازند قند بقوام آورند و لیمو دران
اندازند **نارنج عربی** ترپت نارنج بستور
لیمو کنند **آلوبالو عربی** آلبالی از چوب پاک کنند و
بگلاب بشویند و با قند بقوام آورند و آلبالو
دران اندازند **زرشک عربی** زرشک تازه
خشک یا تر را در دست پاک کنند و در قند که بقوام

آمده باشد ریزند **کلقند** گل سرخ یکمن ورق کنند و باو
مرقند بکوبند و در ظرفی در آفتاب نهند و گر باس در سرش
بندند و هر چند روز قند صاف کرده بقوام آمده بر آن
ریزند و در کفچه چوبین بریکدیگر میزنند تا چهل روز بگذرد
و باید که قند از اول تا آخر چهار من باشد و کل یکمن
همچنین **فصل در جوارشات** جوارش عود عود خام
چندرم پوست ترنج دودرم مصطکی دودرم
بایکمن نبات پزند و در روی سنگ ریزند **جوارش آمله**
آمله بایشه خوبیاتته پوست درم و بایکمن قند بر روی
سنگ ریزند **مرکب آمله** ده درم مصطکی دودرم
عود دودرم زرشک سه درم پوست پرون پسته
دودرم پوست ترنج سه درم گشنیز خشک دودرم
قند یکمن **کوارش عنبر** قند سفید یکمن بقوام آورند و
فرو گیرند و یکمثقال عنبر اشهب دران اندازند و شیر
حل کنند و بر روی سنگ ریزند **کوارش زرشک**
زرشک تازه بغایت سرخ بجوشانند و دانه کنند و بپاشند
و با قند بقوام آورند **کوارش مصطکی** قند سفید

بقوام آورند یکمن با چهل مثقال کلاب و سه مثقال مصطکی
بر آن باشند و بر روی سنگ ریزند و اگر لیمو نی خواهند
آب لیمو با قند بقوام آورند و مصطکی در ان ریزند
کوارش انار بطریق کوارش زرشک پزند **کوارش**
مشک هیل و قاقله و زنجبل و دارچینی از هر یک دودرم
خورهندی پست درم زعفران دو درم مشک
نیم مثقال بوزن اورند عسل بوزن همه بسرشند و نگاه
دارند **کوارش زیره** زیره کرمانی سیاه و سرکه خوبیته
یکشبانروز در سایه خشک کرده مکرطل فلفل نارده درم
زنجبل پست درم بوره ارمنی پنجدرم کوفته قند سفید
یکمن **کوارش نوبر** دانه مویز که از نه که بیرون
کنند پست درم حب الآس نخاه درم خرنوب و کلنار
و گرمانه دانخواه از هر یک دودرم کوفته و پخته
در عسل بسرشند **فصل در معفوفات** معفو اولا
لولو نا سفته چهار درم بسد سوخته کلنار طباشیر
سفید خرنوب گل ارمنی از هر یک سه درم گل
قبرسی کل مختوم از هر یک یکدرم تخم گل صندل

سفید نارمشک بریان کرده تخم خاص ملوط بریان کرده
تخم سورد پست کنار آرد سنجد کشنیز خشک بریان کرده
انار دانه صمغ عربی بریان کرده سماق زرشک از
هر یک سه درم مصطکی یکدرم جو بریان کرده پل
شیرین بارتنگ تخم تورک بریان کرده از هر یک
سه درم کهربا دو درم بنکو بریان کرده سه درم الاقیا
مغسول دو درم ادویه بکوبند بغیر بارتنگ وبنکو بیزند
نشاسته بنکو تخم ریحان نشاسته تخم خاص مرزنگوش
بارتنگ صمغ عربی بریان کرده کل ارمنی طباشیر مجموع
تخمها بریان کرده تخم خاص نیم کوفته کنند وصمغ و
کل ارمنی وطباشیر بکوبند واجزا مساوی باشند
سفوف انار دانه انار دانه ترش بریان کرده انار
دانه شیرین بریان کرده تخم سورد بلوط سماق زیره
کرمانی پوست کنار پوست سنجد کشنیز خشک بریان
کرده خرنوب شامی از هر یک دو مثقال عود یکمثقال
از هر یک سفوف سازند سفوف الطیفی بنکو بریان
کرده تخم تورک بارتنگ بریان کرده صمغ عربی

بریان کرده کل ارمنی طباشیر سفید صمغ وکل ارمنی
نیم کوفته کنند وتخمها ترکنند وخلط کنند سفوف خرنوب
خرنوب بنفشه منقی زیره کرمانی سماق پوست کنار
دانه سورد بلوط کشنیز خشک بریان کرده مصطکی
اجزا مساوی یکدیگر کوفته وبیخته سفوف طفشا تخم
ترة تیزک بریان کرده یکچهار یک زیره کرمانی
هم پست مثقال تخم تورک ده مثقال اهلیله سیاه
در روغن بریان کرده ده مثقال مصطکی پنجدرم
سفوف زرشک زنیان سماق پنبه انار دانه
زرشک پست کنار اجزا برابر یکدیگر کوفته وبیخته
سفوف مصطکی کنار خودخام قرنفل از هر یک ده درم
قند سفید سی درم سفوف کنند سفوف معطل
نهری سوخته ده درم کل ارمنی خشخاش
سفید خشخاش سیاه مغز تخم خیار بالنگ از هر یک
پنجدرم کشنیز سی درم کوفته وبیخته سفوف سازند
سفوف مورنجان سورنجان مصری هفت درم
پوست اهلیله زرد هفت مثقال سنای مکی هفت

مثقال بوزیدان سه درم ورق کل سرخ پنج مثقال
پوست پنج کبر سه مثقال زعفران یکدرم مغز
بادام سه درم محموده بریان کرده یکمثقال بغایت سخته
کنند فلفل و اقراص قرص کبر پوست پنج کبر تخم
پنجنگشت فلفل اسود اسارون زراوند طویل سنبل
از هریک چهار درم زعفران یکدرم کوفته سحق کرده
قرص سازند از هریک یکمثقال قرص یونه سنبل دو درم
مصطکی عصاره خافت افسنتین رومی رازیانه انیسون
ریوند چینی از هریک دو درم الاریوند که ازان
ده درم باد بآب کرفس قرص سازند قرصی یکمثقال قرص
افسنتین انیسون افسنتین اسارون تخم کرفس
بادام معشر اجزا برابر یکدیگر بعرق کل قرص سازند
قرص بنفشه پوست هلیله زرد پنجدرم بنفشه خشک
پنجدرم رب السوس یکمثقال محموده بریان کرده
بآب رازیانه قرص سازند قرص کل ورق کل سرخ
پنجدرم سنبل چهار درم طباشیر سفید یکمثقال عصاره
خافت هشت درم کوفته وپخته بآب جبانه

قرص سکنجبین انیسون تخم پنج پوست پنج لفاح اجزا
برابر یکدیگر وقدری زعفران بآب رو باه ترتیب
یا آب کاهو قرص سازند قرص حب طباشیر بلیله
طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم مغز تخم
خیارزه دو مثقال مغز تخم خیار بالنگ مغز تخم کدو
از هریک یکمثقال نشاسته صمغ عربی کشیر انشحار
سفید از هریک یکدرم کوفته وپخته بالعاب بنکوفرس
سازند قرص طباشیر مشک صمغ عربی بریان کرده
تخم خاص بریان کرده ورق کل سرخ سماق زرشک
منقی طباشیر سفید کل ارمنی از هریک ده درم
کوفته وپخته بعرق کل قرص سازند قرص حب طباشیر کافور
طباشیر سفید ورق کل سرخ تخم کاهو تخم تورک
سماق از هریک سه درم کلنار صندل سفید از هر
یک نیم مثقال تخم خیارزه تخم خیارزه تخم خیار بالنگ
از هریک یکمثقال افیون نیم درم کافور نیم درم بالعاب
بنکو قرص سازند قرص کهربا کهربا بسته سوخته مروارید
نا سفته تخم تورک از هریک پنج درم سروی کاو کوهر

سوخته پوست تخم مرغ سوخته کشیر اصمغ عربی
از هر یک سه درم کشنیز بریان شش درم خشخاش سفید
خشخاش سیاه قروح سوخته از هر یک سه درم تخم خبک
دو درم کوفته و پخته بلعاب بنکو قرص سازند **قرص**
کلنار کلنار قرط ساق بلوط بریان کرده پست کنار
دانه مورد از هر یک پست درم کوفته و پخته با آب
برگ بارتنگ یا با آب سیب یا با آب کلنار سرشته
قرص سازند وصی یکدرم **فصل در معاجین مسهله**
معجون نجاح هلیله سیاه ده درم پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر افتیمون از هر یک ده درم
اسطوخودوس بنفشه فستق تربد سفید غاریقون سفید
سنگ لاجورد از هر یک پنجدرم محموده بریان کرده
سه درم عسل صافی صد و پنجاه درم معجون سازند
معجون سورنجان سورنجان مصری سی مثقال
فلفل سیاه دارفلفل برگ حنا از هر یک دو مثقال
زیره کرمانی شیطراج هندی از هر یک دو درم پوست
پنج کبر دو مثقال تربد سفید چهار درم ترنجبین هفت

درم بوزیدان پنجدرم سقمونیا پنجدرم پوست هلیله
زرد پنج مثقال کوفته و پخته با سه مثل آن عسل کف
کرفته بسرشند **معجون کاکنج** بزرالبنج هفت درم
رازیانه هفت درم مغز تخم خیارزه تخم حماض سه درم
مغز فندق بریان کرده سه درم زعفران سه درم
حب کاکنج پست و پنجدانگ کشنیز اجوار دو درم کوفته
و پخته بعسل بسرشند **معجون به نرم** محموده ده درم
تربد سفیده ده درم مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل قرفه دار
فلفل جوزبوا از هر یک سه درم فاقله هیل زعفران
از هر یک دو درم عصیر شصت مثقال عسل
مصفی شصت مثقال آب به و عسل خلط سازند
و بجوشانند تا بانصف آید دارویه کوفته و پخته در
ان بسرشند **نوعی دیگر** معجون به نرم بگیرند به در
خمیر کنند و پزند و چهار درم از گوشت آن به
بستانند و بکوبند و دانگی فلفل و دانگی محموده و دانگی
سنبوده زنجبیل در ان بسرشند **معجون نرمینه**
بوره ارمنی نگون کرمانی و فطراسا یون زنجبیل

معجون سنجبلی

فلفل سفید از هر یک دو درم و نیم کوفته بریان کرده
بخدرم مغز بادام بخدرم برگ سداب ده درم
ادویه جمع کنند کوفته و پیخته و از پیت عدد خرما
استخوان بیرون کنند و در سرکه شراب بسرشند
و ادویه در ان حل کنند معجون سینا نامکی بخدرم
ترنجبن یکرطل شیرخشت سی درم بنفشه نیلوفر ورق
گل سرخ بالنگو از هر یک ده درم از هر یک رطل
سرشته دانه بیرون کنند و ادویه در ان بسرشند
فصل در جوب حب ایاره لیاره فیقرا یکمثقال
تربد سفید یکدرم حب الئیل نیم درم انیسون نیم درم
غاریقون سفید یکمثقال نمک هندی یکدانگ و
نیم شحم حنظل یکدانگ و نیم آب را زیانه حب سازند
حب صبر صبر سقوطری یکمثقال تربد سفید یکدرم
حب الئیل نیم درم غاریقون سفید نیم درم انیسون
نیم درم شحم حنظل یکدانگ و نیم نمک هندی یکدانگ
و نیم مقل ازرقی کشیز ایکدانگ و نیم با آب کرفس حب
سازند حب سورنجان صبر سقوطری یکمثقال ماهی زهره

یکمثقال حب الئیل نیم درم غاریقون نیم درم کشیز
یکدانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم نمک هندی یکدانگ
و نیم کوفته و پیخته با آب کرفس حب سازند حب بنفشه
بنفشه دو درم تربد سفید یکدرم ریب السوس نیم درم
پوست اهلیله زرد نیم درم انیسون نیم درم محمودة
بریان کرده نیم دانگ با آب حب سازند حب
السعال که آن سعال کرم باشد مغز بادام مقشر
مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
ریب السوس سیاوشان مغز بادام تلخ با آب خالص
حب سازند فصل در معالجهٔ مغز و معجون فالسه
فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی پوست بلیله آمله مقشر
شیطرج هندی زراوند مرجح هیج بابونه خصیة
الثعلب مغز جلغوزه نارچیل از هر یک ده درم
بابونج سی درم مویز منقی سی درم کوفته و پیخته به
وزن عسل کف کرفته ببرشند انوشه دارد
ورق گل سرخ شش درم سعد بخدرم قرنفل سه
درم مصطکی سه درم اسارون سه درم هیل قاقله

بزباز جوز بوا قرنفل زعفران سنبل زنجبیل از هر یک
دو درم شیر آلمه یکرطل طباشیر دو درم ناسفته فرنجمشک سادج
هندی از هر یک دو درم یکرطل آلمه در نه رطل بجوشانند
تا باسه رطل آید در دست بمالند وصافی کنند و بایکنه
قدسفید بقوام آورند و داروها در ان بسرشند و
قدری مشک اضافه کنند **مفرح معتدل** مرواید
ناسفته پنجدرم لبد پنجدرم بادرنجبویه دو درم صندل سفید
دو درم صندل سرخ دو درم آلمه چهار درم طباشیر
سفید چهار درم کاوزبان پنجدرم تخم کاشنی دو درم
در بیخ عقربی یکدرم افتیمون سه درم برگ
گل سرخ سه درم زنباد سه درم تخم بالنگو دو درم فرنجمشک
دو درم زعفران یکدرم عنبر اشهب یکدرم کافور
نیمدرم مشک تبتی یکدانک و نیم عودخام پنجدرم
کشنیز خشک دو درم خشخاش سفید دو درم بنفشه
دو درم گل ارمنی دو درم زر ورق یکدرم ورق
نقره یکدرم لعل نیم مثقال کوفته و پخته بشراب
خالص لبرشند **یاقوتی** مرواید ناسفته هشت درم

بسد چهار درم یاقوتی دو درم زمرد نیم مثقال سنگ لاجورد
یکمثقال لعل نیم مثقال عقیق سه درم سنگ یشب سه درم
طباشیر سفید سه درم صندل مقامری پنجدرم
گهربا یکدرم گل نیلوفر یکدرم زرشک منقی یکدرم
صندل سرخ دو درم گل ختوم دو درم کشنیز خشک
سه درم تخم گل سه درم سناوح هندی سه درم زرنباد
یکدرم در بیخ عقربی یکدرم عودخام سه درم
پوست ترنج سه درم کاوزبان سه درم بهمن
سفید دو درم بهمن سرخ دو درم بالنگو دو درم
ریوند چینی دو درم تخم کاشنی سه درم کافور سه درم
عنبر اشهب سه درم مشک نیم مثقال ابریشم
سوخته پست درم سلیکه کابلی پست درم عرق گل
یکمن شراب سیب ده مثقال آب انار غذب
ده مثقال داروها کوفته و پخته نیات در گلاب
بگذارند و شراب سیب و انار با آن بقوام
آورند و داروها در ان بسرشند و در ظرفی چینی
نگاه دارند چهل روز در میان جو نهند **دوا الشفیعة**

مروارید ناسفته کهربا بسه ابریشم مقرض زرنباد
دونیخ عقربی از هر یک یکمثقال بهمن سه درم قاقله
قرنفل ساوج هندی دوانی جند بیدستر از هر یک
یکدرم دارفلفل نیمدرم مشک خالص نیم درم کوفته و
پخته در عسل کف کرفته سه وزن ادویه بسرشند دوا
اشک شیرین سنبل دو درم مسک ترکی ساوج هند
از هر یک دو درم زعفران چهار درم تخم کرفس زنیان
از هر یک چهار درم صبر سقوطری هشت درم افشین رومی
هشت درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر یکدرم مر
صافی دو درم ادویه کوفته مر یکدانه و صافی کشته و بعسل
کف کرفته سه مثل ادویه بسرشند جوب مغز بسته
مغز فندق مغز بادام مغز جلغوزه مغز بن مغز جوز
الزلم مغز کردکان مغز جب انفلفل از هر یک
پنج مثقال خصیه الثعلب ده مثقال خشخاش سفید سه درم
خولنجان سه مثقال کنجد دارچینی شش مثقال قاقل
بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد و سرخ بهدوکا زبان
لسان العصافیر بابونه فرنجمشک خشک مربی تخم شلغم تخم

هلیلون تخم کرز از هر یک پنج مثقال بوزیدان سه مثقال
زرنباد سه درم زرنب سه درم زعفران یکدرم
قند سفید یکمن برشفا فلفل سفید پست مثقال زر
البنج پست مثقال عاقرقرحا یکمثقال افیون دو مثقال
زعفران پنج درم سنبل یکمثقال فربیون یکمثقال با عسل
کف کرفته بسرشند و در میان بوکذارند کوفته
زیره کرمانی دو رطل فلفل سی درم زنجبل چهار درم ورق
سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی
چهار درم دارچینی چهار درم قرفه چهار درم حب بلسان
چهار درم سنبل چهار درم مصطکی چهار درم کوفته و
پخته با سه مثل آن عسل کف کرفته بسرشند حطیاناد
روسی حب الغار مر صافی زراوند طویل اجزا
متساوی با عسل کف کرفته بسرشند مغز اهلیلوج
مر صافی زعفران غاریقون سفید زنجبل صمغ بن
کثیرا از هر یک ده درم سنبل کندر خرزل چوب
بلسان اسطوخودوس اذخر قسط انجدان رومی
ماش دارو بارزور انیخ دارفلفل جند بیدستر

جاوشیر از هر یک هشت درم سعد ساوج هندی سلیخه
فلفل سیاه سوریجان عنبر هیل سیه بری تخم کزبری
اکلیل الملک خطیا نا روغن بلسان فرپیون ورق
سداب تخم سداب از هر یک هفت درم فاقیا
سفید چهار درم اشق نارپوین مصطکی صمغ عربی تخم
کرفس کرویا بری افیون تخم رازیانه ورق گل سرخ تل
از هر یک پنج درم انیسون اکرتر کی سکبینج اسارون
از هر یک سه درم اقاقیا سقمونیا سوخار یقون از هر یک
چهار درم فوه سه درم موسه درم صمغ ادرشداب ریحانی
حل کنند داوده دیگر کوفته وبیخته با سه مثل آن عسل مصفی
بسرشند **فصل در ادهان** روغن بنفشه بادام شیرین
سفید شیرین کرده بهر باداوی وخیسه کند وبهر یکمن بادام
نیم من بنفشه با آن بپاینده وشب درکیسه کنند
ودر شب فرش خواب می اندازند وروز بهن میکنند و
چون ده روز میگذرد دیگر بنفشه تازه دران میریزند و
چهل روز باین دستور بادام می پرورند پس ازان
روغن میکیرند **روغن گل بادام** بطریق روغن

بنفشه بکیرند **روغن عقرب** زراوند مدحرج
خطیا نا سعد پوست بیخ کبر از هر یک یکرطل در شیشه
کنند ودر آفتاب نهند هفته وصافی کنند وبهر یک
رطل ده عقرب در آن اندازند وسر شیشه بکیرند ودر
آفتاب نهند **روغن گل سرخ** یکرطل چهار رطل روغن
کنجد بر سر آن کنند رفیده ودر چهل روز در آفتاب
پرورند **روغن این ریاحین** گل سفید ویاسمین
دخیری وسوسن ونسرین وزیبق همه بطریقه روغن
گل سرخ کیرند **روغن ریحان** آب ریحان یکمن روغن
کنجد ربع یکمن آب نصف ربع باهم بجوشانند چندانکه
آب نماند **روغن قسط بزرک** قرنفل ده درم
سنبل سه درم ساوج هندی سیصد ساله آبرسا ذنه
دوای قسط ارمنی از هر یک پنج درم سلیخه
ده درم عیدان بلسان ده درم مرصافی پنجدرم
مجموع نیم کوفته در آب صافی پنجمن خویسانند یکشبانه روز
بعد ازان دومن روغن زیت یا روغن کنجد
چندان پزند که آب بسوزد و روغن بماند **روغن**

کوبک مرصافی سلیخه قطا برگ مر ماخوریم کوفته کنند
و در شراب کهنه چهل مثقال بجوشانند با آتش نرم و صافی
کنند و نیمن روغن زیت بار و غن کنجد یا آن بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند روغن بابونه بابونه سیاه
خشک کرده پست درم در نیمن روغن کنجد در شیشه
کنند و در آفتاب بدارند تا چهل روز روغن قصطکی
روغن کنجد نیمن مصطکی دو مثقال در قنینه کنند و در یک
پر آب آویزند و با آتش نرم بجوشانند تا مصطکی بخار
بگذارد روغن شبت تخم شبت پست درم روغن
کنجد نیمن به شیشه کنند و در آفتاب آویزند تا چهل روز
روغن بنه بنه صد درم روغن گل سرخ پنجاه درم
باهم بزنند و اگر روغن کنجد باشد شاید روغن خیار و
خابجوشانند و صافی کنند و روغن بران نهند و بجوشانند
تا بقوام آید روغن مورد آب مورد تر سه رطل روغن
کنجد یک رطل بزنند تا آب نماند و در حال فرو کردن از آتش
تخم درم لاون در آن اندازند روغن نارون
و قنینه خاکی و قنینه دوالی و قنینه سنگار و قنینه نیم کوفته کنند

و در یک رطل آب مرزنجوش بجوشانند پس با یک رطل روغن
کنجد بجوشانند روغن خردل تخم کرفس تخم را زیانه تخم
کرفس را زیانه زنیان ریحل خولنجان زیره کرمانی
کروبا از هر یک یک مثقال دانه خروع یک رطل جمیع باهم
نیم کوفته آب بر سر آنها کنند و بجوشانند تا روغن باز
ماند روغن مومیا مستعمل در جمیع مرضهای سرد تاثیر
میکند با عتدال مورث پس در عضو نیست روغن
خیری روغن یاسمن روغن بن روغن سوسن
روغن خروع روغن استه زرد آلو روغن خار و
مثل هم باهم بپامیزند و بهر صد مثقال یک مثقال مسک
و یک مثقال جند بیدسته در ان بزنند روغن بیدانجیر
در دسر و گوش که از مزه سودا باشد و نافعست
از مالیخولیا و جذام غایت نفع قندق با وام مقشر
از هر دو پوست باز کرده بسته مقشر مغز جلوزه
کنجد مقشر بوزن مثل هم روغن از ان بکشند سقوط
نمیدرم آن کمال نفع دارد و از ینها که مذکور شد
فصل اسهال هم مثل موم صافی چهار ده درم جاوشیر

دو درم اشق هفت درم زراوند دو درم لبان ذکر دو درم
مر صاف دو درم بارزد میعه سائله از هر یک دو درم
مقل ازرق چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم روغن
زیت سی مثقال صمغها در سرکه حل کنند مرهم الفیلقون
مرداسنگ یکوقیه در پاسل کنند دو وقیه و نیم روغن زیت
بر سر آن کنند و با آتش آهسته آهسته می پزند و گفیر میزنند
تا مرداسنگ حل شود بعد از ان دو وقیه لعاب حلبه
و یکوقیه لعاب بزرک و یکوقیه لعاب خطمی در ان ریزند
و با نظام بقوام آورند مرهم اسفیداج موم پنجاه
درم اسفیداج پنجاه درم روغن کل سرخ صد درم
موم در روغن بگدازند و اسفیداج در ان کنند و
روغن و موم بران ریزند و چهل و یک کل کافور
اضافه کنند و خوب صلایه کنند مرهم شادنه روغن
بنفشه بادام سی درم روغن کل سرخ سی درم عصاره
کچه التیس ده درم کل قبرسی ده درم کل ارمنی ده درم
شادنه شصت درم ده مثقال افیون یکمثقال موم
سفید بانزده درم اسفیداج پنجمثقال زعفران دو درم

دارو با نهایت سحق کنند و موم روغن بگدازند و
در ان دارو با ینک صلایه کنند تا یک شود
مرهم خل مرداسنگ کوفته و بیخته ده درم
سرکه چهل درم روغن زیت در ان کنند و سحق
کنند مرهم بالیقون زفت راتیج موم صاف
از هر یک بیست بارزد چهار درم جمع کنند و بارو غن
زیت دو مثل هم بگدازند مرهم موم آهک در
کیسه کتان کنند و آب شیرین می مالند چندانکه در
کیسه سنگ در نماند و آب بگذارند تا آهک
ته نشاند پس این آهک بروغن زیت و در
تابستان بروغن کل صلایه کنند مرهم زنجار زنجار
دو درم علک بطم دو درم صمغ صنوبر پنج درم
راتیج پنج درم زنجار را بکوبند و باقی ادویه در دو مثقال
آن زیت بگدازند و با زنجار صلایه کنند مرهم
بعضی ترکیب دیگر با آن نام وقتی بیخته مرهم آب
انگور مثقالی صدمن صاف کنند و پست من کوشت
بره قربه دران اندازند مرغ بچه مثل خانگی و کبک و
مرغ

کبوتر و تیهو و کنجشک و امثال اینها و از میوه سیب
و به و امرود پاک کرده از هر یک دو من او و به از پنجل
قرفه قرنفل ساوج هندی از هر یک دو مثقال خولنجان
یکمثقال قاقله کبار دو مثقال کبابه چینی پنج
مثقال پوست ترنج پنجمثقال سنبل الطیب پنجمثقال
جوز بویا پنجمثقال بسباسه پنج مثقال سلیخه پنج مثقال
اشنه پنجمثقال دارفلفل پنجمثقال اسارون سه
مثقال انیسون زنیانه سعد پنج سفید از هر یک پنجمثقال
عود خام پنجدرم صندل یازده درم مثقال مجموع کوفته
و پخته و کیسه فراز کنند و در دیگ اندازند تا میجوشد
و زمان زمان در دست بمالند تا شیره باز دهد و کوشها
باز دهد محو شود و بعد از آن فرو گیرند و صاف کنند و
دیگ بر سر آتش نهند و پنجمن عسل صاف در آن
کنند و بقوام آورند و ده درم مصطکی و ده درم
عنبر در آن اندازند و بعد از آن نگاه دارند و اگر مشک
خواهند چندان بجوشانند که هشتاد من آب بود
برود و چهل من بماند در آخر مشک و زعفران

از هر یک صد یک گل در گلاب حل کنند و در آن
ریزند و اگر تنک خواهند چندان بجوشانند که چهل
من برود و هشتاد من بماند و در ظرفی داریانی
چهل روز و بعد از آن مشک و گلاب و
زعفران در آن بریزند و تناول کنند **یاقوتی**
معتدل نسخهٔ مولانا فخرالدین طیب جهت یعقوب
سلطان صحت الله علیهما شایب از تخمه
والغفران یاقوت رمانی لعل آبدار بدخشی
لولوناسفته یشب از هر یک دو مثقال مجر
لاجورد مغسول یکمثقال کهربا دو مثقال بالکو
دو مثقال کاوزبان چار مثقال پوست ترنج
چار مثقال بهمن سفید سنبل قرنفل از هر یک
یکمثقال کبابه چینی دو مثقال زنجبیل سه مثقال
نار مشک دو مثقال روغن عقربی دو مثقال
قاقله صغار یکمثقال زرنباد دو مثقال ساوج هندی
سه مثقال سعد کوفته سه مثقال مثقال مصری
سه مثقال طباشیر سفید چار مثقال صندل

سفید دو مثقال صندل سرخ دو مثقال ریشک منقی
سه مثقال کشنیز خشک دو مثقال کل مختوم یکمثقال
گل بنفشه یکمثقال نیلوفر سه مثقال بوست هلیله کابلی
دو مثقال آمله مقشره دو مثقال تخم کاشنی دو مثقال
عود خام چهار مثقال مصطکی سه مثقال زعفران نیم
مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال عنبر اشهب یکمثقال
مشک نیم مثقال بازهر یکمثقال ماه فرسین یکمثقال
یکمثقال ورق طلا یکمثقال ورق نقره یکمثقال آب
به آب سیب آب غوره آب انار غذب عرق گل
عرق بید مشک عرق گاوزبان از هر یک چهاریک
نبات مصری یکمن عسل یکمن ترکیب کند شربتی
یکمثقال یاقوتی بابی یاقوت لعل مروارید ناسفته کهربا
مرجان از هر یک یکدرم ورق طلا ورق نقره عنبر
از هر یک دو درم مشک یکدرم عود خام سه مثقال
ابریشم مقرض صندل سفید از هر یک دو درم تخم
هلیون سه درم لسان العصافیر سه درم فلفل دارچینی
کبابه قرنفل از هر یک دو درم مصطکی پنجدرم جوز

هندی پنجدرم مغز قندق پنجدرم کاوزبان سه درم
بالنگو دو درم مغز پسته پنجدرم مغز بادام شیرین
پنجدرم خولنجان دو درم مایه شش یکدرم ماهی مقفور
یکدرم ماهی ارنان پنج درم ماهی یک پنجدرم
قضیب کاو پنج درم دارفلفل هلیله آمله از هر یک
دو درم زراوند مدحرج سه درم شیطرج هندی
سه درم گم بابونه دو درم جوز بوا سه درم مغز تخم
خربزه پنجدرم بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک
سه درم زعفران دو درم پوست ترنج
دو درم مغز جوز دو درم گل دارچینی دو درم اجزا
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل معجون ساخته
یاقوتی بابی یاقوت یکمثقال مروارید سه
درم بسد دو درم کهربا دو درم با زهر دو درم
لاجورد مغسول ورق طلا یکمثقال ورق نقره
یکمثقال صندل سفید صندل سرخ تخم تورک
طباشیر سفید از هر یک سه درم ریشک منقی نیم
درم کاوزبان پوست پرون پسته ورق گل

مغز ارشنام سوخته کشنیز خشک مغز دانه کدو
مغز تخم خیارین تخم کاشنی مغز خام آلمه و بنفشه پوست
ترنج پوست هلیله کابلی بهمن سرخ بهمن سفید از هر یک یک درم
کل ارمنی نیم درم مغز خام یکمثقال نبات سفید یکنیم
آب انار غوره آب امرود آب سیب عرق کیمر
بکهار یک معجون سازند شربتی یکمثقال قرص سفید
چهار دهشت مثقال قرص افیون قرص اندرونجور
فلفل سیاه انیسون دارچینی از هر یک پنج و چهار مثقال
کل سرخ تخم شلغم بری اسفورديون تخم شقاقل
ابرسا فاریقون رب السوس و غن بلسان مرصاصی
از هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند چینی
بنطافلیون فوریج جبلی فراسیون فطر اسالیون
اسطوخودوس فتیله مرقلیا هیض دار فلفل مسکطاکی
کندر ذکر نقاح از نوشادر سلیخه السودانیه
سالمه سنبل الطیب بعد الیه تخم کرفس از هر یک شش
مثقال سلیسا یکسر تخم خوزمانه نانخواه کادریوس
کافیطوس عصاره حبه التیسر ماردین سادج هندی

ایه نسخه اقتدار دارد

موحظیا تخم رازیانه کل ختوم قطقطار نیم شربت
حماما وج حب البلسان موغاریقون قوصنع عربی
قردمانا انیسون افاقیا از هر یک چهار مثقال
وقوبا وآرد فقر الیهود جاوشیر قطور یون زراوند
طویل جنبد پدستر یکپنج از هر یک دو مثقال شراب
ریحانی خوش طعم خوشبوی دو ساله رطل حاشا صاف
کرده بخ رطله بجوید شروع عمل نمایند فصل دریاد کردن
شربت تریاق وانچه با او در هر مرض دهند
از جهت گزیدن افعی وحیات قتاله مقدار یک بندقه
با چهار وقیه شراب ریحانی مشک دهند و کسی را که
کلب گزیده بشر یکمثقال با یکدرهم خاکستر سرخانی
دهند و کسی را که عقرب گزیده بشر نیم درم با شیره
یا پنج زیت دهند و کسی را که مور گزیده بشر دو درم
با سرکه دهند و بر محل گزیده نیز طلا کنند و کسی را که تمر یا دود
قتاله داده باشند مثل افیون و بیخ و زیوندی زرایح
دهد چه بانیها مانه یکمثقال یا یکمثقال با وقیه شراب دهند
و بسیار بشود کسی را که افعی یا حیه قتاله یا کلب گزیده بشر یا دواند

قاله داده باشند از یکمثقال تا دو مثقال قدر قوة
اعراض حادث از نهش و از شرب دواء قاله و
کسی را که سعال و درد سینه و درد پهلو باشد
بقدر یکیتر مس با عسل بدهند و کسی را که باد در معده
و رود باشد رود انگ تا نیمه رم با آب زیره
دهند و صاحب جوع الکلب را مقدار فندق
یا دو وقیه شراب یا چهار وقیه با چند یقون آب
ممزوج دهند و کسی را که ناقص بی تب گرم باشد
رود انگ تا نیمه رم با آب گرم دهند و از برای
مشیمه و جنین میت مقدار یکیتر مس بطلا یا
چند یقون دهند هر دو ممزوج با آب که در آن سداب
یا شکر مشیع یا ابهل یا مس نمک پخته باشند
و اصحاب برقان از یرقان طحال مقدار یکیتر مس با طین
اسارون دهند و مستسقی را هر روز یک بندقه با
سرکه ممزوج با آب دهند و از برای درد کرده یک بندقه
یا پخته دهند و از برای قرحه امعا یک بندقه با پخته دهند
و از برای با آب سماق دهند و از برای سنگ

کرده یا بندقه با آبی که در آن کرفس بستانی یا کرفس
جبلی یا تخم آنها پخته باشند و از برای دشوار
نفض مقدار یکیتر مس یا دو وقیه یا دو وقیه سکنجبین عنصلی
دهند و از برای ورم صلب در جگر یا در سپرز
مقدار یک بندق یا دو وقیه سکنجبین عنصلی
عسل بخورد سه روز پیوسته و از برای صرع
یک بانلا با سکنجبین عنصلی ممزوج با آبی که در آن
سیالیوس جوشیده باشد و یکقیراط محلول در سکنجبین
عنصلی با عسل غرغره کند و کسی را که هیضه باشد
رود انگ با شراب سیب خورد بشرط آنکه هیضه بلغمی
باشد و از برای قولنج یک بندقه با آبی که زیره یا انیسون
در آن جوشانیده باشند خورند و کسی را که صرع
قدیم باشد یکیتر مس با آب شاهتره خورد و از برای
فالج و لقوه یکیتر مس با ماء الاصول خورد و از برای
جذام یکیتر مس با ماء خورند از برای برص یکیتر مس
با ماء العسل با ماء الاصول خورند

دستور مختار

تریاق بایه که شناخته شود خوبی تریاک پنجی از دو دره

یکوجه آنست که آدمی را دوای مسهل مقوی نیابند
بعد از ان بقدر ربا قلا کوچک تریاق بدهند اگر
قطع اسهال نکند دوای مسهل عمل خود بکند تریاک
ضعیف و مغشوش بدهند اگر خروس
اول تریاک دهند پس اسهل یا کزنج دیگر بر وسلط
سازند تا اورا بکزد یا انکه اول تسلیط اسهل کنند
بعد از ان تریاق بدهند پس اگر خروس از مردن
خلاص یابد تریاق خوبست و اگر خروس بمیرد
تریاق ضعیف یا مغشوش است منافع تریاق
فاروق بر انچه در منهاج بهت اولا در گزیدن همه
جانوران و خوردن همه زهرها و تمام ادویه سمیه نافع
و دافع آن شرورست و همه شربت آن در سموم
و سموم بر حد عظم اعراض حادثه از ان نشئت
سلم است و اقل آن قیر اطیست و اکثر آن دو
مثقالست و او مقوی قلب و مانع ضعفت
که سموم عارض قلب شود و او نافعت از جمیع امراض
بارده و از کثیری از ان امراض که خالص البرد

نباشد و او مصلح غلظ افاوهت و خوش
میکند ریش و دبار او اسهال خونرا و نفث خون را
و می بندد خونریز لو اسیر را و او نافعت از سوی استسقا
و می کشاید سده و شفا می بخشد از سرفه و تنگی و شوار
و نفس و در سینه و در پهلو و در دشش و باد و
در رودده و معده و پیچش ناف و قولنج و میراند
بول را و حیض و نافعت از استسقا و تخلیط اورام
اندرونی میکند و پیرون کرم و راز و پهن که
کرم کدوست هر دو نافعت از صرع و درد
سر و شقیقه و کرانی گوش و تاریکی چشم و ضعف
و نافعت از جذام و برص و بهق و او جاع مفاصل
و هر مرض که عارض شود از سوداء یا بلغم تریاق
نافعت از و و صحیح انست که هر مرض که عارض
شود انخون یا صفرا و مخالط آن سبب خلط سر
نبود تریاق در ان نافع نیست و اگر در ان استعمال
کنند ضرر عظیم کند و تریاق مضرست بصاحب
مزاج گرم و خشک فصل و او در چشم عزیز

توتیا هندی توتیا مس سوخته لولو ناسفته لبد
ساوج اقلیا زر صبر سقوطری سرطان بحری عفران
سنبل هریک دو درم شادنج مغسول شش
فلفل سفید دار فلفل نوشادر هریک درمی ونیم
مشک دانگی کافور نیمه لنگ آخر اقلیا زر
توتیا مس سوخته توتیا صبر شادنه مغسول هریک یک
درم ونیم مشک دانگی باسلیقون کبه اقلیا،
نقره زبد البحر هریک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرونی پانزده درم ساوج هندی
اسفیداج رصاص فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل
اشد هریک ده درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری پنجدرم
اشنه نمک هندی هریک درمی مامیران نوشادر
زرد جوبک هریک سه درم بوست هلیله زرد چهار درم
نمک طعام پست دو مثقال عصاره مایشا
پنجدرم نمک وباقی ادویه سحق کنند تا سیمون
غبار شوند باسلیقون سفید اقلیا زر زبد البحر
یک ده درم مس سوخته پنجدرم اسفیداج نمک

نوشادر جعده فلفل دار فلفل هریک دو درم شحم
الحنظل نیم درم قرنفل اشنه از هریک درمی
اوشنان سبل وظفره وجرب وپاخ وظلت
وده عشار انافع بود شادنج مغسول مس سوخته
اقلیا، فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار
دار فلفل سیاه هریک چهار درم فلفل سیاه
وسفید وزبد البحر هریک هشت درم صبر سنبل وقرنفل
هریک چهار درم ونیم زنجبیل ملح هریک دو درم
زعفران نوشادر هریک درمی
مسرخته شادنج هریک پنجدرم فلفل دار فلفل
زعفران شحم الحنظل هریک نیم درم زنجار صبر بوره
ارمنی هریک یکدرم اقلیا زر دو درم
زعفران تاریکی دنادیدن وآب ریختن چشم را
سفید بود زعفران سنبل هریک دو درم فلفل
دانگی ونیم داروی هم مانند دار فلفل هریک یکدرم
نوشادر یمه درم مازو سه درم کافور نیمه لنگ
کل انجوبار هفت درم مرقشیثا پنجدرم اقلیا،

ذهب مغسول بسد لولو ناسفته هریک سه درم
زعفران نیم درم شاذنه دو درم گل بنفشه سرمه
شش درم مرقشیثا چهار درم اقلیمیا زرده
درم زعفران بسد هریک نیم درم ساوج یکدرم
فرنجمشک قراحل لولو دانگ و نیم گل بنفشه
ظلمت وحکه دو معه را مفید بود شاذنه دو درم
خون سیاوشان قافله مشک هریک دانگی مس
سوخته مازو هریک درمی ساوج دو دانگ سنبل
دار فلفل هریک نیم درم کافور نیم دانگ گل توتیا
بیاضه زاغ مل کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرخین
سوسمار مرجان مرقشیثا سرطان بحری هریک
چهار دانگ اثمد پنج درم شاذنه لولو ناسفته
هریک یکدرم توتیا هندی سه درم زنجار نوشادر
فلفل دار فلفل سنبل قرنفل هریک دانگی و نیم بابونه
نمک هندی هریک دو دانگ گل خیر چوب
وقروح را مفید بود توتیا سه درم اثمد سه درم
توبال مس یکدرم و نیم سنج سوخته لولو اقلیمیا

نقره هریک دو درم گل رعنای مقوی بصر و ناشف
رطوبات بود و جرب و سبل را نافع بود اثمد
توتیا هندی توبال مس شیخ سوخته هریک
چهار درم مامیران یکدرم گل بنفشه سپستان
پوست هلیله زرد زنجبل هریک پنج درم فلفل سفید
دو درم نوشادر یکدرم شاذنه مغسول ده درم
بود و حسرم جوز و سبل و سلاق و دمعه را
مفید بود توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هریک
پنج درم زنجبل دار فلفل هریک سه درم و نیم املج
مامیران هریک دو درم بکوبند و بآب غوره
هفت روز پرورند بعد ازان خشک کنند
بسایند آنرا توتیا زرد چوبه از هریک ده درم هلیله
زرد زنجبل هریک دو درم و نیم نمک هندی یکدرم
برای تقویت چشم استعمال کنند قلیمیا زرد
چهار درم توتیا هندی بسبره هریک پنج درم
بستانند و بگلاب و خل و خمر بسبر شسته و در
خرقه کنند و میشویند و می مالند بعد ازان خشک

کنند و باد و دانگ کافور سحق کنند بروی که
دیده را قوی بود ساوج هندی مس سوخته افیون
بسباسه هریک هفت درم صمغ عربی سی درم
اقلیمیا چهل درم اسپیداج شصت درم بستانند
بروی اسود که اوجاع چشم را مفید بود افیون
دو درم کافور دو درم شکر کبود درم زعفران دو دانگ
مرنجد درم مسوخته درمی اقلیمیا زر سنجد درم
صمغ عربی چهل درم توتیا هندی قاقله مرقشیا
هریک درمی گلنار ساوج هریک دانگی بروداود
توتیا کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو حبه بروی که
بیاض چشم را مفید بود اقلیمیا شانزده درم اسپیداج
دوازده درم افیون کثیرا صمغ بسباسه هریک
دو درم از زوت شش درم زرور اصفر که
که اوجاع عین را که از رطوبت باشد مفید
بود از زوت بشیر خرپرورده پنجدرم مامیثا ماشیثا
درم صبر تخم گل زعفران هریک نیمدرم افیون
چهار دانگ زرور ابیض رعدیث را مفید بود

از زوت پنجدرم نشاسته دو درم نبات صمغ
عربی هریک درمی زرور اصفر سفید رعد صبیان
ورباح وذرویح را مفید بود از زوت پرورده
ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار درم
زرور اصفر کپر سه درم باهم بسایند زروری
که بیاض را مفید بود اسپیداج اقلیمیا فضه هریک
ده درم شاذنه مس سوخته هریک سه درم و نیم
کثیرا شش درم ببند در روغن هریک دو درم
صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لوزه زبد
البحر نبات نشاسته هریک چهار درم زرور
که دمعه و ظلمت و کف را مفید بود آب رازیانه
بنفشه درم خیار زهره کلنگ و خرفه سرد کبک هریک
سه درم مشک دو کافور هریک نیمثقال بسایند در آب
رازیانه پرورده کنند پس خشک و سحق کنند کلکاریدا
مفید بود از زوت پرورده بسایسه نبات سفید
بسایند زرور اکسیر از زوت چین را مفید بود
شاذنج مغسول لوزه ببند توبال مسر سنج

مس سوخته اقلیمیا ذهب هریک دو درم سرمه
قشیشا زبد البحر هریک درمی کندری که قروح عین را
مضر بود شادنه مغسول شیح سوخته هریک ده درم
پوست پخته اشقر مرغ شسته پنج درم زردی
کبریت احمر سفید بود مرجان بحری اقلیمیا ذهب کهربا
سومار شیح سوخته زبد البحر متساوی الاجزا بسایند
شیاف ظفره ظفره را مفید بود شادنه دوازده
درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار
سوخته زنجار هریک شصت درم افیون دو درم و نیم
بکوبند و بسایند و با آب رازیانه بسرشند و شیاف
سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت بکار
بمالند و در چشم کشند شیاف نیار جون وبع حوزه
وحرفه را مفید بود اقلیمیا ذهب اسفیداج از هریک
دو درم کثیرا پنج درم لولوخون سیاوشان هریک
چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هریک
دو درم زرد چوبه یکدرم زرنیخ سرخ نبات افیون
اقاقیا هریک نیم درم بکوبند و با آب شیاف سازند

شیاف آبار قروح عین را نافع بود رصاص
محرق نحاس محرق کحل اصفهانی توتیا هندی صمغ
عربی کثیرا از هریک چهار درم افیون یک دانگ و نیم
با آب بسرشند و در بعضی نسخها اقلیمیا ذهب سفیداج
رصاص از هریک چهار درم کندر سه درم اضافه کرده اند
شیاف رمادات ظلمت و ضعف عین را مفید
بود انزروت صبر زعفران هریک دو درم زهره
گفتار زهره کبک روغن بلسان هریک درمی
با آب سداب شیاف سازند آخر زهره عقاب و
باشه در دباه و خرس و شباط اسیاوی هم با آب رازیانه
شیاف سازند شیاف ببر با شیاف مامیثا از
از هریک شش درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم
افیون نیم درم با آب باران شیاف سازند شیاف
وزه حرفه وسبل و پاخن را مفید بود کحل زنگار
ساوج هریک یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج
بنویساند و باقی را بکوبند و با آن بسرشند شیاف
لسور وبع وسبل را مفید بود اسفیداج چهار درم

صمغ عربی کثیرا هریک درمی اقاقیا مغسول پنجدرم
سنبل افیون هریک چهار انگ مرنیمدرم شیاف
که درم عین و رمه دمعه را سفید بود و حوقه وسبل را
نافع بود اقلیمیا ذهب اسفیداج افیون مس
سوخته صمغ عربی هریک چهار درم مرسنبل نشاسته
درمی و نیم اقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و
بآب رو باه تر بگیرند بسرشند شیاف احمرین
حوقه و باسا و رمد را نافع بود صمغ نشاسته کثیرا از
هریک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج بشش
درم بکوبند و سفیده تخم مرغ بسرشند شیاف بیض
نافعست از بقایا [illegible] غلظ اجفان و جب خفیف
و مکنه شاذنج مغسول پنجدرم نحاس محرق سه درم بسد
لولو کهربا سرنج از هریک دو درم صمغ عربی
کثیرا هریک پنجدرم دم الاخوین زعفران از هریک
نیمدرم کوفته و بیخته بآب شیاف سازند شیاف
احمر طا جبب و مکنه و هلاتی و استرخا
جفن و سبل همه را نافع بود شاذنج مغسول ده

درم زنگار هفت درم قلقطار محرق پنجدرم نحاس
محرق دو درم و نیم کوفته و بیخته بشراب شیاف
سازند شیاف که جبب کهنه و غلظ اجفان
و سبل کهنه که بآن حمرة وحدة بنا شد و در تحلیل آثار
قروح و بیاض نافعست زنگار سه درم سفیداب
قلعی اشق صمغ عربی نشاسته از هریک یکدرم
اشق در آب سداب خویسانند و باقی ادویه بآن
بسرشند فصل در مطبوخات مطبوخ نواکه مسهل
صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید
بود سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم تخم کاشنی
نیلوفر هریک سه درم غاب ده عدد سپستان
آلوی سیاه هریک پنج دانه تمرهندی ده درم
ورق کاذی درم ترنجبین و خیارشنبر هریک پانزده درم
مطبوخ هلیله مسهل صفرا بوسنا پنجدرم پنج
میکنند سه درم هلیله زرد کابلی هریک هفت
درم تخم کاشنی و نیلوفر و بنفشه هریک سه درم
مویز طائفی ده درم غاب ده عدد سپستان آلوی

سیاه هریک پست عدد خیارینه ترنجبین هریک
یازده درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و
اخلاط سوخته بود و امراض سودایی را نافع بود
سنا پوست هلیله کابلی دیریک کل افتیمون هر
یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هر
یک چهار درم بالنگو کاوزبان بلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج پنج درم تخم کشوث شاهتره هریک یازده
تربد دو درم مویز طائفی ده درم مجموع غیر افتیمون
در پنج رطل آب بجوشانند تا باد رطل آبد دو درم
زوفا گل افتیمون در خرقه کتان بندند و در آن
اندازند تا سه جوش بزنند پس ترنجبین یازده درم
خیارینه پست درم در آن حل کنند مطبوخ غاریقون
مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله
زرد ده درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر
یک هفت درم بلیله آمله هریک چهار درم مویز
طائفی ده درم آلوی سیاه ده عدد کاوزبان بالنگو
خافث اسطوخودوس هریک صد درم بسفایج

نیم کوفته ده درم غاریقون یکصد درم افتیمون ده درم
مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع
کند و ادجاع مفاصل را نافع بود سنا پنجاه درم
پنج مهلک سورنجان روناه تربک هریک
پنجاه درم تربد را زیاده تخم کاشنی بنفشه هریک
سه درم انجبر و عناب هریک ده عدد اسپستان
پست عدد و گلقند خیارینه ترنجبین هریک ده درم
مطبوخ حبر صداع سوداوی را نافع بود افتیمون
دو درم حبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل
آب گرم در ظرفی کنند و روز در آفتاب نهند
و شب در جای گرم و بعد از سه روز صاف
میکنند و پست درم از آن باده درم روغن
بادام پاشانند تقوعات تقوع بلیله
مسهل صفرا بود و صداع گرم را نافع بود پوست
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هریک پنجاه عدد
اسپستان سی عدد تمرهندی پست درم بنفشه
تخم کاشنی تخم کاهو هریک سه درم خیارینه ده درم

ترنجبین ده درم در سه رطل آب کرم شبانروزی
بخیسانند و رطلی ازان باشامند **نقوه خواکه**
مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوی کیلی هر یک
پست عدد خیاب ده عدد تمرهندی پست درم
بنفشه تخم کاشنی تخم کاهو هر یک سه درم زرد آلو
خشک ۳ درم ترنجبین و نبات هر یک ده
درم در یکمن آب بخیسانند **نقوعی که اورا رئون**
وحب گویند تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس
انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با
رطل آب در ظرفی کنند سه روز در آفتاب
نهند و چهل درم ازان باشامند **آنچه** بقایای امراض
حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند
آلوی سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی
پست درم تمرهندی سی درم تخم کاشنی تخم
کشوث همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی
کنند و آب بران ریزند و در آفتاب نهند در روز
و در شب در جائی گرم نهند بعد از سه روز چهل

درم ازان باده درم نبات یا ترنجبین باشامند
فصل و حقنها شقه که در امراض حاده استعمال
کنند انجیر ده عدد خیاب پست عدد سپستان سی
عدد سنا هفت درم جو نیم کوفته ده درم سوس
خشک هر یک کفی بنفشه پنجاه درم بکوشانند در سه
رطل آب تا بنیمه آید و صافی کنند و شکر سرخ ده
درم در ان حل کنند و بگاه در روغن کنجد یا
روغن بنفشه بسر آن ریزند و استعمال کنند
حقنه که وبع پشت و تونج را مفید بود حلبه
بزرک هر یک ده درم خیاب انجیر هر یک ده
عدد سپستان پست عدد خطمی خشک یا بونه
شبت هر یک کفی ناتخواه را زیانه هر یک سه درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید و صافی
کنند و بوره نیم درم و نمک دو درم و مقل نیم درم
و عسل دو درم فرو پنجاه هر یک ده درم با آن ضم کنند
حقنه که بر دوت احشا و مقل را نافع بود
مقل اشتر سنجد هر یک پنجاه درم خیذ بدستر

هریک درمی نانخواه را زیانه تخم کرفس سیاه
هریک دو درم طبله خشک بابونه ثبت هریک هفت
درم در سه رطل آب دوسه رطل خلاصه بزبچوشانند
تا باثلثی آید و استعمال کنند **منفعت** که حیات عاد
مفید بود جوسقشر نیم کوفته خطمی سفید بنفشه هر
یک کفی عناب ده دانه پستان میوز طائفی
هریک پنج دانه روغن گنجد و بنفشه و
ترنجبین هریک ده درم خاک و بورق هریک نیم
درم **منفعت** که نفرس و لقوه را **مفید بود**
شاهتره قیصوم راوند بیخ کبر قطوریون ورق
سپیدان صعتر سورنجان حاشا هریک
دو دو درم تخم خطمی مازریون هریک نیم درم روغن
گنجد پنج درم **اغری** که قولنج بلغمی را **مفید**
بود خاک بابونه اکلیل الملک ثبت هریک
کفی طبله حرمل هریک هفت درم کندم پنج
خشک دانه مجموع نیم کوفته ده درم زیانه تخم
کرفس هریک درمی سوسن خطمی قطوریون هریک

نیم درم انجیره ده عدد سداب ترتیب هریک دسته
عسل روغن بنفشه خبزی و بکاسه هریک ده درم
بوده ازمنی یکمثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم
منفعت که سنجد و فروج امعا را مفید بود پست کنار
بلوط انه هریک پنج درم کنار دانه نور دورق
گل هریک پنج درم ورق مورد دوازده درم بچوشانند
و آب لسان الحمل یانزده درم زده پنج بریان
کرده دو درم بارزوغن گل ده درم بزنند و اقاقیا یکدرم
و بسد و کاغذ سوخته هریک درمی نشاسته بریان
کرده دم الاخوین هریک نیم درم عصاره بخ بشیر
نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند **اغری** که قولنج ریحی را
مفید بود تخم خطمی یکدرم قطوریون باریک پنج
ورق سداب نو در هریک شش درم صعتر
پنج درم بچوشانند و صافی کنند و عسل ده درم حل
پیوسته سکبینج جاوشیر هریک نیم درم با آن ضم
کنند **اغری** بابونه نبت هریک ده درم سداب
خشک سپوس زده پنجه هریک هفت درم

سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم الخطل یک
بوره نیمه درم انگامه ده درم روغن زیت
درم نقته کرده این را استعمال کنند غایبه
عدد پستان پست عدد بنفشه چهار درم انجیره ده عدد
خطمی سبوس هریک کفی بجوشانند و آب جفندی
درم روغن کنجد پست درم انگامه ده درم با آن بخم
کرده استعمال کنند فصد و شیافات و حقن تنقیه
که قولنج بگشاید جند بیدستر زهره گاو بوره قثاء الحمار
متساوی بکوبند و شیاف سازند اخر بوره ارمنی
نمک هندی تخم الخطل متساوی بکوبند اخر
که ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو قثاء الحمار هریک
دو درم بشکر سرخ بسرشند اخری که محدوری مزاج را
مفید بود در عقب مسهل که تبصیر کند بکار دارند
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک
هریک دو درم بکوبند و بسرشند و بشکر معقود اخری که
قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره شحم حنظل
متساوی بکوبند و با وینگو بسرشند اخر که در حمیات و

امراض حاره بکار دارند نمک هندی بورد خطمی سپستان
اخری خیر و رقتن خون از مقعد بازدارد مرافیون
کندر زعفران متساوی بکوبند و با آب کشنیز بسرشند
اخری که همان اثر کند مر اقاقیا بزر الیخ صمغ عربی
برنج بریان کرده هریک درمی بکوبند و با آب مورد
بسرشند اخر حیض بگشاید و اجاع
رحم که از بر دوت بود نافع بود کندر مقل قنه هریک
دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر هریک
درمی مصطکی میعه روغن سوسن دو بابونه دو غاریقون
مرغ و بط هریک سه درم صمغها بخویسانند و پکیانند
و با قی بکوبند و با هم بپاینده و بصوفه بردارند قرص
اقاقیا هم الاقوی بیه بط و مرغ و زعفران بسنبل
حنا ما مصطکی از هریک درمی روغن بلسان و
سوسن هریک سه درم شمع شصت درم قرص
رقتن خون را مفید بود مر اقاقیا هریک دو درم کلنار
صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شنبلیله
زعفران هریک درمی افیون نیمه درم بکوبند و با آب بسرشند

وبردارند **آخر** مر افاقیا ریوند لادن زعفران هریک دو
افیون نیم درم بکوبند وبآب بسرشند وبردارند **آخر** مر
افاقیا ریوند لادن زعفران کافور کل ارمنی متساوی
بکوبند وبآب لسان الحمل بسرشند **فرزجه** که دم طبع شاذا
ورق کل پوست انار مورد عوسج پوست طلع
وباعصاره بحیه التیل استعمال کند **فرزجه** که ضعف رحم
نافع بود حب بلسان زعفران مازوین هریک سه درم
قرنفل جوزبوا کتان سوخته هریک دو درم زیره دو درم
جند بیدستر نیم درم **فرزجه** که رطوبات را مفید بود تخم
شبت تخم کرفس سداب قند سلیخه مصطکی زیره
مرجما قسط میعه سائله سنبل علک انبات اشق جندبیدستر
متساوی بکوبند وبا روغن زنبق استعمال کنند **فرزجه**
که دم طبع باز دارد شب یمانی نیم درم افیون بزر
البنج هریک دانگ **آخر** مر دانگ زاج کلنار کل مختوم
کل ارمنی سرمه بکوبند وبیاف سازند وبردارند **فرزجه**
که فرج را گرم کند مر مازریون گرم دانه بکوبند وبا روغن
زنبق بیامیزند وبردارند **فرزجه** که فرج را تنگ وخشک

کند بنگ وزعفران در شراب بجوشانند وخرقه را
گشتان دران اندازند تا آن آب بخورد چند پس خشک کنند
وبوقت حاجت پاره از ان پیش از جماع بردارد **فرزجه**
که فرج تنگ کند قفاح اذخر بلدرم مازو دو درم بکوبند
وخرقه بشراب تر کنند وبآن بپالایند وخشک کنند
وپاره از ان بکار دارند **فرزجه** که رطوبه فرج را باز دارد و
مازو وتخم خلاص هریک دو درم سرمه خمار الجه
هریک نیم درم بکوبند وبخت وگلنار بجوشانند وخرقه را
بدان تر کنند وبدین ادویه بپالایند **فصل فی المنهوه**
الطبیعیه که نافعست از استسقا سنبل الطیب سلیخه
سعد وهر متساوی وقرنفل وجوز بوا وپنج سون آسمان کوفته از هر
یک سه وقیه وتخم قسط تلخ سیزده درم کوفته وبیخته
بروغن بلسان سرشته استعمال کند **فصل فی المنهوه**
الطبیعیه نافعست از سردی معده وجگر وسپرز
افسنتین رومی سنبل الطیب قشور سلیخه از هریک سه
درم صبر سقوطری سه درم چوب بلسان زعفران
از هریک دو درم موم سفید هشت درم موم در

روغن انار این یا روغن قسط یا روغن زنبق بگذارند
و باقی ادویه کوفته و پخته با آن در ماون و با آن صلایه
کنند تا مستوی شود ضماد ی المعاء نافعست از حرارت
جگر و دل و معده و دوار احتراق هاوه هر کاه که ضماد کنند
بر دل و جگر و معده و موم سفید سه وقیه روغن بنفشه
روغن گل از هر یک دو وقیه موم در روغن بگذارند
در آفتاب نیکو بگیرند تا سیر شود پس ماون اندازند و
گلاب و آب تورک تر و سرکه ثمری و آب حی العالم
و آب کشنیز تر و آب کاشنی و بسته ماون چندان
درهم زنند که یا جم مخلوط شود پس خرقه کتان دران
فرو برند و ضماد کنند ضماد لصدر نافعست از حرارت
کبد و اورام گرم کبد بنفشه خشک چهار مثقال
قصب الزیره دو مثقال کافور یک درم اجزا بکوبند
و بپزند و موم در روغن گل بگدازند و ادویه دران
بسرشند و ضماد کنند پس اگر این ضماد از برای
صلابت طحال خواهند بگیرند مقل ازرق دو وقیه
اشق یک وقیه آب دبا قا کرسنه آرد کنوا اکلیل الملک

بزرگ بابونه سنبل الطیب آرد قرنفل از هر یک
نصف وقیه انیسون دو رطل ادویه بکوبند و بپزند و بنجوشانند
انیسون در سرکه خمری و بدست بمالند و بصفر بال بالا بنه
در روغن بابونه و روغن سداب بر ان اندازند
و استعمال کنند ضماد القلب نافعست از شکم رفتن
و سستی معده کاک در شراب سوس یا شراب
آب به با آرد مورد تر بجوشانند و بگیرند افسنتین
رومی و صبر سقوطری و لادن و قصب الزیره و
زیره معتبه از هر یک دو درم مر صافی و مصطکی
از هر یک چهار درم اقاقیا و حصص و کاسنی
از قمع پاک کرده و زعفران از هر یک پنج درم قصب
و موم سفید از هر یک سه وقیه و عود هندی یک درم
بکوبند و بگیرند پزند تمام ادویه و موم در روغن یاد کرده
یا روغن نیلوفر بگدازند و با ادویه در ماون صلایه
کنند تا مستوی شود و بگیرند ضماد لوجع المعده
معده و احتراق مورد دو دانه مورد و سنگ یک
و عود خام و جلنار و قشور بید و قشور سیب شامی

وکل سرخ و زرده و مسکه و صندل سرخ و سفید و ادویه
کوفته آب سیب و گلاب سرشته بحرقه کنان حمار کنند
نافعست از سردی جبن و استسقا
نوشادر و اکلیل الملک و اشنه و حماما و ورق غار و
مرزنجوش و تخم کرفس انیسون و زرنباد و بیخ سوسن اسپاغول
و سلیخه و زعفران و چوب سلیخه و لبان ذکر
از هر یک مقدرم موم سفید بگرطل عسل کف کرفته
و پیه بط و روغن جاورغن صنوبر از هر یک یک رطل
جاوشیر سی درم ادویه بکوبند و بپزند و بخوابانند
انچه میکداز دمیکداز روغن صنوبر و جمیع در اوانی
کنند تا مستوی شود و استعمال کنند پس چون خشک
شود و محتاج بتکیین باشد پند از دبر و غن پیه بط و روغن
پیه مرغ خانگی
شکم بز نر از هر یک ده درم موم سفید پنج درم
میعه سائله چهار درم موم و روغن یاسمین بکداند و
ادویه میعه نرگسند و پند از دبر موم و روغن حمار
کنند نافعست نقرس و اورام حاره

چون مادر ماده بنه بود مدت فاصل از پسر فرقه نزینه
پنج روز بود و از ماده سی و پنج روز تا چهل روز
اگه شکم رود و یابی کند و شکم با پسر
افتد و انقلاب بهم رسد و سر منی باریک کرده آب
کرم باید داد تا قی کند بعد از ان قرص طباشیر باشد
نیاره و کل انار و صمغ عربی و کل ارمنی بریان کنند کرده
باشراب سی غدا مزوره ساقط سازند اگر تشنگی و غلبه
کند انار و آب بهی و آب سیب شیرین دهند و اگر کاهش
نشود بیوست جو و آب انار دهند و اگر دست
با تشنج شود رفته کرده بمالند و اگر ساکن نشود با روغن
نشنج
گرم تر کنند و در تشنج نفع بعد
تغاش سفید آرد جو برشته شاهره بیخ کنکر تخم کنکر مغز بادام
کوفته و پخته بور کند و قدری بخور و نقل از خاقیم عماد الدین
کرمانی روز دوم اضافه کند و پیه سفید و روغن بنفشه استعمال نمایند
تمر هندی روز سه
ب کند شب
جنه صمغ عربی

هر یک پست تخم سپندی درم فاریقون اسطوخودوس
پوست هلیله کابلی فراسیون زنفار خشک سیاه از
دشونیز از هر یک دو درم زراوند مدحرج و سنبل
الطیب و دارچینی و مصطکی و اسارون وحب
البلسان و فرفیون وقسط و بلیله از یک بریان کند
و خاقرقرحا و مقل و نیا از هر یک پنج درم تخم الخطل
بی پوست دو انه فلفل سیاه و جند بیدستر از هر یک
سه درم جمله کوفته و پیخته با کپین سرشته معجون سازند
نرم آورده و مقوی دماغ و معده بود و دفع
سردی و تری لیاه کهنه کند و سرعت انزال را زایل کند
و اسهال را مفید بود نسخه آن بزر البیخ به شیر
پرورده و بر دفن بادام چوب کرده فلفل سیاه
فرفیون عاقرقرحا دارچینی هیل قرنفل عود خام جدا
مجرب مصطکی صمغ عربی
دو درم بهمه عقرب
انیون خالص
ب سازند

بسایند و بر موضع گزیده باشد طلا
کنند در دو ساعت ساکن شود و از زهر و خطر ایمن
شود از عجایب المخلوقات اگر کسی دیشه
درخت زیتون را بموضعی که عقرب گزیده باشد
بندند در ساعت شفا یابد اگر عقرب
شکم بشکافند و بر آن موضع عقرب گزیده باشد
بندند در ساعت در بر آید شود
روغن بابنج و قیه شکر بخورد فی الحال بول گشوده شود
علاج آسانی و منع حمل مثقال سه آبه بر سه بگشاده
زیر پا زن گذارد در حال وضع حمل آسان بشود و
این مجرب و مستغنی از شرح و بیان و آزموده است
باید که در حال انزال از یکدیگر
جدا شوند و اندر حال بقرایند که بر جند جانب پس باز
سجده نه بار یا هفت تا منی جدا شود و عطسه آورد
و اگر بوقت مجامعت سر قضیب را بر دو قطره چرب
شود منی زود نیاورد و اگر بقطره آب آلوده کند مانع منی
نسان یا بیضه اج ربیشه باز دارد

یکمثقال تبدیکدرم نمک سندی وفرفیون وافیون
وزنجبل وناخواه وکمورد وموبز منقی وانیسون
کرده کوفته باهم سرشته مقدار سه درم وشراب
استقین ونقیع صبر وهر سود وآزاد آنرا
سطر دنبالان سر دبوده باشد پوست ترنج و
قرنفل وهو وخام ومصطکی وخربواو کبابه وجوز
بواو فلفل خشک وسعد وسنبل نارد خاید وآنرا
سبب قوی باشد وباین زایل نشود بن دندانها
بصبر وحی باید مالید یا باقرص زعفران وآنرا
زرنبخ دن شست کهن دندان را
سخت کند وبوی دهانرا خوش کند ودندان را
پاک کند وسفید کرداند وخون آمدن ازین دندان
بازدارد وبگیرند انهل مازوی سبز سوخته ودهره
کشته شب بحانی کرم کرده واندرسه کشته
کنک دریاسفال
نیم سوخته ازهریکی سه درم سنبل ونمک اندرانی
الاسس ازهریکی دودرم عاقرقرحا پنج درم پوست

جمامت کردن وپوسته دهانرا ببرکه وکلاب شستن
وبسرکه غرغره وسکنجبین بعسل وخلال کردن وشبانگاه مسواک
وخلال کردن وسفوف بکار داشتن وتن را
بمطوح هلیله پاک کردن وهر ساعت عاقرقرحا
وفوفل وصندل وکرنازه وخایدن وهر ساعت عاقرقرحا
وفوفل خاییدن بسه اغفوست بکوهر دندان
بازدهد وهران راسد واگر دندان جمله تباه باشد
برکشد واگر که سبب گرم معده باشد شقاقلوس
زرد الوی رسیده وانیم رسیده وخربزه نباشتا
خوردن سود دارد واگر وقت رسیدن آن نباشد
کشته آن ترمیکند وآنرا وآب آنرا میخورد و
پوست جوانه رآب سرد باشکر سود دارد وغذا
جوجوره وسماق وزرشک ومانند آن وآنرا که
اندرفم رطوبت تباه شده باشد نخست قی باید کرد
پس ایارج فیقرا یا اطریفل کوچک بکار دارد سود
دارد واگر معده سرد وبلغمی باشد ازعقب
قی جب ایارج بدهند بدین صفت ایارج فیقرا

پنج کبر و سعد از هر یکی سه درم عود سوخته پنج درم
کنار دانه هلیله زرد و سیاه از هر یک چهار درم
همه را بکوبند و بیزند و با هم بیامیزند و بکار دارند ان شاء الله تعالی

ملک العلماء سلطان الحکماء

بهاء الدین بغدادی گفت که علاء الدین قزوینی الاصفهانی
کاشغر بود حکایت کرد که این معجونیست که
حکماء هند ترتیب داده اند جاوید زنجانام و خواجه زین
الدین کرمانی پیوسته این معجون بکار بردی و
معروف است که پانصد سال عمر داشت و خواجه عمر
ترکه هفتصد سال عمر داشت و پیوسته این معجون
بکار بردی و علاء الدین مغربی گوید که هشتاد کس را
دیدم که سیصد و چهارصد سال عمر داشتند بسبب
استعمال این معجون بهاء الدین بغدادی گوید ده
سال خدمت خواجه عمر ترکه کردم و انواع
خدمات بجای آوردم تا وقت سفر این نسخه بمن
داد بعد از تجربه خواهید بسیار بمن و دیگران رسید
زنهار که محفوظ داشته باهل ظلم و فساد تعلیم ننمایند

قانقل جوزبوا چنین بسیاسه خیزبوی

ساکوچ هندی هر یک کدیره قافله تخم فلفل دودرم
دارفلفل چهار درم زنجبیل هشت درم هلیله سیاه پانزده
درم بلیله سی و دو درم آملهٔ مقشر بیست و چهار درم
نانخواه دویست و سی و یکدرم مویزه کرمانی دویست
و شش درم شونیز چهارصد و شانزده درم شاهدانه
پانصد و بیست و دو درم بلاسه شاهدانه بابرک
با مجموع اویز برابر باشد یانصف درست او به
شکر طبرزد برابر همه او به تقاوم آورند و معجون سازند
و بهر بامداد دو درم بنا شتا بخورند که زهر جمیع چاپها
و علتها نافع و سودمند بود

نطانی زنجبیل فلفل شقاقل قصری دارچینی
قرص افعی بهمین فضیة الثلب کباب چینی
تو هم زنجبیل فلفل قاقله کبار قاقله صغار دونج
خربق سفید کل کاوزبان کل نیلوفر طباشیر سیماب
خشخاش کنجد مقشر تخم خربزه تخم خشت تخم
شلجم تخم کرفس تخم هندی مایه اشتر اعرابی

افیون ریسنه کرونی روغن سعد کوفی خولنجان
مصری سورنجان اسارون ماهی روپیان سکه
صندل زعفران مصطکی سنبل الطیب زرنباد
عود بلسان سلیخه حب البلسان حب الملوک کبریت
زراوند مدحرج ابریشم مقرقرحا خاک عربی کتان
العصافیر دارفلفل بادرنجبویه عود سایده ضد
سفید صندل سرخ بورندان تخم هلیلون جوزبوی
بسباسه پوست ترنج اشنه آلیه منقی پوست
هلیله کابلی مغز کنجشک نارجیل مغز جلغوزه مغز
گردکان مغز بادام مغز فندق مغز پسته تخم
خربزه تبه یاقوت فیروزه مروارید ناسفته
مرجان سایج حجرالیهود حجرالشب سوخته ورق
طلا ورق نقره حجر لاجورد کهربا فاوزهر حیوان
عنبر اشهب آب فواکه شیرین مشک اغلا
مومیای کافور جوانکل سرخ شطرج هندی
بیخ اغلا کل مختوم قنقیب کاوکوست
اسطوخودوس هلیله سیاه پوست هلیله زرد

کشنیز خشک ت پوست هلیله
سیاه پوست بلیله آمله مقشر فلفل دارفلفل
بسباسه شطرج شقاقل مصری لسان العصافیر
مغز فلفل کنجد مقشر تودرین قند سفید خشخاش
جمن سرخ بهمن سفید پوست هلیله زرد و
عسل مصفی سه چندان اجزا کوفته وبیخته باروغن
بادام چرب سازند وباعسل مذکور سرشته
بقدر احتیاج بخورند سنبل الطیب هر
یکی ساوج هندی مشک زعفران نیلوفر
تخم کرفس صبر سقوطری افسنتین قرنفل
بنفشه پسته اودیه کوفته وبیخته باسه چندان
عسل ترکیب سازند که نفع دهد بلغم
زیاده راو نفس را قوت دهد وفرح دل آورد
وطعام را بگوارد وسلس البول را برطرف سازد
وجمیع باد ها را بنشاند ودر منی بیفزاید وشهوت
را که در آورد ودفع طوفان تمام آورد وورد انهارا
تمام گرداند وباد مفاصل را برطرف سازد وذات

روشن کرداند و عقل را زیاده سازد و رنگ روی را سرخ کرداند آلله قشر هلیله شطرج هر یک

ند هج پنج بابونه نارچیل مغز جلغوزه خصیه الثعلب بنفشه

فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی تخم بابونه مویز منقی

عسل سه وزن ادویه هلیله کابلی هلیله

سیاه هلیله زرد آلله مقشر کشنیز خشک

اجزا را بالسویه کوفته و بیخته روغن بادام چربکرده

بعسل بسرشند شربتی یکمثقال

از قول صاحب فاخره از قول حضرت آدم علیه السلام

که هرکه تخم ازبانه را مقدار یکدرم و بایکدرم قند سفوف

سازد و هر روز از ابتدا انکه آفتاب بحمل رود تا انکه بحد

سرطان رسد مداومت نماید ان در هر سال این سه ماه

که گفته شد قطعا مریض نشود اگرچه برسد بعمر طبیعی

وحواس بصحت باشد تا آنزمان که بمیرد

اگر پیه رباه در دست و پای مالند سرما نخورند و اگر

زرنیخ و گندنا هر دو را کنند مگسان نگریزند

هرکه آب ترب بر بهق مالد بهق را ببرد و اگر بهق باشد

بخورند معده را قوی کند و بلغم را ببرد اگر آب

پازبا زهره کوسفند بیامیزند و در گوش چکانند به شود

بدانکه این جوارش نافعست از برای

ضعف معده و رودده و جگر و معده را باعث

کند و طعام را هضم کند و خلط خام که در بدن جمع شده

باشد باصلاح آورد و پیری و سفیدی موی را دیر تر

اندازد و کرده را کرم کند و سرفه کهنه که از بلغم بود

رفع کند و در سرکه دیرینه بود ببرد و در دستمالی

چشم پنفزاید و سردیها از بدن ببرد و در مفاصل

گرم کند و در عقل بیفزاید و فکرت صائب آورد و

قوت جماع زیاده کند و آواز تیز کند و بهق و

تنگی نفس و درد حلق و نقرس و عسر البول و کثرة البول

در یک مشانه را فایده دارد و لفظ جالینوس در

حق جوارش اینست و من شربه احد و عشرین یوما

امن من کل داء باذن الله تعالی و هیچ پرهیز

نبود از هر خوردنی این معجون و چون سال بان نگذرد

تریاق بزرگست و رنگ موی را زین بغایت

نیکو کند و خون شکم باز دارد و زهر را ببرد و نسخه او آنست

بدل ٩ زنجبل و زعفران و فلفل و سنبل و قسط بحری
و قاقله و قرنفل و سلیخه و دارفلفل و دارچینی و هر یکی
وقیه از زیره یک وقیه و درم عدا اکوفته و
بجریر پخته معجنا بجاد درم قند و لیت ایشان
با منم عسل سه بندان بجوشانند و کف بردارند
و دارو با دیگی بسه شند و در ظرفی کیرند و در وقت حاجت
هر روز دو مثقال بخورند گوشت اب
کرم و زهر بود و شکم را نرم کند و معده را قوی
کند مغز اب بادرنجبویه یا نعنا نه و بهر بادی
که بمالند موی بپرون آید اگر کشنیز در روغن
بریان کرده بخورد در معده بهره و خون صافی کند
هر گرما گزین هر شش برگ سیب و برگ انجیر و برگ
گردکان با هم بکوبند و بخورند دی شنه زهر اردی کار
نکند و بجای نان بخورند هر که پودنه باشد
بخورد قی بازدارد و هر که با سرکه جوشانیده در پهلوی
بندد سپرزرا ببرد و هر که بنا شتا بخورد گرم معده را

بکشد و هر که خایه کوساله بریان کرده بخورد ذکر او قوی
شود و آب پشت بفزاید و هر که خون از بینی او نه ایستد کهن
کاور بپشانی بندد و باز ایستد و هر که خواهد که شراب نخورد
سر کنجشک بکوبد و با روغن کنجد بخورد و هر از میل شراب
نکند و اگر کسی از آب خوردن سیر نشود خشت
پخته و اتش اندازد که سرخ شود و بعد ازان در آب
اندازد و بگذارد که خنک شود پس قدری عسل و فلفل
کند که شیرین کردد ازان آب بخورد بهتر شود
هر که در وقت خواب یکشربت آب گرم بخورد او را
درد سر نباشد و هر که بنا شتا سویز بخورد بلغم ببرد
و صفرا بنشاند و حفظ بفزاید و ذهن نیکو کند و
هر که دندان باخود نگه دارد از درد دندان ایمن باشد و
هر که شیر سگ خشک کند و در زیر دماغ دود کند
درد شقیقه دفع کند هر که می خورد باشد و کشنیز بخورد
بوی آن دفع شود هر که آب خیار با نبک با کافور و
پلنی چکانه خون باز ایستد هر که قدح آب پودنه بخورد هرگز
هر که پاره پوست خر گوش در گردن کودکان

اضافه که در الف است
اگر اب او را در بینی چکانند

خواب نه بیند

در حدیث وارد شده
رسول آنرا دوست میداشته

بندد و خواب رود و هر که خانه عنکبوت بخورد تب
چهار روزه دفع کند اگر زنی را بچه در شکم مرده باشد
شیر بز بخورد و خلاص شود و هر که اصفر آلود باشد
سه انار شیرین با دو انار ترش دانه کند و قدری
گلاب در وی افشاند و سه روز در بام خانه گذارد و بعد
ازان یکچهار یک را بیازماید و دو مثقال زنجبیل و نیم دانگ
زعفران و یکچهار یک سیلان حلوا کند و بخورد شفا
یابد انشاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

از املای حضرت جالینوسی عماد المحمود اکتفی
تمام آورد زنباد اسارون در روغن عقرب
سنبل اهل قرنفل دار فلفل فلفل اشنه
مصطکی زعفران زرنب سعد کوفی سادج
کبابه زنجبیل تخم کرفس بوز بوا بیاسه افیون
زعفران و افیون را با گلاب حل کرده ادویه را
در و بسرشد و جبا ساخته در سایه خشک کند و
اگر با جزا دست بهم نه هر مثقال صمغ عربی را در
آب حل کرده داخل کند باید که اجزا ازهم نگسلند

که حضرت ولد عماد الدین محمود مولانا قطب الدین
مسعود بهت ترتیب داده و مسمی
بمعجون قطبی ساخته از کیفیات در روی انجمله قوت
باهی هست اجزا جوز بوا دارچینی قرفه صندل
سفید سنبل ببابسه جوز ناظل مشک
عنبر اشهب عسل سه وزن ادویه
که چون بخایند نعوظ تمام آورد و تقویت تمام در شهوت
بمیه آید و شهوت جماع برانگیزد و تا این غلک در دهان
بشر نعوظ فانشیند مکرر بیرون آورد و کیفیت ساختن
آنست که بلادر مقشر کند و دانه اش بیفکند و پوست
آن اخور و کند و بعد ازان آنرا پاک بشویند و یکوقیه ازان
که عبارة از هفت مثقال بوده باشد در دیگ
کند و ازده من بظم که آنرا بقدر انخضر اکویند مقدار
انچه اورا بپوشد پس پیست و یکدرم کندر بستاند
و بساید و در دیگ ریزد و آتش نرم نرم در زیر او زند
تا زدیگ انفعاد شود انگاه بهر وقیه از انچه در دیگ
باشد نیم دانگ محموده ازرق بیفکند و چون تمام منعقد

شود بکیرند و در ظرف آبگینه نهند و در وقت حاجت
بمقدار یکدرم جدا کنند و در دهان گیرند و بخایند و حال
نعوظ آورد و هر درم از آن سه مرتبه اثر دهد و بعد از آن
موثر نباشد و گاه باشد که از کثرت نعوظ رحمتی بهم
رسد جهت آن که مزاج مالک تر از آن گردد بگیرد در روغن شیره تازه
سی درم و سی درم قند سفید ده درم کندر سفید سیاه
اضافه روغن گنجد کند و بهر یکوقیه از آن دارو
پنج درم در آتش نرم عقه کنند و بوقت حاجت یکدرم
در دهن گیرند نعوظ ساکن شود و این بغایت مجرب
و این از علماء حاذق بمقدار مفادست

که بکفه خون از بینی او دان آمدن نافعست اگرچه کوشت
تمام ریخته باشد طباشیر سفید کل سرخ کاشت
هندی سنگ کوزن سوخته جلنار صندلین اجزا را کوفته
و بپخته بر بینی او پاشیده شب بخوابند و صباح بگلاب
و سماق بشویند و مضمضه بآب یخ بارها نافعست

جهة تقویت و دفع
سلس البول و منع سرعت انزال و تقویت دل و

پشت و کرده و کمر و تقویت مفاصل که از برای ولی
خلیفه شاه مرتب داده اند سنبل قرنفل
هیل تودری زرد تودری سرخ شقاقل سرخ
شقاقل مصری بسوربجان بوزیدان خولنجان
زعفران سکه تاهی ارمنی قضیب کاکوهی
سومان زده جوز بوا بسباسه تخم پونجه تخم ساز
تخم کندنا کبابه چینی کندر مصطگی حلیت بزر
انیسون مایه شتر اعرابی تارچل مغز پسته مغز فندق
مغز بادام جلغوزه شاهدانه مغز بن مغز کوکان
مغز تخم خربزه ابریشم حب النیل خشخاش سفید و
جدوار زرنباد درونج عقربی زراوند مدحرج
سعد کوفی تخم جرجیر تخم انجره بهمن سفید و
بهمن سرخ دارچینی تخم شلغم تخم ترب رازیانه
مشک عنبر اشهب ورق طلا ورق
نقره نبات ترنجبین کرکم عسل مصفی کهن
ترکیب کنند شربتی یکمثقال جهة الطعام نیز باشد و
میل نماید نافع باذن الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و لا عدوان
الا علی الظالمین و الصلوة و السلم علی رسوله
محمد و آله اجمعین بدانکه ایزد تعالی جل جلاله
هر جانوری که آفرید بحکمت محتاج گردانید و از جمله مخلوقات
و موجودات برگزید و بعقل ممتاز گردانید خانکه میفرماید
و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم
من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
و چون ایشانرا بحکمت احتیاج افتاد بنکاح امر فرمود
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث
و رباع و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم نیز فرمود تناکحوا تناسلوا و تکاثروا فانی اباهی بکم
الامم یوم القیمة و لو بالسقط و اکنون بمعنی شروع
کنیم بتطویل می انجامد انچه حکماء ما تقدم چون بقراط
و جالینوس و افلاطون و ارسطاطالیس و

جاماسب این مجموعه را از چهارصد کتاب
معتبر از طب استخراج کرده اند و امتحان دران
باب نموده اند و جمله ایشان متفق اند که هیچ وقتی مباشرة
بهتر از فصل بهار نیست زیرا که در فصل بهار هوا معتدل
و خون در وجود کرمتر است و در ینوقت چون
خون در بدن افزون شود حرارة غریزی که قوت
روح حیوانی در وست زیادة شود و در حرکت آید
درین فصل مجامعت کردن نقصانی ندارد اما اگر
خواهد که کند و خواهد که زیادت کند هم درین فصل
بهار کند تا در اعضاء رئیسه خلطی ظاهر نگردد و اما در
تابستان کرم و زمستان کرسم سرد احتراز باید کرد
از زیادتی مباشرت که نقصان روح بود و در فصل
تابستان مجامعت در روز بهتر باشد و عادت
عوام مشتر در شب اتفاق افتد و این خطائی
عظیم و نامحمود ست دریاد نمودن
انکه در کدام روز مباشرت بهتر باشد بدانکه اطبا چیز
اختیار کرده اند در هفته شب دوشنبه و شب

پنجشنبه و شب آدینه محمود است و اگر شب
شنبه یا روز شنبه اتفاق افتد در صحت بیماری بد
آید بحکم آنکه روز شنبه و شب او تعلق بآفتاب دارد
و مدبر آفتاب زحلست از نحوست زحل احتراز باید
کرد اما روز یکشنبه پادشاهی مر آفتاب راست و
مدبر او عطارد است نیک باشد سفر کردن و بدین
پادشاهان رفتن و حاجت از ایشان خواستن و اسب
تاختن و خربه و فروخت کردن و فرزند بمکتب فرستادن
اما درین روز نشاید مجامعت کردن که تب ربع پیدا
شود و اگر درین روز فرزند در وجود آید عوان پیشه و
غماز و پنهان باشد و مادر از تولد او رنج بسیار بیند
اما روز دوشنبه مدبر آفتاب مشتریست درین روز بکرمابه
رفتن و دارو خوردن و عمارت ضیاع کردن و بجامه
کردن نیک باشد و هر فرزندی که درین روز تولد کند
عالم و پرهیزکار باشد و مادر و پدر از وی خشنود باشند
اما روز سه شنبه مدبر آفتاب مریخ است و درین روز
فصد کردن نیک باشد اما نشاید مجامعت کردن و

در وجود آید

سفر کردن که اگر مجامعت کند بعلة دماميل گرفتار شود
و هر فرزندی که درین روز بوجود آید مرده باشد
اما روز چهارشنبه مدبر آفتاب عطارد است حساب
کردن و نوشتن و بکرمابه رفتن نیک باشد اما از
مباشرت کردن احتراز باید کرد که سودا و صفرا
غالب آید و ازین هر دو جنون تولد کند و
اگر درین روز فرزندی در وجود آید خنثی باشد و
ایزد تعالی جل جلاله ابلیس را علیه اللعنة در روز چهار
شنبه آفرید اما روز پنجشنبه باز مدبر آفتاب مشتریست
و این روز سعد است نیک باشد دیدن قضاة و امرا
و پادشاهان و سفر کردن و ابتدا بکارها کردن و
مباشرت کردن و هر فرزندی که درین روز در وجود
آید مبارک قدم بود و در دو بزرگی اما روز آدینه
پادشاهی مر زهره راست و مدبر او آفتابست
بکرمابه رفتن و بوی خوش سوختن و جامه نو بریدن و
پوشیدن و نکاح کردن و مباشرت کردن نیک
باشد و پیشتر انبیا علیهم السلام در شب آدینه رغبت

بمباشرة کرده اند و هر فرزندی که در شب آدینه در
وجود آید عالم و ناصح باشد و خلایق از و منفعت بسیار
و آسوده خاطرها باشند و الله اعلم و آورده اند که اگر
مرد در وقت مباشرة کردن در فرج زن نگاه کند تا تمام
او زائل نشده و هر فرزندی که از و در وجود آید نابینا باشد
و اگر در وقت صحبت از زن نگاه کند فرزند او خوب
روی باشد و تمام قد و اگر قضیب را بر نگ زعفران
رنگ کند فرزند هم بدان رنگ در وجود آید
و اگر در وقت مباشرة کردن انگشت سبز نگاه کند و شکر
طبرزد تناول نماید و قدری مشک و گلاب و دارچینی
خرد بکوبد و بر قضیب مالد و مباشرة کند ذوقی
تمام یابد و لذتی بسیار تا بحدی که از فاعل و مفعول
عقل زایل شود و هر فرزندی که بوجود آید خوب روی
و خوش طبع و خوش آواز و شیرین سخن باشد
چنین آورده اند که سلطان محمود غازی رحمة الله علیه
بدین صفت متولد شده بود و اگر کسی در وقت زوال
و وقت فرو شدن آفتاب در آمدن مجامعت کند

هر فرزندی که بوجود آید مخنث باشد یا از دین برگردد و
روایت است که بر صیصای عابد در این وقت بوجود آمده بود
اگر کسی در وقتی که فصد کرده باشد فی الحال مباشرت کند
فرزند کل بوجود آید و فرعون علیه اللعنة بدین صفت متولد
شده و اگر شخص چنانکه در راه رسیده مباشرت
کند طپیدن دل پیدا شود و هر فرزندی که پیدا شود ضعیف
و بیمار بود و اگر در وقت مجامعت زبان فرستوک را
با عسل صافی مل کند و بر قضیب مالد هر فرزندی که
از و در وجود آید زود سخن آید و فصیح بود جالینوس حکیم
گوید که این را امتحان کردم فرزندم بانزده روزگاری
بسخن آمد و اگر دل شیر و گرگ را با عسل صافی کرده
تعبیه کند و در ذکر مالد هر فرزندی که در وجود آید دلیر و
با قوت و شوکت باشد و از هیچکس نترسد و بعضی
از جهال گویند که در سالی یکبار پیش مجامعت نشاید کرد
و این سخن خطای عظیم است از برای آنکه در همه عالم
از لذات مباشرت نرسته و عالم کون و فساد
منوط بر شش پر از ان جمله یکی لذات جماع است

بوجود آید

وباقی راحت ظاهری و از جملهٔ لذات
نظر است و سمع و ذوق چهارم شم و لمس ششم
مجامعت و از بن همه لذات هیچ خوشتر از مجامعت
نیست زیرا که هر یکی را جداگانه فعلی است که با
دیگری شرکت ندارد و در جماع این موجود است و
مرد باید که در وقت پنج چیز نگاه دارد و اول چیزی خورد
که قضیب را سخت کند دوم انکه قوت دماغ برقرار
باشد سوم انکه منی جهنده باشد چهارم انکه حرکات قوت
باشد پنجم انکه گرده اش با قوت باشد و حکما گفته اند
که مرد باید که از سه چیز غافل نباشد اول از غذا بعادت
نگاه داشتن دوم ریاضت کم کردن که حرکت غریزرا
ببرد سوم مجامعت ناکردن که نسل را منقطع کرداند
برمثال چاه که گر پاک نکنی راه آب بسته شود و آب
منقطع گردد و دیگر چون مامون عباسی بخلافت بنشست
و خلق باوی بیعت کردند و خلافت بروی مقرر شد
نامه نوشت بنزد اطبای که در بلاد بودند که او را معلوم
کنند از منفعت و مضرت طعامها و شرابها که آنچه

اعلام

مردم بدان محتاج اند از فصد و حجامت و استفراغ
و اشربه چون طبا رمکتوب خلیفه اطلاع یافتند این
مختصر را انشا کردند و بخدمت وی فرستادند نام این
کتاب را مامونی خواندند و مامون خلیفه بغداد و حار
جیوة بهر چه محتاج گشتی رجوع بین کتاب نمودی
و از ان تجاوز نمودی و الله اعلم

بدان که تن انسان بر مثال زمین است زیرا که هر
چند زمین را پیشتر تعهد کنند و گیاه و خاشاک آن را
دور کنند نیکوتر بود و نفع پیشتر دهد و اگر آبش بسیار
دهند بپوسد و بر نه دهد و اگر کمتر دهد بزیان رود
و بر وی نیاورد بدن انسان نیز بر مثالست چنان
دان تن غریزیست و نگاه داشتن تن از جمله واجبات
چیزا پس باید که هر چه زیان دارد از ان پرهیز کند
و هر که پیوسته از چیزهای نامحمود پرهیز کند همیشه از
چار بیماری گران و خوردن دارو ایمن باشد اول
باید که خود را از چهار چیز نگاه دارد زیرا که آن چهار چیز
زیان بسیار دارد اول خفتن بسیار دوم گفتن بسیار

سوم خوردن بسیار چهارم جماع بسیار و درین چهار
در هریکی چهار خصلت بد موجود است اول هر که بسیار
خسبد پوسته رویش زرد باشد دوم انکه تن
او گران باشد سوم انکه چشمهای او برآماسد چهارم
انکه زندگانی او کاهد و در بسیار گفتن نیز چهار خصلت
بد موجود است اول انکه هرگز بسیار گوید بر زبان او
سقط و فحش بسیار رود دوم انکه سودا روی غالب کرد
دیگر در مجامعت بسیار چهار خصلت ذمیمه درجست
اول انکه کمر را ضعیف کند دوم انکه چشم را تاریک
کند سوم انکه در قوهٔ نقصان آورد چهارم انکه معدهٔ
خشک کند و در بسیار خوردن نیز چهار مضرت است
اول انکه معده را بیالاید دوم انکه ضعف دل آورد
سوم انکه باد در شکم افکند چهارم انکه آروغ بسیار
آورد معده برآمدن چشم انکه هیضه و دستی انجام
ازان خیزد و حکما گویند که چهار چیز است که دل را شاد
دارد اول دیدن آسمان دوم دیدن سبزه سوم
دیدن آب روان چهارم دیدن روی خوب و

دیگر چهار چیز چشم را تاریک دارد اول بای برهنه
رفتن دوم روی دشمنان دیدن سوم در
حرام نظر کردن چهارم مرا ذبا فتن دیگر چهار
چیز است که تن را قوی کند اول جامه نرم پوشیدن
دوم روز یکشنبه و چهارشنبه بگرمابه رفتن سوم
طعام لطیف خوردن چهارم یافتن کام دل دیگر
چهار چیز است که آب روی را ببرد اول دروغ
گفتن دوم ستیزه کردن سوم سبکساری کردن چهارم بزرگی
بی نعمت دیگر چهار چیز است که آب روی را بیفزاید
آوفاداری تو بردباری تو نیک محضری تو تواضع
و گفته اند که حرکت در مغرست و در بازده
رشم در زهره است و خنده در سپرز دوم زدن
در شش و شهوت و کامرانی در کرده اما جگر خانهٔ
و زهره خانه صفرا و کرده خانه شهوت و دل خانه
و شادی و سپرز خانه بلغم و مثانه خانه سودا
هر کرا جگر قوی بود گونهٔ او سرخ بود و تن درست
بود و هر کرا جگر بود روی او زرد باشد و سر شکسته
ضعیف

در معرفة ریاحین ۱۹ در معرفت عطرها
۲۰ در معرفت دیگر افعارها ۲۱
در دانستن مزاج انسان ۲۲ در علامة
ضعف مجامعت ۲۳ در معرفت سبب
ضعف مجامعت ۲۴ در قلة منی ۲۵
در زیاده کردانیدن منی ۲۶ در غذاهای مفرد
۲۷ در غذاهائی که مجامعت را قوت دهد
۲۸ در شرابهائی که فائدة ندارد ۲۹
در شرابهاکه مجامعت را قوت دهد ۳۰
در معرفت انچه پای را قوت دهد ۳۱

در معرفت آب شیشه و نبض جالینوس حکیم گوید که آب شیشه در سوب آن چهار نوعست یکی سفید رنگ و یکی زرد رنگ و یکی ترنجی رنگ و یکی سرخ رنگ و هر آب که در شیشه سفید نماید از فعل رطوبة و بلغم بشود و اگر زرد نماید از فعل صفرا بشود و اگر سرخ نماید از زیادتی خون بشود و اگر ترنجی رنگ باشد دلیل صحة بشود و اگر جایکه آب در شیشه سرخ رنگ

و هر کرا زهره قوی بود دلیر و بانشاط بود دیگر بدانکه خصیه آب از سر میخورد و گوش آب از زهره و پشت آب از جگر و چشم آب از معده و ریش آب از جگر و ما این کتاب را بر سی باب بنیاد نهادیم تا خوانندها و شنوندها فواید بسیار بحاصل آید انشاء الله تعالی

در معرفت شیشه و نبض ۱
در معرفت علامات مرض ۲ در معرفت منفعت و مضرت کرده ۳ و اد ویها که باد اسیر را سود دارد ۴ در خضاب ۵
در معرفت اطعمه که منی را بیفزاید ۶
در معرفت منافع اشیا ۷ در معرفت جوبات ۹ در معرفت خواص گوشت مرغان ۱۰ در خاصیت مغزها ۱۱
در خاصیت بیضها ۱۲ در خاصیت زهرها ۱۳ در خاصیت شیرها ۱۴ در منافع ماهیها ۱۵ در خاصیت میوها ۱۶ در خاصیت نقلها ۱۷ در خاصیت بقولات ۱۸

و غلیظ باشد از فعل زیادتی خون باشد و اگر
سفید و غلیظ باشد از ریش امعا بود و یا از ترس و
غم یا از تب یکروزه و یا از آنکه بسیار در آفتاب
نشسته باشد و یا گوشت و حلوای و خرمای بسیار
خورده باشد و اگر آب در شیشه سفید نماید بعد از تب
کرم دلیل سوختن خلط باشد و اگر کسی را تب
باشد و عطسه بسیار کند و تشنگی غالب بود علامت
مرگ باشد از برای آنکه حرارت بمغز استخوان و دل
رسیده و قوت نماند باشد که بیرون افکنند خوف
مرگ بود

در معرفت علامات مرض

محمد بن زکریا گوید هر که بامداد که از خواب در آید دهان او
تلخ باشد دلیل صفرا باشد علاج او چیزهای سرد و تر
باشد و فصد نباید کرد و اگر طعم شیرین باشد از
زیادتی خون باشد البته فصد باید کرد و اگر طعم دهان
ترش باشد از سودا بود او را چیزهای شیرین باید داد
و اگر طعم دهن شور باشد از فعل بلغم بود چیزی
باید خورد که گرم و خشک باشد و بدانکه هر چاره که رنج او

دو روز پیشتر بود آن از گرمی بود و اگر از علت خون
باشد چهار را ترشی هوس کند و اگر آب بسیار خورد از
فعل صفرا بود چهار را چیزی خنک هوس کند
و اگر از سودا باشد چهار را چربی و شیرینی آرزو کند
و اگر از بلغم بود چیزهای شور طلب کند و الله اعلم

در منفعت و مضرت کرده جالینوس

حکیم گوید که در حمام بسیار نشستن و آب گرم بر
ریختن چشم را زیان دارد و شهوت قطع کند و تن را
سست کند اما معتدل بود دماغ را سود دارد و مغز را
بیفزاید و اشتها را صافی کند و تن و دل را قوت
دهد و بقراط حکیم گوید که هر که بر سیه خورده باشد
بحمام رود لقوه بار آورد و هر که در حمام جماع کند چشم آن
باشد که آب سیاه از چشم او فرود آید

در ادویه که بوا سیر را دفع کند هر که پنج کرفس و
استخوان ماهی دو گوهان شتر را بر خود دود کند بوا سیر را
ببرد و هر که در مستراح بسیار نشیند بوا سیر پیدا کند
بقراط حکیم گوید هر که دانه مورد را بریان کرده

بامداد مثقال بخورد بگل بوا سیر را ببرد
در خضاب موی بقراط حکیم گوید که هر که هر روز سر را
بآب هلیله بشوید هرگز موی او سفید نشود و این در
آنوقت میسر میشود که هنوز در موی او سفیدی در نیامده
باشد جالینوس حکیم گوید که اگر آب جغندر را
بجوشانند و بدان آب موی را بشویند هرگز سفیدی
در آن موی پیدا نشود و اگر برگ ریواج را بجوشانند
و بدان آب موی را بشویند که بی هنگام سفید شده
باشد سیاه شود در معرفت چیزها
که مغز را زیاده کند جالینوس گوید که بیاز خام و ماهی
تازه خوردن مغز را بیفزاید و دیگر زهره ماکیان
بامر و اسنک بساید و بوقت مجامعت در ذکر
مالند و مباشرة کنند زن هرگز از وی سیر نشود
و دیگر مغز گنجشک در ذکر مالند مجامعت را
قوت دهد و دیگر مغز سر خرگوش را بر ذکر مالند همچنین
حکم دارد بقراط حکیم گوید که چند چیز است
که خوردن آن مرد مرا زیان دارد و مرد و خورد

آن حریص باشند چون ماهی تازه و ماهی شور زیرا
که ماهی تازه و شیر با هم خوردن قولنج بار آورد و
هر که در حمام روغن بنفشه بر روی مالد از کلف
ایمن شود و هر که در وقت خفتن یکشربت آب باز
خورد از همه دردی ایمن شود و هر که بامداد هفت
دانه مویز طائفی بخورد و دانه پنداز دلغم را قطع کند
و صفرا بنشاند و حفظ را تیز کند و اگر کسی بپهلوی
راست خفته جماع کند ایستاده کرده را خشک کند
و چشم مرک باشد و هر که قدح شراب پر و نه باز خورد
هرگز اختلام نشود در معرفت منافع
اشیا جالینوس حکیم گوید که هر که خایه قنکبوت بخورد
تب ربع را ببرد و اگر زنی دنه ان اولین کودک را
در زیر نگین انگشتری نهد و با خود دارد هرگز او را
قولنج نگیرد و هر که موش را بگیرد و دم او را ببرد و با
کفن موشان دیگر همه از ان خانه بگریزند و اگر
کسی سنگ مقناطیس را بدست زن آبستن دهد در
حال بچه بیفکند و هر که بول در مثانه بدارد کرده اش

ضعیف شود و اگر کسی چندر را خشک کند
و بسایه و در پنی و نتر چکاند اگر عطسه بدهد
بکارت او برجای باشد و اگر نه بدهد خبری
ندارد و اگر مغز بهدانه را با روغن یاسمین و
غالیه بیامیزد و بر کسی که خواهد بمالد محبوب او
شود و اگر موی سر آدمی را بر جراحت بندند
زود به شود و اگر مغز سر اسب را با روغن
یاسمین بر عضوی که بمالند موی برنیاورد و
مجرب و آزموده است

در معرفت جوهرات جالینوس حکیم گوید که گندم
تر و نرم و معتدل تر از دانهای دیگر است
و حکما با تقدم از آن گندم غذا ساخته اند که گندم
طبع زنده گانی دارد و گرم و نرم است و
اگر با گوشت پزند لطیفتر باشد اما بر نخ اطبا
در وی خلافت در گرمی و سردی و اما در خشکی او
هیچ خلاف نیست و بطبع آدمی هیچ غذا
موافق تر از برنج نیست اما باید که چون

باشد و اگر با گوشت باشد نور علی نور که دام ۲۵۰
بر سینه را نرم دارد اما قولنجی را زیان دارد
و تشنگی آورد و بخود کرم و نرمست طبع را نرم
دارد و تن را فربه کند و آب پشت را بیفزاید
و گونه روی را سرخ کند و گرده را قوی کند
اما معده را زیان دارد و با انگبین و با فلا
انچه تر باشد سرد و تر است و انچه خشک باشد
سرد و خشک بود و سودا آورد و در دشکم
اما بر سینه را نرم دارد و مثانه و گرده را قوی
کند و چون با بیاز و ارزیبنی بخورند قضیب را
محکم گرداند ماش را نه لطیفست و بیمار را نافع است
و گرم مزاج را سود دارد و سرد مزاج را زیان
دارد و بعضی اطبا گفته اند که زیان ندارد و
عدس کهی را که صفرا غالب باشد نیک باشد
و آبله و سرخچه را نافعست و تب گرم را سود
دارد و لیکن سودا انگیزد و دماغ را فاسد کند
و خواب بسیار آورد اما آب او تبهار را سود دارد

و دفع سرسام کند و علتها که از سرسام و خون و
صفرا باشد نافع بود و کویا طبع با قلاه دارد
خواه خام و خواه پخته از زن سرد و خشک است
و قبض آورد اکنجد کرم و نرمست رکها و عصبها را
نرم دارد اما صفرا ازیان دارد و سودا را
نیک باشد شحمانه کرم و خشک است
آب پشت را خشک کند و باد ها را بشکند تخم
کتان کرم و نرمست بلغم را ببرد و آب پشت
بیاورد و سینه را نرم کند و مثانه را کرم کند
و اکر او را خانده بر دنبل بندند زود پخته شود
و درد روغن بادام و سپیدانه نیک باشد و بادهای
کهنه را بشکند و دیکر در کوشتها یاد کنیم
که کوشت کوسفند از جمله کوشتها بهتر است
زیرا که کرم و نرم است و سازکار و کوشت
بره بیمار را و تن درستان را موافق است و
کوشت بزغاله سبکترین کوشتهاست محرور مزاج را
عظیم سودا دارد کوشت کاو سرد و خشک است سودا

انکیزد اما اکر با کندم پزند به باشد کوشت
شتر بدترین کوشتهاست سودا آورد و
قولنج آورد اما با سپیدانه سود دارد کوشت
اسب کرم تر از کوشتهاست اما صداع آورد
و خون فاسد تولد کند اما اکر اسب جوان باشد
بهتر باشد و کسی را که امراض مزمنه باشد سود
دارد کوشت خر کوش بغایت کرمست
بلغم و باد ها را نیز برد و بهر چه صحرائیست کوشت
او همه سودا انکیزد الا کوشت آهو که لطیف
و سبک مزاج را موافق است کوشت زرباه
با روغن زیت و سپیدانه و درهم بپزند تا محو شود
در تفاصل بادهای سرد را سود دارد کوشت
کرک و پسه او را خام بکوبند و با آب کرفس بپزند
و با عسل و خولنجان و فلفل تعبیه کنند زخمها را
سود دارد و باد ها را قطع کند پسه شتر کرمترین
و خشکترین پیهاست و ریشها را سود دارد
و باد ها را قطع کند و پسه شیر باد ها را بغایت سود دارد

پیه بز را حرارت کمتر است و هر ریشی که از حرارت
باشد سودا دارد و بر و سینه و زکام را نیک
باشد پیه گاو را رقوت جنانست که پیه شیر و در صلا
و ملها سخت را نافع است پیه روباه از
رانی و پای چون بمالند صحت یابد و پیه بز کوهی
و گوشت او مثانه را سودا دارد و پیه گفتار
مجربست کسی را که سعال او کهنه باشد پیه سوسمار
مجربست قوت پای را و آب پشت را بیفزاید
و مجامعت را قوت دهد پیه خروس اگر کسی را
پیوسته در شکم قراقر باشد و پیش کند در شکم مانده
نافع بود و آب منی را بیفزاید و بادی که در رحم گوهر
بود سودا دارد و بند ها را بگشاید

در معرفت گوشت مرغان و پیه ایشان و آنکه گوشت
مرغ خانگی از گوشت همه مرغان بهتر و لطیفتر است
و چهار دستن درست را نافع بود گوشت فروج خون
صافی کند و گونه روی را نیکو کند و تن را فربه کند و آب
پشت را زیادت کند اما حرارت آورد گوشت خروس

کرم و تر بود چنانکه مزاج مردان کرم و خشکتر است از
مزاج زنان و همچنین جمله جانوران را مزاج گرمتر از
ماده باشد اما خروس پیر را چون بدوانند و بعد ازان
بکشند غلیظ را سودا دارد و مثل جنون و مالیخولیا و
لقوه را سودا دارد گوشت کنجشک و قبره قولنج را
بگشاید و آب پشت را زیادت کند و مجامعت را قوت
دهد و کسی را که نقرس دارد بسوزاند و اگر خانه نقرس
در آب پزند آن آب غلبه صرع و مالیخولیا را سود
دارد و لقوه را ببرد و گوشت کبوتر گرم و ترست
شهوت را زیادت کند و اگر آب بخته کنند و قدری
عسل صافی در وی کنند جگر را قوت دهد و زهره را
پرورد و ضیق النفس را سودا دارد گوشت دراج
و تیهو و کبک معتدل اند خون را صافی کنند اما اندکی
میل بسودا دارند گوشت سخت لطیفت و نشاط
انگیزد اما طبع را کند و اسهال بازدارد گوشت کلنگ
و مرغابی جمله سودا انگیزند و خون را غلیظ کنند و
خواب را فاسد نمایند گوشت کبوتر بچه بلغم را ببرد

بدانکه پیه گنجشک با معت را قوت دهد و آب پشت را
بفزاید و درد گوش را سود دارد و بادهای سرد را نافع
بود و پیه گنجشک اسهال را بنشاند و هر چند که کهنه باشد
و پیه طاوس ذات الجنب را سود دارد و بادها را
بشکند و پیه عقعق در گوش هر که افکند در حال گر شود
والله اعلم

در خاصیت مغز نا مغز

گاو در حمام در وجود خود مالند تا عرق کند مخاصل او
در دل او سود دارد و مغز بز کوهی اگر زنی را حیض
بسیار آید بر بنیه کهنه نهد و بر کشید حیض منقطع
گردد و علت بواسیر را که از رطوبت و سردی بود
نافع باشد مغز اسب با عسل صافی بیامیزند و در
خویشتن مالند بیخ ریش از اعضای او برنیاید و مغز
کلنگ را هر کس که پیه زرحمت دهد حرارت
زیادت دارد با سرکه کهنه بخورد نافع بود

در خاصیت بیضه جالینوس حکیم گوید که
که هر که زرده تخم مرغ خانگی که نیم پخته باشد با شکر
تناول کند خون را صافی کند و آواز خوش کند درد

بسم الله الرحمن الرحیم

در معرفت پاک کردن جامه وغیره للعلامة الشیرازی

گفته شد این رساله ایست بعضی از آن در نه اصل یاد کردیم اصل اول جامه سفید بهر چه پیدا شود بسه کف دشیر شتر بر کرده باره سیاه باید و یکشب بگذارند بعد از آن بشویند پاک شود و از آهک و صابون هم پاک شود اصل دوم اگر جامه بروغن پیدا شود اقلا بآب باقلا باید شست پس صابون زدن اصل سوم اگر زعفران بر جامه به بوره و آب گرم و صابون باید شست اصل چهارم اگر جامه باب انار پیدا شود بصمغ عربی و اشنان باید شست اصل پنجم اگر جامه بخون آلوده شود بنمک و آب بشویند اگر کهنه شد بدشبسه کهن کبوتر که بآب جوشانیده باشند بشویند اصل ششم هر سیاهی که باشد تراشی تیز پاک شود اگر کهنه شده باشد بسه که

۱

۲۵۴

گرده شده بشویند و اگر سه کهن کبوتر با آن باشد بهتر بود و مداد بشیر تازه و نمک باز بهره کوشند بیالایند پس صابون و اشنان بشویند پاک شود اصل هفتم روغن ارکاغذ و جامه ماستخوان سوخته رود و از از بهتر گل بنشیا بورس بعد و از ار بهتر گهک و نمک سوده بود و اگر بروغن پیالاید بلوبیای کوفته و اشنان و صابون بشوید و اگر جامه بروغن بیالاید بسوس جوشانیده پاک شود بعد از ارشاخ کوز زهر دکند و اگر بروغن گنجد پیالاید دوشاب با که بسر آب باقلا بشوید و صابون بمالد و اگر جامه بروغن چراغ بیالاید بنبات کرم و آرد نخ بسیار بمالند پاک شود پس بصابون تاتش کرده بشویند و اگر جامه باریک باابریشم بروغن پیالاید بفشارند و باشنان کوفته بشویند پاک شود اصل هشتم هر چه از مطعومات بر جامه افتد کل بنشا بورس بسر که آغشته در از کنند پس بصابون بشویند اصل نهم اگر خواهند که آهک بر نیاورد سیه کرده بمالند و اگر سفیده تخم مرغ بار وغن بکدازند

وبجوشانند وکار دبد از مالند رتنگ برنیار
مود اگر بجا نیافتند بروغن کاو آلوده کنند تا دباغ
کرم دباقلا بشویند